

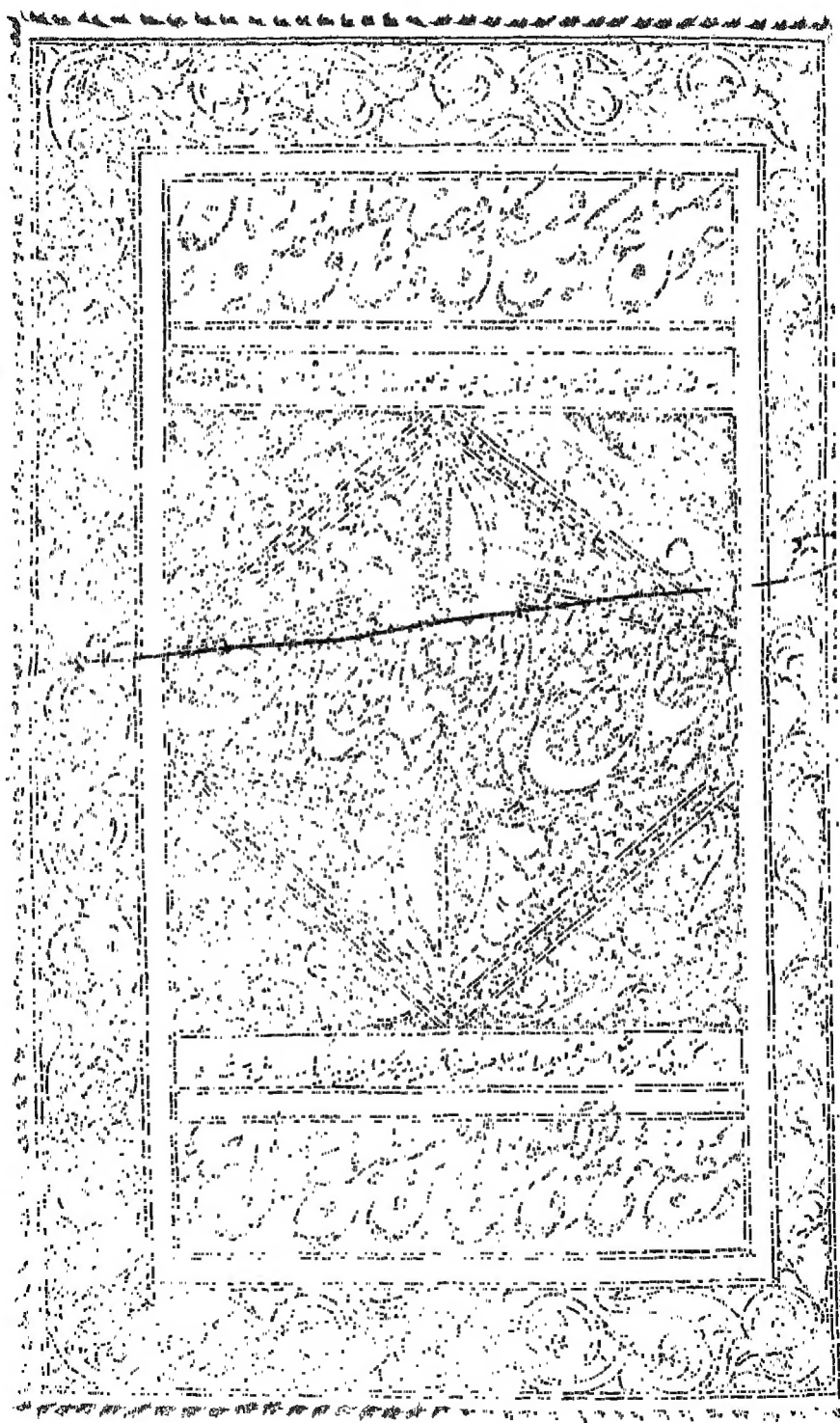
رسالة نافذة على عالمنا في تاريخه القديم والحديث

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

اطلاع۔ اس مطبع میں بہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے جسکی فہرست مطول ہر ایک شائق کو چھاپہ خانہ سے مل سکتی ہے جسکے معانیہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ازان پر اس کتاب کے پیشل پیج کے تین صفحوں پر سادہ ہیں انہیں بعض کتب مسدوف و نحو و تطلق وغیرہ کی درج کرتے ہیں تاکہ جن فن کی یہ کتاب ہے اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانہ سے قدر دانوں کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

کتب صرف	محمد شیح زبدہ۔ حامل القرآن مصنفہ مولوی رحمت اللہ صاحب۔
میزان الصرف و تشعب۔ دو کتاب صرف کی مع تشعب منظوم و دائرہ چل و سد ابواب صرف۔	صرف میر۔ مصنفہ میر سید شریف تین الدین صاحب جرجانی۔
مجملہ میزان الصرف۔ مع مکملہ به تشبی مولوی آغا شیش و مرتبہ مولوی محمد عبدالرحمن شاکر تخلص جہیں کتب مفصلہ مشمول ہیں	دستور المبتدی۔ مصنفہ مولوی محمد صفی بن مولوی محمد نصیر۔
۱۔ میزان الصرف۔ ۲۔ تشبیہ جدیدہ۔	شرح رسالہ صرف۔ از مولوی نصر اللہ خان جہاد۔
۳۔ مکملہ مفیدہ۔ ۴۔ تشعب مشورہ۔	مصول اکبری۔ مع رسالہ گہر منظوم۔
۵۔ تشعب منظوم۔ ۶۔ شجرہ تشعب۔	در خاصیت ابواب مجرد رسالہ مصنفہ عالم جلیل مولوی ہادی علی اور رسالہ لامیہ تصنیف نقی محمد سید اللہ۔
۷۔ تصاریف نافعہ۔ ۸۔ تصرف کاملہ۔	زنجانی محشی۔ صرف بین۔
۹۔ تہذیب ابواب فرید۔	رکاز الاصول۔ شرح فضیل اکبری مصنفہ مولوی ہادی علی۔
تبیان شرح میزان۔ مصنفہ مولوی عبدالحق شیح میزان الصرف۔ شرح مولوی وارث علی دہلوی۔	محول حمایت علی۔
پنج گنج زبدہ۔ دو کتاب و زبدہ مصنفہ ظہیر بن محمود درسی کتاب۔	حراج المار و ارج۔ مصنفہ امین علی بن محمود شافعی محشی۔ از مصنف علامہ ابن حاجب۔



ثالث و رابع را نیز فتح دادند و الف و هـ را حذف کردند عوض آن تا آخرش
 در آوردند و قریب شد قریب جمع تکسیر از آن ضارب است ضارب اسم و هـ ان بود چون خواستند
 که اسم و هـ ان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند و ثالث را مشد و ساخته حرکت فتح
 دادند بعد از مشد و الف جمع تکسیر در آوردند و الف و هـ ان را حذف کردند و قریب شد
 قریب جمع تکسیر از آن ضارب است ضارب اسم و هـ ان بود چون خواستند که اسم و هـ ان
 جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند و ثالث را مشد و ساخته حرکت فتح دادند و الف
 و هـ ان را حذف کردند و قریب شد قریب جمع تکسیر از آن ضارب است ضارب اسم و هـ ان بود
 چون خواستند که اسم و هـ ان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند و ثالث را ساکن ساختند
 الف و هـ ان را حذف کردند و قریب شد قریب جمع تکسیر از آن ضارب است ضارب اسم
 و هـ ان بود چون خواستند که اسم و هـ ان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند و ثالث
 و رابع را فتح دادند و الف محذوفه در آخرش در آوردند و الف و هـ ان را حذف کردند
 قریب شد قریب جمع تکسیر از آن ضارب است ضارب اسم و هـ ان بود چون خواستند
 که اسم و هـ ان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند و ثالث را ساکن ساختند در آخرش
 الف و نون فریدتان در آورده الف و هـ ان را حذف کردند و قریب شد قریب جمع
 تکسیر از آن ضارب است ضارب اسم و هـ ان بود چون خواستند که اسم و هـ ان را جمع
 تکسیر کنند حرف اول را کسره دادند و ثالث را فتح بعد از آن الف جمع تکسیر در آورده
 الف و هـ ان را حذف کردند و قریب شد قریب جمع تکسیر از آن ضارب است ضارب اسم و هـ ان بود
 چون خواستند که اسم و هـ ان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثالث را ضم دادند بعد از حرف ثالث
 و او مسکونه در آورده الف و هـ ان را حذف کردند و قریب شد قریب تصغیر

از ان حجاب است ضاربت اسم بک بود چون خواستند که اسم بک را مصغر کنند حرف اول را ضم
و از ثانی قابل حرکت نبود آنرا با و مفتوحه بدل کردند سوم جایای تصغیر را آوردند
صَوْبَرْتُ شد ضَارِبَةُ ضاربتان ضاربات ضواریب جمع تکسیر از ان ضاربتة است ضاربتة
اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حد از اربع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود آنرا
بحال خود گذاشتند ثانی قابل حرکت نبود آنرا با و مفتوحه بدل کردند سوم جایای جمع
تکسیر را آوردند تا و حد از اربع حذف کردند ضواریب شد و تنوین تکلن را برای منع حرف
نیز حذف کردند و ضواریب شد قُرْبُ جمع تکسیر از ان ضاربتة است ضاربتة اسم و حدان بود
چون خواستند که اسم و حد از اربع تکسیر کنند حرف اول را ضم و از ثانی ثالث را شد و خ
حرف ت فرج دادند بعد از الت و الت و حد از اربع حذف کردند قُرْبُ شد قُرْبُ جمع تصغیر از ان
ضاربتة است ضاربتة اسم بک بود چون خواستند که اسم بک را مصغر کنند حرف اول را ضم و از
ثانی قابل حرکت نبود آنرا با و مفتوحه بدل کردند سوم جایای تصغیر را آوردند ضواریب شد
مَقْرُوبٌ مَقْرُوبٌ مَقْرُوبٌ مَقْرُوبٌ در اصل یقرب بود یقرب فعل مضارع مجهول بود چون
خواستند که فعل مضارع مجهول را اسم مفعول سازند حرف مضارع را حذف کردند و عوض
او میم مفتوحه بضم عین کلمه را آوردند و همزه را در ان گذاشتند و از و او ظاهر شود و در آخرش
تنوین تکلن را آوردند برای علامت اسمیت مَقْرُوبٌ شد مَقْرُوبٌ جمع تکسیر از ان مَقْرُوبٌ
و مَقْرُوبٌ است مَقْرُوبٌ و مَقْرُوبٌ اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حد از اربع تکسیر
حرف اول مفتوح بود ثانی رافعه دادند سوم جایای علامت تکسیر را آوردند حرفی که
ما بعد الت جمع تکسیر بود آنرا کسر دادند و او ساکن را قبل او کسور آنرا یا بدل کردند و تا و
و حد از اربع حذف کردند تنوین تکلن را با و اسطر مخ حرف حذف کردند مَقْرُوبٌ شد مَقْرُوبٌ

که میسر شود تصغیر از آن مضروب و مقروبه است مضروب و مقروبه انهم مکرر بود چون خواستند
 که انهم مکرر را مصغر کنند حرف اول را ضم و او نه ثانی را فتح سوم جایایا تغییر در آوردند
 حرفیکه یا یی رای تصغیر بود آنرا کسره دادند و او ساکن را قبل او مکسور آن و او را یایا
 کردند و مضرب و مضرب نشد و لم یضرب در اصل یضرب بود چون لم جائز در اولش
 در آوردند آخرش را جزم کردند علامت جزئی سقوط حرکت شد در پنج صیغه و سقوط
 نون اعرابی شد در هفت صیغه و سقوط پنج نکره و از دو صیغه زیرا که بنی است
 و المبنی بالاثمیر آخره بدخول العوالم علیه و همچنین است جزم بول لا یضرب در اصل
 یضرب بود چون لا یعنی در اولش در آوردند آخرش را پنج نکره و بلکه حنی مثبت را
 شقی ساخت لا یضرب شد لن یضرب لن یضرب الی آخره در اصل یضرب یضربان
 الخ بود چون لن نصبه در اولش در آوردند آخرش را نصب کردند علامت جزم
 ظهور فحاش شد در پنج صیغه و سقوط نونات اعرابی شد در هفت صیغه و سقوط پنج نکره
 در دو صیغه زیرا که بنی است و المبنی بالاثمیر آخره باختلاف العوالم علیه لن یضرب
 شد الخ اضرب اضرب الخ در اصل تضرب تضربان الخ بود تا که علامت استقبال
 بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مکسور بود
 هنوز وصل مکسوره در اولش در آوردند امر همان باشد لبکون آخر آخرش را وقف
 کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد در یک صیغه و سقوط نونات اعرابی شد در چهار
 صیغه و سقوط پنج نکره زیرا که بنی است و المبنی بالاثمیر آخره بدخول العوالم
 علیه یا یون ثقیله اضربن اضربان اضربان با یون خفیفه اضربن اضربن
 اضربن اضربن در اصل اضرب بود چون نون ثقیله و خفیفه

چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم و او د ثانی را فتح و در آخرش
الف نهاده در آورده یا را حذف کردند شرفاء شد شرفاء جمع تکسیر از ان شریف
ست شریف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول
را کسره و او د ثانی را فتح سوم با الف جمع تکسیر در آورده یا را حذف کردند شرفاء شد
شرفاء جمع تکسیر از ان شریف است شریف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
را جمع تکسیر کنند حرف اول ثانی را ضم و او د و یا و وحدان را حذف کردند شرفاء شد
شرفاء جمع تکسیر از ان شریف است شریف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم و او د ثانی را ساکن ساخته در آخرش الف و فون مزیدتان
در آورند و یا و وحدان را حذف کردند شرفاء شد شرفاء جمع تکسیر از ان شریف است
شریف اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را
کسره و او د ثانی را ساکن ساخته در آخرش الف و فون مزیدتان در آورده یا را
حذف کردند شرفاء شد شرفاء جمع تکسیر از ان شریف است شریف اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند و در اول الف مفتوحه در آورده
ثانی را ساکن ساختند و ثالث را فتح و او د بعد از ان الف مزیده در آورده یا را
حذف کردند شرفاء شد شرفاء جمع تکسیر از ان شریف است شریف اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند و در اول الف مفتوحه در آورده
ثانی را مسکون ساخته در آخرش الف نهاده در آورده یا را حذف کردند
شرفاء شد شرفاء جمع تکسیر از ان شریف است شریف اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند و در اول الف مفتوحه در آورده ثانی

را سکون ساخته در آخرش تا آورده یار اخذ کردند اثبات شد شرف جمع تکسیر ازان
 شریف است شریف اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند
 حرف اول ثانی را ضم دادند سوم جا و او ساکن در آورده یار اخذ کردند و شرف
 شد شریف تصغیر ازان شریف است شریف اسم بکر بود چون خواستند که اسم بکر را
 مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جایا تصغیر در آورند حرف پنجم
 مابین یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند شریف شد بعد دو حرف از یک جنس بهم
 آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند شریف شد شریف
 جمع تکسیر ازان شریف است شریف اسم و حدان بود چون خواستند که اسم
 و حدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح است ثانی را فتح دادند سوم جا الف
 جمع تکسیر در آورند حرف یک مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند تا و حدان را
 حذف کردند شریف شد بعد یاء واقع شد بعد الف زاده آنرا همزه بدل کردند
 شریف شد شرف جمع تکسیر ازان شریف است شریف اسم و حدان بود چون خواستند
 که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند دوم را مشد و ساخته مفتوح کردند
 یا تا و حدان اخذ کردند شرف شد شریف تصغیر ازان شریف است شریف
 اسم بکر بود چون خواستند که اسم بکر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح
 سوم جایا تصغیر در آورند حرف یک مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند شریف شد
 بعد دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
 کردند شریف شد تمام شد ثانی مجزوع جمع تکسیرات و التصغیرات باب در بیان
 ثانی مزید فی باب فعل فی فعل الاکرام بزرگ داشتن و بخشیدن

علیه نکر می‌شود بر همین قیاس است بمول الامر اکرم اگر با اکرموا اگر می‌نکر اگر نکر
 اکرم را از نکر تمیز نکرند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف
 ساکن مانده هر قطعی مخدوفه را یا و آوردند امر همان باشد بسکون است
 آخرش را وقت کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اگر تم شد اگر با را از نکر
 تا که و نکر تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن مانده هر
 قطعی مخدوفه را یا باز آوردند امر همان باشد بسکون است آخرش را وقت کردند
 علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد اگر باشد بر نقیاس دیگر اگر من و از نکر من
 تا که و نکر تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن مانده هر
 قطعی مخدوفه باز آوردند امر همان باشد بسکون است آخرش را چیزی نکر و ز پیرا که
 منی است و البقی بالاتباع آخره بدخول العوامل علیه اکرم شد نکر من نکر نکر
 نکر منی نکر نکر من نکر من در اصل نکر من بود چون لام امر بر اول فعل مضارع آمد
 آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد نکر من شد نکر در اصل نکر من بود
 چون لام امر بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط
 نون اعرابی شد نکر باشد بر نقیاس اند صیغهای باقی نکر من در اصل نکر من
 بود چون لام امر بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را چیزی نکر و ز پیرا که منی است
 و البقی بالاتباع آخره بدخول العوامل علیه نکر من شد نکر من نکر نکر نکر
 نکر را نکر من نکر نکر نکر من در اصل نکر من بود چون لام امر بر اول فعل مضارع درآمد
 آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد نکر من شد نکر در اصل نکر من
 بود چون لام امر بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی

سقوط نون اعرابی شد لاگیر باشد بر انقیاس دیگر لاگیر من و اصل لاگیر من بود چون لام امر
 در اولش در آمد آخرش را چیزی نکرده زیرا که منی است و المبنی مالا تیغیر آخره
 به قول الموهل علیه السلام و اصل لاگیرم بود چون لام امر بر اول فعل مضارع و آمد جزم
 کرد علامت جزئی سقوط حرکت شد لاگیرم شد لاگیرم و اصل لاگیرم بود چون لام امر بر فعل
 مضارع و آمد آخرش را جزم کرد علامت جزئی سقوط حرکت شد لاگیرم شد بر همین قیاس
 سبت هشت صیغه مجهول لاگیرم لاگیریا لاگیروا لاگیریا لاگیرین لاگیرم و اصل
 لاگیرم بود چون لامه و بر اول فعل مضارع و آمد آخرش را جزم کرد علامت جزئی سقوط حرکت
 شد لاگیرم شد لاگیریا و اصل لاگیریا بود چون لامه و بر اول فعل مضارع و آمد آخرش
 را جزم کرد علامت جزئی سقوط نون اعرابی شد لاگیر باشد بر انقیاس اند و دیگر لاگیرین و
 اصل لاگیرین بود چون لامه و بر اول فعل مضارع و آمد آخرش را چیزی نکرده زیرا که منی
 است لاگیرین شد بر انقیاس مجهول نهی است لاگیرم لاگیریا لاگیروا لاگیریا لاگیرین
 لاگیرم و اصل لاگیرم بود چون لامه و بر اول فعل مضارع و آمد آخرش را جزم
 کرد علامت جزئی سقوط حرکت شد لاگیرم شد لاگیریا لاگیروا لاگیریا لاگیرین لاگیرم
 لاگیرم و اصل لاگیرم بود چون لامه و بر اول فعل مضارع و آمد آخرش را جزم کرد علامت
 جزئی سقوط حرکت شد لاگیرم شد لاگیریا و اصل لاگیریا بود چون لامه و بر اول فعل مضارع
 و آمد آخرش را جزم کرد علامت جزئی سقوط نون اعرابی شد لاگیر باشد بر انقیاس اند و صیغه
 باقی لاگیرین و اصل لاگیرین بود چون لامه و بر اول فعل مضارع و آمد آخرش را چیزی نکرده
 زیرا که منی است و المبنی مالا تیغیر آخره بدخول الموهل لاگیرین شد بر انقیاس نهی مجهول سبت
 باب تفصیل لم یفزع و اصل یفزع بود چون لم جازمه و بر اول فعل مضارع

در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزئی سقوط حرکت شد لم یفرح شد لم یفرح و اصل
 یفرحان بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت
 جزئی سقوط حرکت نون اعرابی شد لم یفرح بر بنقیاس است همینها می بماند
 لم یفرح در اصل یفرح بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع در آمد آخرش
 را چیزی نگرد زیرا که مبنی است لم یفرح شد و بر بنقیاس است همینها می بماند
 یفرح در اصل یفرح بود چون لن ناصبه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را
 نصب کرد علامت نصبی ظهور فتح گشت لن یفرح شد لن یفرح و اصل
 یفرحان بود چون لن ناصبه در اصل فعل مضارع در آمد آخرش را نصب
 کرد علامت نصبی سقوط نون اعرابی شد لن یفرح شد بر بنقیاس اند
 همینها می بماند یفرح در اصل یفرح بود چون لن ناصبه در اول فعل
 مضارع در آمد آخرش را چیزی نگرد زیرا که مبنی است لن یفرح شد و بر بنقیاس
 معلوم معمول است لا یفرح یفرح یفرح یفرح یفرح یفرح یفرح یفرح یفرح
 بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند با بعد حذف متحرک ماند
 امر همان باشد بیکون آخر آخرش را وقت کردند علامت وقفی سقوط حرکت
 شد یفرح شد یفرحان بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف
 کردند با بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بیکون آخر آخرش را وقت کردند
 وقفی سقوط نون اعرابی شد یفرح شد بر بنقیاس باقی یفرح را از یفرح بنا کردند
 تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند با بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد
 بیکون آخر آخرش را چیزی نگرد زیرا که مبنی است یفرح شد یفرح یفرح یفرح یفرح

تَفْرِخُ تَفْرِخًا تَفْرِخُ تَفْرِخُ واصل تَفْرِخُ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع
 در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزئی سقوط حرکت شد تَفْرِخُ شد تَفْرِخًا واصل
 تَفْرِخَانِ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزئی
 سقوط نون اعرابی شد تَفْرِخُ باشد بر بنقیاس اندکی معنای باقی تَفْرِخُ واصل
 تَفْرِخُ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد زیرا که
 معنی است تَفْرِخُ شد تَفْرِخًا تَفْرِخُ تَفْرِخُ تَفْرِخُ تَفْرِخُ تَفْرِخُ تَفْرِخُ تَفْرِخُ
 تَفْرِخُ تَفْرِخُ واصل تَفْرِخُ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش
 را جزم کرد علامت جزئی سقوط حرکت شد تَفْرِخُ شد تَفْرِخًا واصل تَفْرِخَانِ بود
 چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزئی سقوط
 نون اعرابی شد تَفْرِخُ باشد بر بنقیاس معنای باقی اندکی تَفْرِخُ واصل تَفْرِخُ بود
 چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد زیرا که معنی است
 تَفْرِخُ شد و بر بنقیاس معلوم است مجهول نمی تَفْرِخُ تَفْرِخُ تَفْرِخُ تَفْرِخُ تَفْرِخُ
 تَفْرِخُ تَفْرِخُ تَفْرِخُ واصل تَفْرِخُ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع
 در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزئی سقوط حرکت شد تَفْرِخُ شد تَفْرِخًا واصل
 تَفْرِخَانِ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت
 جزئی سقوط نون اعرابی شد تَفْرِخُ باشد بر بنقیاس دیگر تَفْرِخُ واصل تَفْرِخُ بود
 چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد زیرا که معنی است
 تَفْرِخُ شد و بر بنقیاس مجهول است تَفْرِخُ تَفْرِخُ تَفْرِخُ تَفْرِخُ تَفْرِخُ تَفْرِخُ
 تَفْرِخُ تَفْرِخُ تَفْرِخُ واصل تَفْرِخُ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع

آخرش را جزم کرد علامت جزئی سقوط حرکت شد لا یفرخ شد لا یفرح در اصل یفرحان
 بود چون لا و نمی در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزئی سقوط
 نون اعرابی شد لا یفرح باشد بر بنقیاس صیغهای باقی لا یفرح و در اصل یفرح بود
 چون لا و نمی در اول فعل مضارع درآمد آخرش را پنج نکره زیرا که سنی است لا یفرح
 شد بر بنقیاس معلوم مجهول است باب مقاحله لم یضارب در اصل یضارب بود چون
 لم جازمه در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزئی سقوط حرکت شد لم یضارب
 شد لم یضارب در اصل یضارب بان بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع درآمد آخرش
 را جزم کرد علامت جزئی سقوط نون اعرابی شد لم یضارب باشد صیغهای دیگر
 برین قیاس اند کم یضارب و در اصل یضارب بان بود چون لم جازمه در اول فعل
 مضارع درآمد آخرش را چیزی نکره زیرا که نخی است کم یضارب بان شد بر بنقیاس است
 مجهول کن یضارب در اصل یضارب بود چون کن ناصبه در اول فعل مضارع
 درآمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی ظهور فتح گشت کن یضارب شد دیگر
 جمیع صیغهای پنجه بالا مرقوم شد بر همان قیاس اند الامر ضارب ضارب ضارب بود
 ضارب ضارب ضارب ضارب را از ضارب بنا کردند تا که علامت استقبال بود
 آنرا حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند امرمان باشد بسکون آخر شش
 وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد ضارب شد ضارب با از ضارب
 بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند
 امرمان باشد بسکون آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
 نون اعرابی شد ضارب باشد بر بنقیاس اند و دیگر ضارب را از ضارب بنا کردند

مانع جذب ساکن ماند همزه وصل کسبه در اولش در آوردند امیرمان باشد بسکون آخر
 آخرش را وقت کردند علامت وقتی سقوط حرکت شد که کتب شد کتب را از
 کتب ان بنا کردند تا که علامت استقبال بود از اخذت کردند با بعد جذب ساکن
 همزه وصل کسبه در اولش در آوردند آخرش را وقت کردند علامت وقتی سقوط
 آخری شد کتب شد کتب را از کتب بنا کردند تا که علامت استقبال بود
 از اخذت کردند با بعد جذب ساکن ماند همزه وصل کسبه در اولش در آوردند
 آخرش را چیزی نکردند زیرا که بنی است کتب بنی و در صیغهای باقی همان
 قیاس است که در بابهای بالا ذکر شد باری بالفعال بر قیاس ابواب گذشته
 انصرف انصرفا انصرفا انصرفا انصرفا انصرفا انصرفا انصرفا انصرفا انصرفا
 علامت استقبال بود از اخذت کردند با بعد جذب ساکن ماند همزه وصل کسبه
 در اولش در آوردند امیرمان باشد بسکون آخر آخرش را وقت کردند علامت
 وقتی سقوط حرکت شد انصرف شد دیگر صیغهای بر قیاس بابهای بالا اند
 باب تفعّل و باب تفاعل بقیاس باب تفعیل و باب مفاعله است که در
 حاضر از جذب متحرک می ماند و صیغهای دیگر مانند صیغهای همان باب است
 باب افعال اتم در اصل اتم بود و حرکت از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک
 اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند اتم شد اتم در اصل اتم بود و حرکت
 از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند اتم شد
 اتم در اصل اتم بود و حرکت از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده
 در دوم ادغام کردند اتم شد اتم در اصل اتم بود و حرکت از یک جنس بهم آمدند

برود و متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند و آخر شد مخیر و اصل مخیر بود و حرکت
 از یک جنس بهم آمدند برود و متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند و آخر شد
 مخیر و اصل مخیر بود و حرکت از یک جنس بهم آمدند برود و متحرک اول را ساکن کرده
 در دوم ادغام کردند و آخر شد مخیر و اصل مخیر بود و چون لم جائز بود بر اول فعل مضارع
 در آمد آخرش را جزم کرده علامت جزئی سقوط حرکت شد اتفاقاً ساکنین شد
 میان هر دو را را اول که ساکن شده بود برای ادغام و روانی که ساکن شد
 بعلامت جزئی بعضی روانی را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحركات بعد
 اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لم مخیر شده بعضی روانی را
 حرکت کسره دادند لان الساكن اذا حرك حرك بالکسره بعده اول ساکن ثانی متحرک
 اول را در دوم ادغام کردند لم مخیر خواندند و بعضی ترک ادغام کردند لم مخیر خواندند
 لم مخیر و اصل مخیر بود و چون لم جائز بود بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد
 علامت جزئی سقوط نون اعرابی شد لم مخیر شد در صیغتهای واحد و جمع و نحو خوانند
 و در تشبیه و جمع نون دور میشود امر مخیر را از مخیر بنا کردند تا که علامت استقبال
 بود و آنرا حذف کردند و بعد حذف ساکن ماند همزه وصل کسبه در اولش در
 آورده اند امر همان باشد لبکون آخر آخرش را وقت کردند علامت وقفی سقوط
 حرکت شد اتفاقاً ساکنین شد میان هر دو را را اول که برای ادغام ساکن
 شده بود و روانی که بعلامت وقفی ساکن شده بعضی روانی را حرکت فتح
 دادند لان الفتحة اخف الحركات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
 ادغام کردند و آنرا خوانند و بعضی روانی را حرکت کسره دادند لان الساكن اذا حرك حرك

بالکسر بجه اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم او غام کردند و تخر خوانند و بعضی ترک
 او غام کردند و تخر خوانند و تخر را از تخر آن بنا کردند تا که علامت استقبال بود
 آنرا حذف کردند و ما بعد حذف ساکن ماند بهره وصل کسر در اولش در آوردند
 امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقت کردند علامت وقفی سقوط نون
 اعرابی شد آخر آنست و بر بنیقا سست آخر و آخری و آخر آخر آن را از تخر آن
 بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند و ما بعد حذف ساکن ماند
 بهره وصل کسر در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را هیچ
 نکرد زیرا که سست آخر آن شد تخر در اصل تخر بود چون لام امر بر اول فعل
 مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد اتفاقا ساکن
 شد میان هر دو را و اول که برای او غام ساکن شده بود و را ثانی که اجلا
 جزمی ساکن شد و بعضی را ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحه اخف الحركات
 بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم او غام کردند و تخر خوانند و بعضی
 را ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول
 ساکن ثانی متحرک اول را در دوم او غام کردند و تخر خوانند و بعضی ترک او غام
 کردند و تخر خوانند و تخر در اصل تخر بود چون لام امر بر اول فعل مضارع
 مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد اتفاقا ساکن
 شد میان هر دو را و اول که برای او غام ساکن شده بود و را ثانی که اجلا
 جزمی ساکن شد و بعضی را ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحه اخف الحركات بعده
 اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم او غام کردند و تخر خوانند و بعضی را ثانی را

حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را
 در دوم ادغام کردند لا تخیر خواندند و بعضی تبرک ادغام لا تخیر خواندند هم برین قیاس تکلم
 واحد مع الفیر است لا تخیر در اصل کحیر بود چون لام امر بر اول فعل مضارع مجہول در
 آخرش را جزم کرد علامت جزئی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو
 را و اول که برای ادغام ساکن شده بود و را ثانی که علامت جزئی ساکن
 گشت بعضی را ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحه اخف الحركات بعده اول
 ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لا تخیر خواندند و بعضی را ثانی را حرکت
 کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول
 را در دوم ادغام کردند لا تخیر خواندند و بعضی تبرک ادغام لا تخیر خواندند لا تخیر در اصل
 تخیر بود چون لا و نی بر اول فعل مضارع مخاطب معلوم در آمد آخرش را جزم کرد علامت
 سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو و اول که برای ادغام ساکن
 شده بود و را دوم که برای علامت جزئی ساکن گشت بعضی را ثانی را حرکت
 فتح دادند لان الفتحه اخف الحركات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
 ادغام کردند لا تخیر خواندند و بعضی را ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک
 حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لا تخیر خواندند
 و بعضی تبرک ادغام لا تخیر خواندند هم برین قیاس لا تخیر لا تخیر و جدید را و لا تخیر در اصل
 تخیر بود چون لا و نی بر اول فعل مضارع مجہول در آمد آخرش را جزم کرد علامت
 جزئی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین میان هر دو را و الی آخره و هم برین قیاس
 است لا تخیر و لا تخیر و لا تخیر باب افعیلال افعال در اصل افعال بود و در آخر

به توجیه را نیز بر این فتح حرف و دوا حد شد بود و ده ها در اول کلمه هم آید اول را به هر
 بدل کرد تا دوا حد شد طرف مواضع جمع تکسیر از آن موعدست موعد اسم و حد آن بود چون
 خواستند که اسم و حد از جمع کنند حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم با آن
 جمع تکسیر را آوردند و دوا حد شد موکید تصغیر از آن موکید است موکد اسم بکر بود چون خواستند
 که اسم بکر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جایا و تصغیر را آوردند
 موکید شد اسم الله موکید جمع تکسیر از آن موکید است موکد اسم و حد آن بود چون خواستند
 که اسم و حد از جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که موعدست حرف اول ثانی
 را فتح دادند سوم جایا و الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که با بعد الف جمع تکسیر بود آنرا
 کسره دادند مواضع جمع تکسیر از آن موکید است موکد اسم بکر بود چون خواستند
 که اسم بکر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل کلمه او موعدست حرف اول
 را ضم دادند ثانی را فتح سوم جایا و تصغیر را آوردند حرفی که با بعد یا و تصغیر بود آنرا
 کسره دادند موکید شد مواضع جمع تکسیر از آن موکید است موکد اسم و حد آن بود چون
 خواستند که اسم و حد از جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که موعدست حرف اول
 و ثانی را فتح دادند سوم جایا و الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که با بعد الف جمع تکسیر بود
 آنرا کسره دادند بعد الف ساکن با قبل او کسور آن الف را بیایدل کردند و مواضع جمع
 موکید تصغیر از آن موکید است موکد اسم بکر بود چون خواستند که اسم بکر را مصغر کنند
 رد کردند بسوی اصلش که موکد بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جایا و تصغیر
 را آوردند حرفی که با بعد یا و تصغیر بود آنرا کسره دادند بعد الف ساکن با قبل او کسور
 آن الف را بیایدل کردند و مواضع جمع تکسیر از آن موکید است موکد اسم

[illegible]

قُلْنَ شَرْعاً فَتَحَقَّقَ رَاضِعٌ بِدَلِّ كَرْدَنَ تَدْلَالَتِ كُنْ بِرَحْضَتِ وَاقُلْنَ شَرْعاً
 تَحْلِيلِ ثَانِي ثَلَاثاً دَرِاصِلِ قَوْلُنْ بُوْدِ نَقْلِ كَرْدَه اَزْ قَوْلُنْ بِهْ قَوْلُنْ اَوْرَدَنْدَه ضَمْنَه بِرَوَا
 ثَقِيلِ بُوْدِ نَقْلِ كَرْدَه بِاقْبَلِ دَاوَنْدَه بِجَدِّ سَلْبِ حَرَكَتِ بِاقْبَلِ بَعْدِ التَّقَاؤِ سَاكِنِيْنَ شَرْعاً
 مِیَانِ دَاوَدِ وَلاَمِ دَاوَرَا حَزَفِ كَرْدَنْ قُلْنَ شَرْعاً ثَلَاثاً قَبْلِ دَرِاصِلِ قَوْلِ بُوْدِ كَسْرَه
 بِرَوَا ثَقِيلِ بُوْدِ نَقْلِ كَرْدَه بِاقْبَلِ دَاوَنْدَه بِجَدِّ سَلْبِ حَرَكَتِ بِاقْبَلِ اِجْرَه دَاوَا كُنْ
 بِاقْبَلِ اَوَكْسُوْرَ اَنْ دَاوَرَا بِیَا بَدَلِ كَرْدَنْ قَبْلِ شَرْعاً ثَلَاثاً قُلْنَ دَرِاصِلِ قَوْلُنْ بُوْدِ
 كَسْرَه بِرَوَا ثَقِيلِ بُوْدِ اَنْضَمْدَ التَّقَاؤِ سَاكِنِيْنَ شَرْعاً مِیَانِ دَاوَدِ وَلاَمِ دَاوَرَا حَزَفِ
 كَرْدَنْ قُلْنَ شَرْعاً ثَلَاثاً يَقُولُ دَرِاصِلِ يَقُولُ بُوْدِ ضَمْنَه بِرَوَا ثَقِيلِ بُوْدِ نَقْلِ كَرْدَه
 بِاقْبَلِ دَاوَنْدَه يَقُولُ شَرْعاً قُلْنَ دَرِاصِلِ يَقُولُنْ بُوْدِ ضَمْنَه بِرَوَا ثَقِيلِ بُوْدِ نَقْلِ كَرْدَه
 بِاقْبَلِ دَاوَنْدَه التَّقَاؤِ سَاكِنِيْنَ شَرْعاً مِیَانِ دَاوَدِ وَلاَمِ دَاوَرَا حَزَفِ كَرْدَنْ قُلْنَ شَرْعاً
 ثَقِيلِ دَرِاصِلِ يَقُولُ بُوْدِ دَاوَتْحَرَكَ بِاقْبَلِ اَوْحَرْفِ صَحِيْحِ سَاكِنِ حَرَكَتِ دَاوَرَا نَقْلِ كَرْدَنْ
 بِاقْبَلِ دَاوَنْدَه بَعْدِ دَاوَدِ دَرِاصِلِ تَحْرُكِ بُوْدِ اَكْنُوْنِ بِاقْبَلِ اَوْمَفْتُوحِ گَشْتِ اَنْ
 دَاوَرَا بَالَفْتِ بَدَلِ كَرْدَنْ ثَقِيلِ شَرْعاً ثَلَاثاً ثَقِيلِ دَرِاصِلِ يَقُولُنْ بُوْدِ دَاوَتْحَرَكَ
 بِاقْبَلِ اَوْحَرْفِ صَحِيْحِ سَاكِنِ حَرَكَتِ دَاوَرَا نَقْلِ كَرْدَه بِاقْبَلِ دَاوَنْدَه بَعْدِ دَاوَدِ
 اَصْلِ تَحْرُكِ بُوْدِ اَكْنُوْنِ بِاقْبَلِ اَوْمَفْتُوحِ گَشْتِ اَنْ دَاوَرَا بَالَفْتِ بَدَلِ كَرْدَنْ التَّقَاؤِ
 سَاكِنِيْنَ شَرْعاً مِیَانِ اَلْفِ لَامِ اَلْفِ اَحْزَفِ كَرْدَنْ ثَقِيلِ شَرْعاً بِرَبِّ قِيَاسِ ثَقُلْنَ اَسْمَ
 فَاعِلِ قَائِلِ قَائِلَانِ قَائِلُوْنِ قَائِلِ دَرِاصِلِ قَائِلِ بُوْدِ اَوْاقِعِ شَرْعاً اَلْفِ
 اَسْمَ فَاعِلِ دَرِاصِلِ سَلَامَتِ نَمَانْدَه سَتِ اَنْ دَاوَرَا بِهَمْزَه بَدَلِ كَرْدَنْ قَائِلِ شَرْعاً ثَلَاثَه
 جَمْعِ تَكْمِيْلِ اَنْ قَائِلِ سَتِ قَائِلِ اَسْمَ وَصَدَانِ بُوْدِ چُوْنِ خَوَاسْتَنْدِه كِه اَسْمَ وَحْدَانِ اَرْجَعِ

تکسیر کنند بر دگر دند بسوی اصلش که قایل بود حرف اول مفتوح بود ثالث را نیز فتح دادند
 و تا در آخرش در آورند و الف و هـ را حذف کردند قوافل شد بعده و او هم که قابل
 او مفتوح آن و او را با الف بدل کردند قافله شد قوافل جمع تکسیر از آن قایل است
 قایل اسم و هـ آن بود چون خواستند که اسم و هـ آن را جمع تکسیر کنند بر دگر دند بسوی
 اصلش که قایل بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشد ساخته فتح دادند سوم جا
 الف جمع تکسیر در آورند و الف و هـ آن را حذف کردند قوافل شد قوافل قول قول و قول
 قوافل قول تمامی را بسوی اصل زد میکنند قوافل تصغیر از آن قایل است قایل اسم بکر
 چون خواستند که اسم بکر را مضمر کنند بر دگر دند بسوی اصلش که قایل بود حرف اول
 را ضم دادند ثانی قایل حرکت نبود آنرا و او مفتوحه بدل کردند سوم جایای تصغیر در آورند
 قوافل شد بعده و او و یا هم آمدند تخمین حرف از ایشان ساکن بود و او را با ک کردند
 و یا در یا او غام کردند قوافل شد قافله قافلان قافلان قوافل قول قوافل جمع
 تکسیر از آن قافله است قافله اسم و هـ آن بود چون خواستند که اسم و هـ آن را جمع تکسیر
 حرف اول مفتوح است ثانی قایل حرکت نبود آنرا و او مفتوحه بدل کردند سوم جا الف
 جمع تکسیر در آورند و تا و هـ آن را حذف کردند قوافل شد قوافل جمع تکسیر از آن قافله است
 قافله اسم و هـ آن بود چون خواستند که اسم و هـ آن را جمع تکسیر کنند بر دگر دند بسوی
 اصلش که قافله بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشد ساخته فتح دادند الف
 و تا و هـ آن را حذف کردند قوافل شد قوافل تصغیر از آن قافله است قافله اسم بکر
 خواستند که اسم بکر را مضمر کنند بر دگر دند بسوی اصلش که قافله بود حرف اول را
 ضم دادند ثانی قایل حرکت نبود آنرا و او مفتوحه بدل کردند سوم جایای تصغیر در آورند

ما بعد الف جمع تکسر بود آنرا کسره دادند مقادیر شد بعده واو ساکن ما قبل او کسور
 آن و او را بیابد ل کردن تا و عدل اخذ کردند مقادیر شد مقلبه تصغیر از آن مقوله
 است مقوله اسم بکر بود چون خواستند که مصغر کنند و کردند بسوی جملش
 که مقوله است حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جایای تصغیر آوردند حرفی که باید
 یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مقوله شد بعده واو ساکن ما قبل او کسور آن و او را بیابد
 بدل کردند مقوله شد بعده و او و یا هم آمدند تحتین حرف از ایشان ساکن و او را بیابد
 کردند و یا در یا و غام کردند مقوله شد بعده یا ثالث را حذف کردند مقوله شد و جمع
 لم نقل در اصل یقول بود چون لم جازمه بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد
 علامت جزئی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان واو و لام و او را حذف
 کردند لم نقل شد لم یقول در اصل یقولان بود چون لم جازمه بر اول فعل مضارع در
 آخرش را جزم کرد علامت جزئی سقوط نون اعرابی شد لم یقول شد الی آخره در مضارع
 محمول التقاء ساکنین شد میان الف و لام لکن یقول در اصل یقول بود چون
 لکن ناصیه بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی نصب
 ظاهر گشت لکن یقول شد الخ امر قتل قولوا قولوا انزلوا قولوا قل را از یقول
 بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک مانند امر
 همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء
 ساکنین شد میان واو و لام و او را حذف کردند قل شد تحلیل دوم نیست قل در
 اصل اقول بود و نا خود از یقول تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد
 حذف ساکن مانند نظر کردند چنین کلمه عین کلمه و مضموم هر دو اصل ضم و اول و او را در

امر همان باشد بسکون آخرش را وقت کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اقول شد بعد
 منبر بر او ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند انقاد ساکنین شد میان دو و لام
 و او را حذف کردند اقول شد بعد بحکمت قاف از همزه وصل مستغنی شدند همزه را
 نیز حذف کردند اقول شد قولاً را از تقوّلون بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا
 حذف کردند با بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخرش را وقت
 کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد قولاً شد تعلیل دوم قولاً در اصل اقولاً
 بود ماخوذ از تقوّلون تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند با بعد حذف ساکن
 ماند نظر کردند بعین کلمه او مضموم بود همزه وصل بضم در اولش در آوردند
 امر همان باشد بسکون آخرش را وقت کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی
 شد اقولاً شد بعد منبر بر او ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند اقولاً شد بعد
 بحکمت قاف استخفا از همزه وصل حاصل شد همزه را نیز حذف کردند قولاً شد
 قولی را از تقوّلین بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند با بعد
 متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخرش را وقت کردند علامت وقفی سقوط
 نون اعرابی شد قولی شد تعلیل دوم قولی در اصل اقولی بود ماخوذ از تقوّلین تا که
 علامت استقبال بود آنرا حذف کردند با بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه
 عین کلمه او مضموم بود همزه وصل بضم در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر
 آخرش را وقت کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد اقولی شد بعد منبر بر او
 ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند اقولی شد بعد بحکمت قاف استخفا از همزه وصل
 حاصل شد همزه را حذف کردند قولی شد علن را از تقوّلین بنا کردند تا که علامت استقبال بود

آن را حذف کردند باین جهت متحرک مانند امریان باشد پس چون آخر آتش را چیزی نکرد زیرا که
 بنی سبت و المبنی مالا تیغیر آخره بدخول الحوامل علیہ قلن شد تعلیل دوم قلن در اصل اقولن
 بود و ما خود از تقوین تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند مابعد حذف ساکن تا
 نظر کردند تبیین کلمه که مفهومی بود بجزه وصل بضم در اولش در آورده امریان باشد پس چون
 آخر آتش را چیزی نکرد زیرا که بنی سبت و المبنی مالا تیغیر آخره بدخول الحوامل علیہ قلن
 شد بجزه ضم بر و اول تعلیل بود نقل کرده با قبل دادند التقاء ساکنین شد میان د و لام
 و او را حذف کردند اقلن شد بجزه کت قاف استغنا از بجزه وصل حاصل شد بجزه را نیز
 حذف کردند قلن شد الطرف منه مقال مقالان مقال مقایل مقال و اصل مقول بود
 و او متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل دادند و او را
 اصل متحرک بود اکنون با قبلش مفتوح گشت آن و او را با الف بدل کردند مقال شد
 مقال جمع تکسیر از ان مقال سبت مقال اسم و حدان بود چون خواستند که اسم
 و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که مقول بود حرف اول مفتوح بود
 ثانی را نیز فتح دادند سوم با الف جمع تکسیر در آورده حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود
 آن را کسره دادند مقال اول شد مقیل تصغیر از ان مقال سبت مقال اسم بکر بود چون
 خواستند که اسم بکر را مصغر کنند و کردند بسوی اصلش که مقول بود حرف اول را ضم
 دادند ثانی را فتح سوم جایای تصغیر را آورده حرفی که مابعد یای تصغیر بود آن را
 کسره دادند مقول شد بجزه و او را بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود و او را
 یا کردند و یا دریا ادغام کردند مقیل شد و لاله منه مقول مقالان مقال مقیل
 مقال جمع تکسیر از ان مقول سبت مقول اسم و حدان بود چون خواستند که جمع تکسیر کنند

حرف اول دثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکبیر در آورند حرفی که مابعد الف جمع
تکبیر بود آن را کسره دادند مقاول شد مقبیل تصغیر از آن مقول است مقول اسم بکر بود چون
خواستند که اسم بکر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جایای
تصغیر در آورند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند مقبول شد بجه و
ویا هم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود و او را بجه کردند و او را بیا او غام کردند
مقبیل شد مقبولة مقولان مقاول مقبلة مقاول جمع تکبیر از آن مقول است مقول
اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکبیر کنند حرف اول دثانی را
فتح دادند سوم جا الف جمع تکبیر در آورند حرفی که مابعد الف جمع تکبیر بود آن را
کسره دادند تا و حدان را حذف کردند مقاول شد مقبلة تصغیر از آن مقول است
ست مقول است اسم بکر بود چون خواستند که اسم بکر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند
ثانی را فتح سوم جایای تصغیر در آورند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند
مقبولة شد بجه و ویا هم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود و او را
بیا کردند و او را بیا او غام کردند مقبلة شد مقولان مقاول مقبیل مقاول
جمع تکبیر از آن مقول است مقول اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان
را جمع تکبیر کنند حرف اول دثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکبیر در آورند
حرفی که مابعد الف جمع تکبیر بود آن را کسره دادند بجه الف ساکن ناقبل او کسور
آن الف را بیا بدل کردند مقاول شد مقبیل تصغیر از آن مقول است مقول اسم
تکبیر بود چون خواستند که اسم بکر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم
جایای تصغیر در آورند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند بجه الف ساکن

ما قبل او کسره آن الف را بیابدل کردند مقبول شد بعد و او و یا هم آمدند نخستین
حرف از ایشان ساکن بود و او را یاد کردند و یا او غام کردند مقبول شد بعد
یا ثالث را حذف کردند مقبول شد افضل التفضیل منه اقول اقولان اقولان اقولان
اقبول جمع کسیر از ان اقول است اقول اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را
جمع تکمیل کنند حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکمیل را آوردند
حرفی که ما بعد الف جمع تکمیل بود آنرا کسره دادند اقولان اقولان اقولان اقولان
اسم بگوید چون خواستند که اسم بگوید را مضموم کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم
جا یا یا تصخیر را آوردند حرفی که ما بعد یا یا تصخیر بود آنرا کسره دادند اقبول شد و جائز است
که او را بیابدل کرده یا را در یا او غام نمایند و اقبول خوانند و المونث منه قوی قویان
قویات قول قولی قول جمع کسیر از ان قوی است قوی اسم و حدان بود چون خواستند
که اسم و حدان را جمع تکمیل کنند حرف اول مضموم است ثانی را فتح داده الف حدان را
حذف کردند اقول شد قوی تصخیر از ان قوی است قوی اسم بگوید چون خواستند که
اسم بگوید را مضموم کنند حرف اول مضموم است ثانی را فتح داده سوم جا یا یا تصخیر را آوردند
قوی ثانی ثانی ثقیله قولن در اصل قل بود چون نون تا کید ثقیله بدو متصل شد
ما قبل نون تا کید ثقیله بنی بر فتح گشت و او مخذوفه را باز آوردند بعد فاعله را
علیهما قولن شد قولان در اصل قول بود چون نون تا کید ثقیله بدو متصل شد قولان
شد قولن در اصل قول بود چون نون تا کید ثقیله بدو متصل شد التقلید کما بین
میان و او و نون مدغم و او را حذف کردند ضم را باقی گذاشتند تا دلالت کند
بر حذف و او قولن شد قولن در اصل قول بود چون نون تا کید ثقیله بدو متصل شد

التقای ساکنین شد میان یا و نون مدغم یا را حذف کردند و کسره را باقی گذاشتند تا در اول
 کند بر حذف یا قولین شد قلنان در اصل قلن بود چون نون تاکید تفعیلیه یا و متصل شد
 اجتماع ثلاث نونات گردید و اجتماع ثلاث نونات را در کلام عرب مشکوه پنداشتند
 بنا بران الف فاصله در میان نون جمع و نون تاکید تفعیلیه در آورند قلنان شد
 اجوف یا می از باب فَعَلَ فَعْلًا البیع فروختن و خرید کردن باع بیع بیع
 فو باع بالان بالون باعه یباع بیع میا و بیعان یباع یووع بویع یبع
 بالان بالوات بویع بویعه و بیع یباع یفاذ که بیع بیعان میگویند
 بیعتان بیعات میباع بیع بیعتان لم یبع لم یبع لا یباع لن یبع
 لن یباع الامر منه یلحق لیبع لیبع و النبی عنه لا یبع لا یبع الا یبع الطرف منه
 بیع بیعان میباع بیع و الآله منه بیع بیعان میباع بیع بیعتان
 میباع بیع بیع بیعان میباع ان میباع فاعل التفعیل منه ابع ابعان بیع
 ایا یبع ابع و الموث منه بیعی بیعان بیعیات بیع بیعی باع در اصل می بود
 یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند باع شد بر بنقیاس تا بافتا
 بعن در اصل بعن بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء
 ساکنین شد میان الف و عین الف را حذف کردند بعن شد بعده فتح یا را کسره
 بدل کردند تا در اولت کند بر حذف یا بعن شد تفعیل دوم بعن در اصل بعن بود
 نقل کرده از بعن بعین آوردند کسره بر یا تفعیل بود و نقل کرده ماقبل او و اند بعده
 سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند بعن شد
 بعین دوم بعن تفعیل تا بعن بیع در اصل بیع بود کسره بر یا تفعیل بود و نقل کرده

با قبل دادند بیع شد بیع در اصل بیع بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده با قبل
 دادند جده اتقا ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند بیع شد بیع در
 اصل بیع بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده با قبل دادند جده سلب حرکت با قبل
 بیع شد بیع در اصل بیع بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده با قبل دادند جده سلب حرکت
 با قبل اتقا ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند بیع شد بیع در اصل
 بیع بود یا متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده با قبل دادند جده
 یا در اصل متحرک بود اکنون با قبل او مفتوح گشت آن یا را بالفت بدل کردند یا بیع شد
 یا متحرک یا عین بیع و بیع در اصل بیع و بیع بود یا متحرک با قبل او صحیح ساکن
 حرکت یا را نقل کرده با قبل دادند جده یا در اصل متحرک بود اکنون با قبل او مفتوح گشت
 آن یا را بالفت بدل کردند اتقا ساکنین شد میان الف و عین الف را
 حذف کردند بیع شد اسم فاعل با بیع در اصل بیع بود یا واقع شد الف
 اسم فاعل در اصل سلامت نامده است آن یا را سبزه بدل کردند یا بیع شد
 یا عجمه جمع تکسیر از آن یا بیع است یا بیع اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان
 را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که اصل بیع بود حرف اول مفتوح است
 ثالث را نیز فتح دادند تا در آخرش در آورده الف و حدان را حذف کردند بیع
 شد جده یا متحرک با قبل او مفتوح آن یا را بالفت بدل کردند یا عجمه شد یا بیع
 تکسیر از آن یا بیع است یا بیع اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع
 تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که اصل او بیع است حرف اول را ضم دادند ثالث
 شد و ساخته فتح دادند سوم ج الف جمع تکسیر در آورده الف و حدان را حذف کردند

[illegible]

باخود از شیعیان تا که علامت است استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند نظر کردند
 و بعین کلمه او مکسور بود همزه وصل بکسر او شش آوردند امر همان باشد بسکون
 آخر آخرش را بیع نکرد زیرا که مبنی است این سخن شد بعده کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده
 باقبل دادند القار ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند این سخن شد بعده
 بحرکت یا از همزه وصل استغنا حاصل شد همزه را حذف کردند بنحی شد شیعیان در اصل
 بیع بود چون نون تاکید ثقیله بد متصل شد باقبل نون مبنی بر فتح گشت یا مخد و فیه باز
 آمد لعدم قاعده الحذف علیما شیعیان شد لقیبا عن در اصل لقیع بود چون نون تاکید
 ثقیله بد متصل شد باقبل نون مبنی بر فتح گشت الف مخد و فیه باز آمد لعدم قاعده
 الحذف علیما لقیبا عن شد بر همین قیاس در اول کلمه فاسب معلوم و مجهول یا
 والف مخد و فیه را بازمی آرند همچنین در تکلم این هر دو خواه ثقیله خواه خفیفه بر همین قیاس
 در نخی الطرف منه بیع بیجان بیایع بیع بیع در اصل بیع بود کسره بر یا ثقیل بود نقل
 کرده باقبل دادند بیع شد مبایع جمیع کسیر از ان بیع است بیع اسم و حدان بود چون
 خواستند که اسم و حدان را جمع کسیر کنند و کردند بسوی اصلش که بیع بود حرف اول
 مستقوع بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جالف علامت جمع کسیر آوردند بیایع شد
 بیع تصغیر از ان بیع است بیع اسم بکسر بود چون خواستند که اسم بکسر را مضمر کنند
 و کردند بسوی اصلش که بیع بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جایای تصغیر
 در آوردند بیع شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن
 بود اول را در دوم ادغام کردند بیع شد و الا لامه بیع سمیعان بیایع بیع بیایع
 جمع کسیر از ان بیع است بیع اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان

راجع تکسیر حرف اول ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرف فیکه
 مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند مابقی شد **ثَبِثَ** تصغیر از آن **ثَبِثَ** است بیع
 کسیر بود چون خواستند که اسم بکر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم
 جایار تصغیر در آوردند حرف فیکه مابعد یار تصغیر بود آن را کسره دادند **ثَبِثَ** شد بعد
 دو حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن اول را در دوم ادغام کردند
ثَبِثَ شد **ثَبِثَ** بیع ثانی مابقی **ثَبِثَ** و در مابقی جمع تکسیر **ثَبِثَ** است تار و حدان
 را حذف کردند باقی بر این قیاس **ثَبِثَ** تصغیر از آن **ثَبِثَ** است بیع
 اسم بکر بود چون خواستند که اسم بکر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی
 را فتح سوم جایار تصغیر در آوردند حرف فیکه مابعد یار تصغیر بود آن را کسره دادند **ثَبِثَ**
 شد بعد دو حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن بود اول را در دوم
 ادغام کردند **ثَبِثَ** شد **ثَبِثَ** بیع ثانی مابقی **ثَبِثَ** و در مابقی جمع تکسیر از آن **ثَبِثَ** است
ثَبِثَ اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند حرف اول
 ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرف فیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آن را
 کسره دادند بعد الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیابا بدل کردند **ثَبِثَ** شد بیع
 تصغیر از آن **ثَبِثَ** است بیع اسم بکر بود چون خواستند که اسم بکر را مصغر کنند حرف
 اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جایار تصغیر در آوردند حرف فیکه مابعد یار تصغیر بود آن را
 کسره دادند بعد الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیابا بدل کردند **ثَبِثَ** شد بعد
 حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام
 کردند **ثَبِثَ** شد بعد یا ثالث را حذف کردند **ثَبِثَ** شد فعل التفضیل من **ثَبِثَ** انبیاء انبیعون **ثَبِثَ**

من مخاف مخافان مخاوف مخيفت والا له منه خوف مخوفان مخاوف مخيفت مخوفت
 مخوفان مخاوف مخيفت مخاوف مخاوفان مخايفت مخايفت انقل التفصيل منه اخوف
 اخوفان اخوفون اخاوف اخيفت والموت منه فوني خوفيان خوفاث خوف
 خويفي خاف در اصل خوف بود و او متحرك ماقبل مفتوح آن و او را بالف بدل
 کردند خاف شد برین قیاس تا خا ف تا خفن در اصل خوفن بود که در بر و او ثقیل بود
 نقل کرده ماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعده و او ساکن ماقبل او مکسور
 آن و او را بیابدل کردند التقار ساکنین شد میان یا و فای را حذف کردند خفن شد
 و برین قیاس تا خفن خیف در اصل خوف بود که بر و او ثقیل بود نقل کرده ماقبل دادند
 بعد سلب حرکت ماقبل بعده و او ساکن ماقبل او مکسور آن و او را بیابدل کردند خیف شد
 همین قیاس است تا خیف تا خفن در اصل خوفن بود که بر و او ثقیل بود نقل کرده ماقبل
 دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعده و او ساکن ماقبل او مکسور آن و او را بیابدل کردند
 التقار ساکنین شد میان یا و فای را حذف کردند خفن شد و همین است تا خیف تا مضارع
 معلوم يخاف يخافان الخ يخاف در اصل خوف بود و او متحرك ماقبل او حرف صحیح
 ساکن حرکت و او را نقل کرده ماقبل دادند و او در اصل متحرك بود اکنون ماقبل او
 مفتوح گشت آن و او را بالف بدل کردند يخاف شد برین قیاس و دیگر همه بخفن
 در اصل خوفن بود و او متحرك ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده
 ماقبل دادند و او در اصل متحرك بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن
 و او را بالف بدل کردند التقار ساکنین شد میان الف و فای را حذف کردند
 يخفن شد و بر قیاس مضارع معلوم است مضارع مجهول لم يخف در اصل يخاف بود

چون لم جازمه در اول فعل مضارع غائب در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزئی سقوط
حرکت ثانیة التقاء ساکنین شد میان الف و نون الف را حذف کردند کم خفت شد کم گافا
در اصل نجافان بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع غائب معلوم در آمد آخرش را جزم
کرد علامت جزئی سقوط نون اعرابی شد نجافا گردید اسم فاعل خالیست در اصل خاویف بود
و او را تن شد بجای الف اسم فاعل آن و او را همزه بدل کردند بخالف شد الخ خافه مت
تکسیر از آن خالف است خالف اسم و دهان بود چون خواستند که اسم دهان را جمع تکسیر
کنند و کردند بسوی مصلش که خاویف بود حرکت اول مفتوح است ثانی را نیز مفتوح و او
الف و دهان را حذف کردند و عوض او تا در آخرش در آوردند خوشت بجای دهان و حرکت
ما قبل او مفتوح آن و او را بالف بدل کردند خافه شد خوشت در اصل خوشت بود و همزه
بر او تفتیل بود و نقل کرد و بجای او نون التقاء ساکنین شد میان هر دو و نون زد
میخیزد و او اول را حذف کردند لان الثانی علامته و علامته لا تحذف خوشت شد بروز
سقوط و نون و بعضی و او ثانی را حذف کردند لانه زائدة و الزائدة افعی بالحدیث خوشت شد
بر وزن مفعول بر همین قیاس باقیست کن نجاف در اصل نجاف بود چون لن ناصبه
بر اول فعل مضارع معلوم در آمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی نصب ظاهر گشت
کن نجاف شد کن نجافا در اصل نجافان بود چون لن ناصبه در اول فعل مضارع معلوم
در آمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی سقوط نون اعرابی شد کن نجافا گردید خفت را
از نجاف بنا کردند تا که علامت استقبال بود از آن حذف کردند باب حذف شکر کافا میان
باشد بکوات آخر آخرش را وقت کردند علامت و تنفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین
شد میان الف و نون الف را حذف کردند خفت شد خافا را از نجافان سب کردند

قاعده بنا امر و احواف
وادی از فتح
تکسیر اول از قاف

تا که علامت استقبال بود آنرا خفت کردند و باقی جزو متحرک ماند امر همان باشد بسکون
آخر آخرش را وقت کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد خافا ثقیل دوم
خفت در اصل اخوف بود ماخوذ از خوف تا که علامت استقبال بود آنرا خفت کردند
باقی حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه او مفتوح بود همزه وصل کسره اولش
در آورند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقت کردند علامت وقفی سقوط
حرکت شد اخوف گشت بعده واو متحرک با قبل او حرف صمیم حاکم حرکت و او را
نقل کرده با قبل داوند و او در اصل متحرک بود اکنون با قبل او مفتوح گشت آن
و او را بالفت بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و فالف را خفت کردند
اخف شد بعده بحرکت فا استعنا از همزه وصل حاصل شد همزه را نیز خفت کردند
خفت شد خافا در اصل اخفا بود ماخوذ از خوف تا که علامت استقبال بود یاء خانجی
در اصل اخوی بود ماخوذ از خوف بین الی آخره خفض در اصل اخر فن بود ماخوذ از خوف
تا که علامت استقبال بود آنرا خفت کردند باقی حذف ساکن ماند نظر کردند بعین
کلمه عین کلمه او مفتوح بود همزه وصل کسره اول او در آورند امر همان باشد
بسکون آخر آخرش را پیروی نکرد زیرا که بنی مسبت بعده واو متحرک با قبل او حرکات
صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل داوند و او در اصل متحرک بود اکنون با قبل
او مفتوح گشت آن و او را بالفت بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و فالف
الف را خفت کردند یا اخف شد بعده بحرکت فا از همزه وصل مستثنی شد همزه را
نیز حذف کردند خفض شد ثوب تا کیه تقیله فافتان فافتان فافتان فافتان
فافتان فافتان در اصل خفت بودند چون نون تا کیه تقیله به و متصل شد با قبل نون

۱۲
مجلس دوم از خوف

۳۰
تسبیح اربعین - خفن

در دعوت میخواندند که دعوت میخواندند مضارع میخواندند میخواندند میخواندند
 میخواندند میخواندند میخواندند میخواندند میخواندند میخواندند میخواندند میخواندند
 اصل دعوت بود و او متحرک ماقبل او مفتوح آن و او را با الف بدل کردند و عکاشه
 و نحو را در اصل دعوت بود و او متحرک ماقبل او مفتوح آن و او را با الف بدل کردند و التماس
 ساکنین ش میمان الف و و او الف را حذف کردند و عکاشه دعوت در اصل
 دعوت بود و او متحرک ماقبل او مفتوح آن و او را با الف بدل کردند و التماس ساکنین
 ش میمان الف و و او الف را حذف کردند و عکاشه در اصل دعوت بود و او
 متحرک ماقبل او مفتوح آن و او را با الف بدل کردند و التماس ساکنین ش میمان الف
 و و او الف حقیقه ساکن و و او الف را حذف کردند و عکاشه از دعوت تا
 دعوت را در اصل خود انداخته در اصل دعوت بود و او واقع شد بعد از کسره آن و او را با
 بدل کردند و دعوت را در اصل دعوت بود و او واقع شد بعد از کسره آن و او را با
 بدل کردند و دعوت را در اصل دعوت بود و او واقع شد بعد از کسره آن و او را با
 بدل کردند و دعوت را در اصل دعوت بود و او واقع شد بعد از کسره آن و او را با
 ماقبل التماس ساکنین ش میمان یا و او را یا را حذف کردند و عکاشه در اصل دعوت
 بود و او واقع شد بعد از کسره آن و او را با بدل کردند و دعوت را در اصل دعوت
 بود و او واقع شد بعد از کسره آن و او را با بدل کردند و دعوت را در اصل دعوت
 بود و او واقع شد بعد از کسره آن و او را با بدل کردند و دعوت را در اصل دعوت
 بود و او واقع شد بعد از کسره آن و او را با بدل کردند و دعوت را در اصل دعوت
 مضارع معلوم میخواندند در اصل میخواندند بود ضمیر بر و او ثقیل بود انداخته میخواندند میخواندند
 اصل خود است میخواندند در اصل میخواندند بود ضمیر بر و او ثقیل بود انداخته التماس ساکنین

سیان بر دو و او و او اول را حذف کردند میخوان شد میخوان در اصل میخوان و ضمیه بر
 و او ثقیل بود انداخته شد میخوان شد میخوان و میخوان بر اصل خود انداخته شد میخوان شد
 یکمیت میخوان در اصل میخوان بود کسره بر و او ثقیل بود نقل کرده باقیل و او انداخته
 سلب حرکت باقیل و او ساکن باقیل او کسور آن و او را بیا بدل کردند انقار ساکنین
 شد میان بر دو و یا یا اول را حذف کردند میخوان شد میخوان و میخوان بر اصل
 خود انداخته شد میخوان شد میخوان و میخوان مضارع مجهول میخوانی در
 اصل میخوان بود و او می بود در کلمه ثالث چون رابع گشت باقیل او ضمیه بود آن و او را
 بسیار بدل کردند بعد یا تحرک باقیل او مفتوح آن یا را بافت بدل کردند میخوان شد
 میخوان در اصل میخوان بود و او می بود در کلمه ثالث چون رابع گشت باقیل او ضمیه
 نه بود آن و او را بسیار بدل کردند میخوان شد میخوان در اصل میخوان بود و او می بود
 در کلمه ثالث چون رابع گشت باقیل او ضمیه بود آن و او را بسیار بدل کردند میخوان شد
 بعد یا تحرک باقیل او مفتوح آن یا را بافت بدل کردند انقار ساکنین شد میان الف
 و او الف را حذف کردند میخوان شد میخوان میخوانی و میخوانی یکمیت و میخوانی میخوان
 یکمیت میخوان در اصل میخوان بود و او می بود در کلمه ثالث چون رابع گشت باقیل او
 ضمیه بود آن و او را بسیار بدل کردند میخوان شد میخوان میخوان و میخوان یکمیت میخوان
 اصل میخوان بود و او می بود در کلمه ثالث چون رابع گشت باقیل او ضمیه بود آن و او را بسیار
 بدل کردند میخوان شد بعد یا تحرک باقیل او مفتوح آن یا را بافت بدل کردند انقار
 ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند میخوان شد میخوان میخوانی و میخوانی یکمیت
 و میخوانی میخوانی یکمیت اسم فاعل رابع در اصل رابع بود و او واقع شد بعد از کسره آن

۱
 میخوانی که تعلیل

۲
 میخوان - میخوانی که
 تعلیل

۳
 میخوان - میخوانی که
 تعلیل

۴
 میخوان - میخوانی که
 تعلیل

۵
 و میخوان - داع

و او را بیا بدل کردند و این شد بعد از ضم به بر اقیل بود انداختند التماس کنند شد میان
 یا و نمون یا را حذف کردند و این شد و این میان در اصل بود و واقع شد بعد
 از کسر آن و او را بیا بدل کردند و این شد و این میان در اصل بود و واقع شد
 شد بعد از کسر آن و او را بیا بدل کردند و این شد و این میان در اصل بود و واقع شد
 با قبل و او را بعد از سلب حرکت با قبل التماس کنند شد میان یا و او را با حذف
 کردند و این شد و این میان در اصل بود و واقع شد و این میان در اصل بود و واقع شد
 که اسم و حضان را جمع تکمیل کنند و کردند بسوی اصلش که در آخر بود حرف اول مفتوح است
 ثانیاً را فسخ دادند و الف و حضان را حذف کرده عوض او تا در آخرش در آخر
 و نحو شد بعد از او متحرک با قبل او مفتوح آن و او را با الف بدل کردند و نحو شد
 بعد از فتح و ال را بضم بدل کردند تا بلیس نشود بصلوة و فاء که ایشان مفرد را جمع
 و نحو شد و نحو را جمع تکمیل از آن و این سه در اسم و حضان بود چون خواستند که اسم
 و حضان را جمع تکمیل کنند و کردند بسوی اصلش که در آخر بود حرف اول را ضم دادند ثالث
 شد و ساخته فتح دادند و از مشد و الف جمع تکمیل در آورده الف و حضان را
 حذف کردند و نحو شد بعد از او واقع شد بر طرف پیش از و ضم نبود آن و او را بیا
 بدل کردند و نحو شد و یا واقع شد بر طرف و پیش از و الف اسم فاعل بود آن یا
 همزه بدل کردند و نحو شد و نحو جمع تکمیل از آن و این سه در اسم و حضان بود چون
 خواستند که اسم و حضان را جمع تکمیل کنند و کردند بسوی اصلش که در آخر بود حرف اول را
 ضم دادند ثالث را مشد و ساخته فتح دادند و الف و حضان را حذف کردند و نحو شد بعد از
 واقع شد بر اسم ممکن بر طرف پیش از و ضم نبود آن و او را بیا بدل کردند و نحو شد بعد از

شد
 در آخر و الف

در آخر و الف
 و نحو شد بعد از او متحرک با قبل او مفتوح آن و او را با الف بدل کردند و نحو شد

۱۸۵

بر یا ثقیل بود انداختند التماس کنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند و عی شد
و عی جمع تکسیر از ان دایع است دایع اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان اجمع
تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که دایع بود حرف اول را ضم و اند ثالث را مسکون ساخته
الف و حدان را حذف کردند و عی شد بعد دایع واقع شد بر طرف در اسم ممکن پیش از و
ضمه نبود آن و او را باید بدل کردند و عی شد و عی اجمع تکسیر از ان دایع است دایع اسم
و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که دایع بود حرف
اول را ضم و اند ثالث را فتحه در آخرش الف محذوفه در آورده الف و حدان را
حذف کردند و عی شد و عی اجمع تکسیر از ان دایع است دایع اسم و حدان بود چون خواستند
که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که دایع بود حرف اول را ضم و اند
ثالث را مسکون و این را مفتوح ساخته در آخرش الف نون فیه تان در آورده الف و حدان
و تنوین ممکن را حذف کردند و عی شد و عی اجمع تکسیر از ان دایع است دایع اسم و حدان
بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که دایع بود حرف
اول را کسره و اند ثالث را فتحه بعد از حرف ثالث الف جمع تکسیر در آورده الف و حدان
حذف کردند و عی شد بعد دایع واقع شد بر طرف پیش از الف را آمده آن و او را
همزه بدل کردند و عی شد و عی اجمع تکسیر از ان دایع است دایع اسم و حدان بود چون خواستند
که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که دایع بود حرف اول را ثالث را
ضمه و او را بعد ثالث را و مسکونه در آورده الف و حدان را حذف کردند و عی شد
بعده و او واقع شد در اسم ممکن بر طرف پیش از و ضمه نبود آن و او را باید بدل کردند
و عی شد بعد دایع و یا هم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود و او را باید کردند

دو نوع تصنیف داع

یا در یا او غام کردند و می شد بعد هضمه عین را کسره بدل کردند از جهت مناسبت یا در می
 شد و نزد بعضی هضمه اول را نیز کسره بدل کردند از جهت مناسبت یا بعد و می شد و می
 تصنیف از آن دل است داع اسم بکر بود چون خواستند که اسم بکر را مصغه کنند رو کردند
 بسوی اصلش که داع بود حرف اول را ننهد و او د ثانی قابل حرکت نبود آن را با او مفتوح
 بدل کردند سوم جایای تصنیف در آوردند و می شد بعد هضمه و او واقع شد بر طرف پیش از و
 کسره بود آن و او را بیا بدل کردند و می شد بعد هضمه بر یا نقیل بود انداختند انتقاء
 ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند و دل شد داعیة داعیتان و داعیات
 و دل داعی بود کچنه داعیة که اصل داعوة بود و او واقع شد بعد از کسره آن و او را
 بیا بدل کردند داعیة شد داعیتان در اصل داعوتان بود و او واقع شد بعد از کسره
 آن و او را بیا بدل کردند داعیتان شد داعیات در اصل داعوات بود و او واقع شد بعد از
 کسره آن و او را بیا بدل کردند داعیات شد و داع جمع کسیر از آن داعیة است داعیة
 اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع کسیر کنند رو کردند بسوی اصلش که داعوة
 بود حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آن را با او مفتوح بدل کردند سوم جا
 الف جمع کسیر در آوردند و حدان را حذف کردند و می شد بعد هضمه و او واقع شد بر طرف
 با قبل او کسور آن و او را بیا بدل کردند و می شد هضمه بر یا نقیل بود انداختند انتقاء
 ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند و دل شد داعی جمع کسیر از آن داعیة است
 داعیة اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع کسیر کنند رو کردند
 بسوی اصلش که داعوة بود حرف اول را هضمه و او د ثانی را شده ساخته فقه
 و او د الف و حدان را حذف کردند و می شد بعد هضمه و او واقع شد بر طرف با قبل

او ضمیه نبود آن و او را بیا بدل کردند و عی ش بعده یا سحر که با قبل او مفتوح یا را با الف
 بدل کردند اتقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند و عی ش
 و قیو تصغیر از آن و اعینه است و اعینه اسم کبر بود چون خواستند که اسم کبر را مصغر
 کنند و کردند بسوی اصلش که و اعوه بود و حرف اول را ضمیه و او نه ثانی قابل حرکت
 نبود آنرا بود او مفتوح بدل کردند سوم جای او تصغیر در آوردند و قیو شد بعده و او
 واقع شد بعد از کسره آن و او را بیا بدل کردند و قیو شد اسم دخول یا عو عو عو آن
 بود عو عو عو عی که در اصل بود و حرف اول از یک جنس در یک کلمه هم آمده اند
 اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند و عو شد تا آخر تا عی جمع تکبیر از آن
 بود عو است مدعو اسم و صان بود چون خواستند که اسم و صان را جمع تکبیر کنند که و کبیر
 اصلش که مدعو بود حرف اول مفتوح است ثانی را فتحه و او نه سوم جالف جمع تکبیر آمدند
 حرفیکه با بعد الف جمع تکبیر بود آنرا کسره دادند و عو شد بعده و او ساکن با قبل او کسره آن
 و او را بیا بدل کردند و اعینه شد و او ی بود در کلمه ثالث چون فصاع گشت چهارم و
 ضمیه نبود آن و او را بیا بدل کردند و عی ش در حرف اول از یک جنس هم آمده اند اول ساکن
 ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند و عی ش بود عی تصغیر از آن بود عو است مدعو
 اسم کبر بود چون خواستند که اسم کبر را مصغر کنند که و کبیر بسوی اصلش که مدعو بود و حرف
 اول را ضمیه و او نه ثانی را فتحه سه هم جای او تصغیر در آوردند حرفیکه با بعد یای تصغیر بود آنرا
 کسره و او نه قیو شد بعده و او ساکن با قبل او کسره آن و او را بیا بدل کردند و عی ش
 بعده و او ی بود در کلمه ثالث چون فصاع گشت با قبل او ضمیه و او آن و او را بیا بدل کردند
 مدعی شد بعده و در حرف اول از یک کلمه هم آمده اند اول ساکن ثانی متحرک اول را

10

مدعی تصغیر مدعی

سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه با بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مدعیان میگویند
بعده و او واقع شد بطرف ما قبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند مدعیان میگویند
ضمه بر یا تفصیل بود اما ضمه التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند
مدعیان میگویند تصغیر از آن مدعی است مدعی اسم بکر بود چون خواسته که اسم بکر را
مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او نه بود و حرف اول را ضمه دادند ثانی را
فتحه سوم جایای تصغیر در آوردند حرفی که با بیای تصغیر بود آنرا کسره دادند
مدعیان میگویند و او واقع شد بطرف ما قبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند
مدعیان میگویند ضمه بر یا تفصیل بود اما ضمه التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را
حذف کردند مدعیان میگویند و الا نه مدعی مدعیان مدعی مدعی در اصل مدعی بود
و او ای بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند
مدعیان میگویند و یا است که ما قبل او ضمه بود آن را بیا بدل کردند التقای ساکنین
میان الف و تنوین الف را حذف کردند مدعیان میگویند و یا تفصیل در اصل مدعیان
بود و او ای بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن و او را بیا
بدل کردند مدعیان میگویند تصغیر از آن مدعی است مدعی اسم و هان بود چون
خواسته که اسم و هان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که نه بود و حرف
اول ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که با بعد الف جمع
تکسیر بود آنرا کسره دادند مدعیان میگویند و او واقع شد بطرف ما قبل او ضمه نبود آن
و او را بیا بدل کردند مدعیان میگویند ضمه بر یا تفصیل بود اما ضمه التقای ساکنین شد
میان یا و تنوین یا را حذف کردند مدعیان میگویند تصغیر از آن مدعی است مدعی اسم بکر بود

۱۵
مدعی مدعی مدعی

چون خواستند که اسم بکبر را منصرف کنند و کردند بسوی اصلش که بگویند بگویند حرف اول را
 دادند ثانی را فتنه سوم جایای تصخیر در آوردند حرفی که با بایع بیای تصخیر بود آنرا کسر دادند
 بگویند بگویند بگویند و او واقع شد بطرف ما قبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند بگویند
 بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التعلای را کینین شد میان یا و تنوین یا را حذف
 کردند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند
 بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ما قبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند بگویند
 شد بعده و یا تحمک ما قبل او مفتوح آن یا را با لغت بدل کردند بگویند بگویند بگویند
 در اصل بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند
 آن و او را بیا بدل کردند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند
 بدل کردند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند
 خواستند که اسم و هجان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که بگویند بگویند
 اول و ثانی را فتنه سوم جالف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه با جالف جمع تکسیر
 بود آنرا کسر دادند بعده و او واقع شد در موضع چهارم ما قبل او ضمه نبود آن و او
 را بیا بدل کردند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند
 بود انداختند التعلای را کینین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند بگویند
 تصخیر از آن بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند
 بسوی اصلش که بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند بگویند
 حرفیکه با بایع بیای تصخیر بود آنرا کسر دادند بگویند بگویند بگویند بگویند
 ما قبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند بگویند بگویند بگویند بگویند

و در این وقت شد بر طرف ماقبل او ضمیه نبود آن و او را بیابیدل کردند و دعای شد
 بعد از آن شد بعد از الف زائده آن یا را بجزه بدل کردند و دعای شد بعد از آن
 و اصل دعای آن بود و او واقع شد فصاعداً ماقبل او ضمیه نبود آن و او را بیابیدل کردند
 و دعای آن گشت بعد از آن واقع شد بعد از الف زائده آن یا را بجزه بدل کردند و دعای شد
 شد و دعای جمع تکسیر از آن بدعا است بدعا اسم و حران بود چون خواستند که اسم و حران
 را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که بدعا بود حرف اول و ثانی را فتح دادند
 سوم جالف جمع تکسیر در آورند حرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعد
 الف ساکن ماقبل او کسور آن الف را بیابیدل کردند و دعای شد بعد از او و او را
 یک کلمه هم آمدند اول ساکن بود و او را یا کردند و یا دریا او غام کردند و دعای شد و دعای
 تصغیر از آن بدعا است بدعا اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را تصغیر کنند و کردند
 بسوی اصلش که بدعا بود حرف اول را ضم دادند و ثانی را فتح سوم را بیابیدل کردند و دعای شد
 حرفی که ما بیابیدل تصغیر بود آنرا کسره دادند بعد الف ساکن ماقبل او کسور آن الف
 را بیابیدل کردند و دعای شد بعد از او و او واقع شد بر طرف ماقبل او ضمیه نبود آن و او را بیابیدل
 بدل کردند و دعای شد و حرف از یک هین در یک کلمه هم آمدند اول ساکن ثانی تحرک
 اول را در دوم ادغام کردند و دعای شد و اصل الف مضاعف است او عیان او عیان
 او عیان او عیان در اصل او عیان بود و او ای بود و در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل
 او ضمیه نبود آن و او را بیابیدل کردند و دعای شد بعد از یا تحرک ماقبل او مفتوح آن یا
 یا الف بدل کردند و دعای شد او عیان در اصل او عیان بود و او ای بود و در کلمه ثالث چون
 رابع گشت ماقبل او ضمیه نبود آن و او را بیابیدل کردند و دعای شد او عیان در اصل

اَوْعُوْنُ بود و اوی بود و کلمه ثالث چون بر این گشت ماقبل او ضممه نبود آن و او را بسیار
 بدل کردند اَوْعِيُونُ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بافت بدل کردند التقای
 ساکنین شد میان الف و و او الف را حذف کردند اَوْعِيُونُ شد اَوْعِی جمع تکسیر از ان
 اَوْعِی است اَوْعِی اسم و حد ان بود چون خواستند که اسم و حد ان را جمع تکسیر کنند و کردند
 بسوی اصلش که اَوْعُو بود و حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتحه دادند سوم با الف
 جمع تکسیر آوردند حرفی که با بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اَوْعُو شد بعده و او
 واقع شد بر طرف ماقبل او ضممه نبود آن و او را بسیار بدل کردند اَوْعِی شد بعده ضممه بسیار
 غلیل بود انداختند و یا نیز حذف کردند و عوض او تنوین در آخرش در آوردند
 و آن شد اَوْعِی تصغیر از ان اَوْعِی است اَوْعِی اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را
 تصغیر کنند و کردند بسوی اصلش که اَوْعُو بود و حرف اول را ضممه دادند ثانی را فتحه سوم جاک
 ضمیه و آردند در فیکه یا بجایای تصغیر بود آنرا کسره دادند اَوْعِی شد و او واقع شد
 بر طرف ماقبل او ضممه نبود آن و او را بسیار بدل کردند اَوْعِی شد بعده ضممه بسیار غلیل بود
 انداختند و یا را حذف کردند و عوض او تنوین در آخرش در آوردند اَوْعِی شد و آن
 بخوبیان و خوبیات و عِی و عِی جمع تکسیر از ان و عِی است و عِی اسم و حد ان
 بن خواستند که اسم و حد ان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفهموم است ثانی را فتحه و آن
 الف و حد ان را حذف کردند و عِی شد بعده و او متحرک ماقبل او مفتوح ان و او را
 الف بدل کردند اَوْعِی شد و عِی تصغیر از ان و عِی است و عِی اسم کبیر بود چون خواستند
 اسم کبیر را صغر کنند حرف اول مفهموم است ثانی را فتحه دادند سوم بجایای تصغیر
 آوردند و عِی شد بعده و او و یا در یک کلمه هم آیند نخستین حرف از ایشان

اَوْعِی
 ۱۱

ساکن بود و او را یا کردند و یا دریا او غام کردند و همچنین شد تا قص بیانی از باب فصل فصل الری
 و الیایه تیر انداختن و دو شام دادن رومی کیمی رکیا چون خواستند که اسم و حدان را جمع
 تکمیل کنند و کردند بسوی اصلش که رومی بود حرف اول مفتوح است ثالث در ابجد را نیز
 فتح دادند و الف و حدان را حذف کرده عوض او تا و آخرش در آوردند از ریشه شده به یا تهر که
 با قبل او مفتوح آن یا با الف بدل کردند و رماه شد به فخره و الف به بدل کردند و باقیش نشود
 بصلوة و فخره که ایشان مفرد اند و رماه شد بعضی حرف اول را ضمیه دادند ثالث را فتح و تا و در
 آخرش در آورده الف و حدان را حذف کردند و رماه شد به فخره و الف به بدل کردند و باقیش نشود
 آن یا با الف بدل کردند و رماه شد و رماه شد و رماه شد و رماه شد و رماه شد و رماه شد و رماه شد
 خواستند که اسم و حدان را جمع تکمیل کنند و کردند بسوی اصلش که رومی بود حرف اول را
 ضمیه دادند ثالث را ضمیه و ساخته فتح دادند به شد و الف جمع تکمیل در آوردند و الف و حدان را
 حذف کردند و رماه شد به فخره و یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را همزه بدل کردند
 و رماه شد و رماه شد و رماه شد و رماه شد و رماه شد و رماه شد و رماه شد و رماه شد
 و کردند بسوی اصلش که رومی بود حرف اول را ضمیه دادند ثالث را ضمیه و ساخته فتح دادند و
 الف و حدان را حذف کردند و رماه شد به فخره و یا تهر که با قبل او مفتوح آن یا با الف بدل کردند
 اتفاقا و ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند و رماه شد و رماه شد و رماه شد و رماه شد
 اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکمیل کنند و کردند بسوی اصلش که رومی بود
 حرف اول را ضمیه دادند ثالث را سکون ساخته الف را حذف کردند و رماه شد و رماه شد و رماه شد
 مانده فخره و فخره آن است لیکن بسوی اصل بود میکنند و رماه شد و رماه شد و رماه شد و رماه شد
 چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکمیل کنند و کردند بسوی اصلش که رومی بود حرف اول را

میان یار و یار را خدمت کردند و شش باقی بر اصل خود اندر می دراصل بر می بود و ضمیه بر یا تفصیل بود
انداختند بر می شد بر میان بر اصل خود است بر می چون در اصل بر می چون بود و ضمیه بر یا تفصیل بود و شش
بما قبل دادند و بر اصل حرکت بما قبل اجدد التقاء ساکنین شد میان یار و یار را خدمت کردند
بر می چون شد بر می ماند بر می است بر می چون ماند بر می چون است بر می چون اصل بر می چون بود و ضمیه بر یا تفصیل بود
انداختند التقاء ساکنین شد میان یار و یار و اول را خدمت کردند بر می چون شد بر می چون در اصل
بر می چون بود و ضمیه بر یا تفصیل بود و نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت بما قبل التقاء ساکنین شد
میان یار و یار و اول را خدمت کردند بر می چون شد بر می چون است بر می چون ماند بر می چون است مضارع
مجهول بر می در اصل بر می بود یا تحرک بما قبل او مفتوح آن یار با الف بدل کردند بر می
شد بر می ار می بر می ماند بر می است بر می میان و تر میان بر اصل خود اندر می چون در
اصل بر می چون بود یا تحرک بما قبل او مفتوح آن یار با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد
میان الف و اول الف را خدمت کردند بر می چون شد بر می چون ماند بر می چون است بر می چون
و تر میان بر اصل خود اندر می چه و احدی و شش غایبه تر میان در اصل بر می چون بود یا تحرک
بما قبل او مفتوح آن یار با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و یار
را خدمت کردند بر می شد اسم فاعل را هم در اصل را می بود و ضمیه بر یا تفصیل بود و انداختند
التقاء ساکنین شد میان یار و نمون یار را خدمت کردند را هم شد را میان بر اصل خود
را نمون در اصل را می چون بود و ضمیه بر یا تفصیل بود و نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب
حرکت بما قبل التقاء ساکنین شد میان یار و یار را خدمت کردند بر می چون شد بر می
بر اصل خود اندر می که جمع تکمیل از آن را هم است را هم اسم و حلق بود چون خواستند
که اسم و حلق را جمع تکمیل کنند و کردند بسوی اصلش که را می بود و حرکت اول مفتوح است

ثالث و رابع را نیز فتنه دادند و الف و حیدان را حذف کرده عوض اوتاد را خرش در آورده و ریشه شد
 بعده یا تهرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند و رماه شد بعده فتحه را با ضمیه بدل کردند
 یا ملبس نشود و مصلوة و قناته که ایشان نهادند رماه شد بعضی حرف اول را ضمیه دادند
 ثالث را فتحه و تاد را خرش در آورده الف و حیدان را حذف کردند و ریشه شد بعده یا تهرک
 ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند و رماه شد را کو جمع تکمیل از ان رام است رام
 اسم و حیدان بود چون خواستند که اسم و حیدان را جمع تکمیل کنند و کردند بسوی اصلش
 که راجعی بود حرف اول را ضمیه دادند ثالث را شد و ساخته فتحه را و نوبت به الف و حیدان
 تکمیل در آورده الف و حیدان را حذف کردند و رماه شد بعده یا و اوق شد بطرف
 بعد از الف رماه آن یا را بضم بدل کردند و رماه شد راجعی جمع تکمیل از ان رام است رام
 اسم و حیدان بود چون خواستند که اسم و حیدان را جمع تکمیل کنند و کردند بسوی اصلش
 که راجعی بود حرف اول را ضمیه دادند ثالث را شد و ساخته فتحه دادند و الف و حیدان
 را حذف کردند و رماه شد بعده یا تهرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند
 التها و ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند و رماه شد راجعی جمع تکمیل
 از ان رام است رام اسم و حیدان بود چون خواستند که اسم و حیدان را جمع تکمیل کنند
 و کردند بسوی اصلش که راجعی بود حرف اول را ضمیه دادند ثالث را سکون ساخته الف
 و حیدان را حذف کردند و رماه شد رماه و در میان مانده ضربا و ضربان است لیکن بسوی
 اصل رد میکنند را کو جمع تکمیل از ان رام است رام اسم و حیدان بود چون خواستند که اسم
 و حیدان را جمع تکمیل کنند و کردند بسوی اصلش که راجعی بود حرف اول را که و دادند
 ثالث و فتحه را ثالث الف جمع تکمیل در آورده الف و حیدان را حذف کردند و رماه شد

بعده یا واقع شد بطرف جدار الف زائده آن یا را همزه بدل کردند و نگارند بر روی جمع
تکسیر از آن رایم است نام اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع کنند
و کردند بسوی اصلش که را می بود حرف اول و ثانی را ضمه دادند بعد ثالث را
سکون در آورده الف و حدان را حذف کردند و روی شد بعده و او را بیسم آمدند
نخستین حرف از ایشان ساکن بود و او را یا کردند و یا دریا او غام کردند و روی شد
بعده و بیسم را کسره بدل کردند برای مناسبی یا روی شد و نزد بعضی ضمیه را نیز کسره
بدل کردند از جهت مناسبی با جبری شد و ویم تصحیر از آن رایم است رایم اسم کسره
چون خواستند که اسم کسره را مصغر کنند و کردند بسوی اصلش که را می بود حرف اول را
ضمه دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بود او مفتوحه بدل کردند و بیسم جایای تصحیر در آورده
روی شد بعده ضمیه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را اند
کردند و ویم شد و ویم جمع تکسیر از آن رایم است اسم و حدان بود چون خواستند
که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود آنرا بحال خود داشتند ثانی قابل
حرکت نبود آنرا بود او مفتوحه بدل کردند و بیسم جا الف جمع تکسیر در آورده حدان را
حذف کردند و روی شد بعده ضمیه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا
و تنوین یا را حذف کردند و ویم شد و ویم جمع تکسیر از آن رایم است اسم و حدان
چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضمه دادند و ثالث را
مشد و ساخته فتحه دادند الف و ثانی را حدان را حذف کردند و روی شد بعده یا تحمیر
ما قبل او مفتوح آن یا را یا الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان المصنف
و تنوین الف را حذف کردند و روی شد و ویم تصحیر از آن رایم است رایم اسم کسره

چون خواستند که اسم بگیرند مخرج کنند حرف اول را ضم و داند و ثانی را قبل حرکت بود
 آنرا اول و مضبوطه بیل کردند سوم جایای تصفیر آوردند و میشتیست اسم بقول مرتبه
 مرتباً آن مرتبه یون مرتبی مرتبه در اصل مرتبوی بود و او و یا هم آمدند نخستین حرف
 از ایشان ساکن بود و او را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مرتبی شد بعد فیمیم را یکسره
 بیل کردند از جهت تناسبت یا مرتبی شدالی آخره مرتبی جمع تکسیران مرتبی است مرتبی
 اسم و صد آن بود خواستند که اسم و صد آن را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش
 که مرتبوی بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند سوم جالف جمع تکسیر در آوردند
 حرفی که با بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعد و او ساکن یا قبل او کسور آن
 و او را بیابیل کردند مرتبی شد بعد و حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن
 ثانی متحرک اول را و دوم ادغام کردند مرتبی شد مرتبی تصفیر از آن مرتبی است مرتبی
 اسم بگیرد چون خواستند که اسم بگیرند مخرج کنند و کردند بسوی اصلش که مرتبوی
 حرف اول را ضم و داند و ثانی را فتحه سوم جایای تصفیر آوردند حرفی که با بعد یای
 تصفیر بود آنرا کسره دادند مرتبوی شد بعد و او ساکن یا قبل او کسور آن و او را
 بیابیل کردند مرتبی شد بعد و حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک
 اول را و دوم ادغام کردند مرتبی شد مرتباً مرتباً مرتباً مرتباً مرتباً مرتباً مرتباً مرتباً
 تکسیر از آن مرتباً است مرتباً اسم و صد آن بود چون خواستند که اسم و صد آن را جمع
 تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که مرتبوی بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند
 سوم جالف جمع تکسیر در آوردند حرفی که با بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند
 بعد و او ساکن یا قبل او کسور آن و او را بیابیل کردند مرتباً شد و حرف از

یک جنس هم آمدن نخستین از ایشان ساکن بود اول را در دوم او غام کردند و همیشه شتابا
 و جدان را نیز جنس کردند و تنوین را برای منع حرکت مرآتگی گردید و همیشه تصغیر از ان
 نیز همیشه است و همیشه اسم بکسر بود چون خوانند که اسم بکسر را مصغر کنند و در کردن بسوی
 اصلش که در تنوین بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جایای تصغیر را آوردند
 حرفی که باید جایای تصغیر بود آنرا کسره دادند بجز دو و ساکن با قبل او کسور آن دو
 را بیابال کرد و همیشه شد و در حرف از یک جنس هم آمدن نخستین حرف از ایشان
 ساکن اول را در دوم او غام کردند و همیشه شتابا از ثانی بنا کردند تا که علامت
 استقبال بود و آنرا اخذت کردند باین حرف ساکن ماند نظر کردند باین کلمه علی
 او کسور بود و هم وصل کسیر در اولش در آوردند تا میان با فتحه بکون آخر آفرش
 را وقف کردند علامت رفتی سقوط حرف علت شد ارم گردید انظرف منه مرئی
 مرئی آن مرآم مریم در اصل مرئی بود یا شکر که با قبل او مفتوح آن یا را با الف
 بدل کردند اتفاقا ساکنین شدند میان الف و تنوین الف را اخذت کردند مرئی
 مرئی آن بر اصل خود است مرآم جمع کسیر از ان مرئی است مرئی اسم و جدان بود
 چون خوانند که اسم و جدان را جمع کسیر کنند بر در کردن بسوی اصلش که مرئی بود
 حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع کسیر را آوردند و نیز
 باین الف جمع کسیر بود آنرا کسره دادند مرآتگی شد بجز ضمه بر یا الثقیل بود انداخته
 اتفاقا ساکنین شدند میان یا و تنوین یا را اخذت کردند مرآم شد و هم تصغیر از ان
 مرئی است مرئی اسم بکسر بود چون خوانند که اسم بکسر را مصغر کنند بر در کردن بسوی اصلش
 که مرئی بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه سوم جایای تصغیر را آوردند حرفی که

مابن یای تصغیر بود آن را کسره داونده بر شریک به ضمیر یا ثقیل بود انداخته التقای
 ساکنین بشد میان یا و تنوین یا را حذف کردند و می شد و الا نه مرقی می میان مرام
 مرقیم مرقی در اصل مرقی بود یا متحرک یا قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند و
 ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند و مرقی شد الخ مرقاة مرقان اسم
 مرقیم مرقاة در اصل مرقیم بود یا متحرک یا قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند و مرقاة
 مرقان در اصل مرقیان بود یا متحرک یا قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند
 مرقان شد مرام جمع کسیران مرقاة است مرقاة اسم و حدان بود چون خواستند که اسم
 و حدان را جمع نکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتحه داونده سوم جا الف جمع کسیر در آوردند
 حرفیکه مابن الف جمع کسیر بود آنرا کسره داونده بعد از الف ساکن یا قبل او کسور آن
 الف را بیابیدل کردند و مرقیمه شد بعد از مرقاة و حدان را حذف کردند و مرقی گشت ضمیر یا
 ثقیل بود انداخته التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند و مرام شد
 مرقیمه تصغیر از آن مرقاة است مرقاة اسم کسیر بود چون خواستند که اسم کسیر را متعذر کنند
 حرف اول را مرقیمه داونده ثانی را فتحه سوم جایای تصغیر در آوردند حرفیکه مابن یای
 تصغیر بود آنرا کسره داونده بعد از الف ساکن یا قبل او کسور آن الف را بیابیدل کردند
 مرقیمه شد مرقان و مرقان در اصل مرقای بود یا واقع شد بعد از الف
 زائده آن یا را به مرقه بدل کردند و مرقان شد مرقان در اصل مرقان بود یا واقع شد بعد
 از الف زائده آن یا را به مرقه بدل کردند و مرقان شد مرقان جمع کسیر از آن مرقاة است
 مرقان و اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع نکسیر کنند و کردند پسوی
 اصلش که مرقای بود حرف اول و ثانی را فتحه داونده سوم جا الف جمع کسیر در آوردند

۵۶

حرفی که با جده الف جمع تکمیل بود آنرا کسره دادند بجه الف ساکن یا قبل او کسور آن الف را
بیا بیابید اگر در هر مرتبه شایع بود حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند مرتبی شد مرتبی تصغیر از آن مرتباً و سست مبرداً هم
بکبر بود چون خواستند که اسم بکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم
جایا یا تصغیر در آوردند حرفی که با جده یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند بجه الف ساکن
ما قبل او کسور آن الف را بیا بیابید اگر در هر مرتبه شایع بود حرف از یک جنس
بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مرتبی شد افضل تصغیر
از می آر میان امون آرام آیم از می در اصل از می بود یا متحرک ما قبل او مفتوح
آن یا را با الف بدل کردند از می شد آر میان بر اصل خود است امون در اصل از می
بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان
الف و واو الف را حذف کردند از می شد آرام جمع تکمیل از آن است از می
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکمیل کنند و گردن بسوی اصلش
که از می بود حرف اول مفتوح بود ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکمیل در آورند
حرفی که با جده الف جمع تکمیل بود آنرا کسره دادند از می شد بعده ضمه بر یا تقلیل بود
انذا ختند و عوض او تنوین در آخرش در آورند التقای ساکنین شد میان
یا و تنوین یا را حذف کردند آرام شد آیم تصغیر از آن از می سست از می اسم بگرد
چون خواستند که اسم بکبر را مصغر کنند و گردن بسوی اصلش که از می بود حرف
اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جایا یا تصغیر در آورند حرفی که با جده یاء تصغیر
بود آنرا کسره دادند از می شد بعده بر یا تقلیل بودند انذا ختند و عوض او تنوین آخرش در آورند

بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یار باالف بدل کردند رضی شد رضیان در اصل
 رضوان بود و او ی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن و او را
 بیا بدل کردند رضیان شد رضوان در اصل رضوان بود و او ی بود در کلمه ثالث
 چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند رضوان شد رضیان یا
 متحرک ماقبل او مفتوح آن یار باالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف
 و و ا و الف را حذف کردند رضوان شد رضی مانند رضی است رضیان مانند
 رضیان است رضیان در اصل رضوان بود و او ی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت
 ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند رضیان شد رضی مانند رضی است
 رضیان مانند رضیان است و رضوان مانند رضوان است و رضیان در اصل
 رضوان بود و او ی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن و او را
 بیا بدل کردند رضیان شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یار باالف بدل کردند
 التقا ساکنین شد میان الف و ا الف را حذف کردند رضیان شد رضیان
 و رضیان یکیت رضیان مانند رضیان است از رضی مانند رضی است مضارع
 مجهول رضی در اصل رضوان بود و او ی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او
 ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند رضی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یار
 باالف بدل کردند رضی شد رضیان در اصل رضوان بود و او ی بود در کلمه ثالث
 چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند رضیان شد رضوان
 در اصل رضوان بود و او ی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود
 آن و او را بیا بدل کردند رضیان شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یار باالف بدل کردند

رضی

التثانی ساکنین شد میان الف و و الف را حذف کردند ترصیون شد ترصی مانده
 یرضی است ترصیان مانند یرضیان است یرضین در اصل یرضون بود و او یی بود
 در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیابدل کردند یرضین
 ترصون در اصل ترصون بود و او یی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او
 ضمه نبود آن و او را بیابدل کردند ترصیون شد یجده یا شجر ماقبل او مفتوح آن یار
 یا الف بدل کردند التثانی ساکنین شد میان الف و و الف را حذف کردند ترصیون
 ترصین در اصل ترصون بود و او یی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او
 ضمه نبود آن و او را بیابدل کردند ترصین شد یجده یا شجر ماقبل او مفتوح آن
 یا الف بدل کردند التثانی ساکنین شد میان الف و و الف را حذف کردند
 ترصین شد ترصین جمع مونث در اصل ترصون بود و او یی بود در کلمه ثالث چون
 رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیابدل کردند ترصین شد یرضی ترصی مانده
 یرضی است اسم فاعل راضی راضیان راضون راضی در اصل راضو بود و او یی بود
 بعد از کسره آن و او را بیابدل کردند راضی شد یجده ضمه بر یا ثقیل بودند افتد التثانی
 ساکنین شد میان یاء و نون یا حذف کردند راضی شد راضیان در اصل راضون
 بود و او واقع شد بعد از کسره آن و او را بیابدل کردند راضیان شد راضون
 اصل راضون بود و او واقع شد بعد از کسره آن و او را بیابدل کردند راضون شد یجده
 ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده ماقبل و او بعد از جلب حرکت ماقبل التثانی ساکنین
 میان یاء و و یا حذف کردند راضون شد راضی جمع تکلیف راضی است راضی
 اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع بگیرند و کردند لبوی اصلش که

را ضو بود حرف اول مفتوح بود ثالث زائجه و او ند و تا و آخرش در آورده الف و حدا را
 حذف کردند و رتبه شد بعده و او متحرک با قبل او مفتوح آن و او را با الف بدل کردند و ضا
 شد بعده فتح را بضم بدل کردند تا بلبس نشود بصلوة و قناه که مفر و اندر ضا شد
 رضا جمع تکسیر از آن راضی است راضی اسم و حдан بود چون خواستند که اسم و حدا را
 جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که را ضو بود حرف اول را ضمه و او ند ثالث را
 مشد و ساخته فتح و او ند بعد از مشد و الف جمع تکسیر در آورده الف و حدان را
 حذف کردند و ثانی شد بعده و او واقع شد فصاعداً با قبل او ضمه نبود آن و او را
 بیابا بدل کردند رضای شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را
 بضم بدل کردند رضا شد رضی جمع تکسیر از آن راضی است راضی اسم و حدان بود
 چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که را ضو بود حرف اول
 ضمه و او ند ثالث را مشد و ساخته فتح الف و حدان را حذف کردند و رتبه شد بعده و او
 واقع شد بر طرف با قبل او ضمه نبود آن و او را بیابا بدل کردند رضی شد بعده یا متحرک با قبل
 او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند اتقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف
 را حذف کردند و رضی شد و رضی جمع تکسیر از آن راضی است راضی اسم و حدان بود چون
 خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که را ضو بود حرف
 اول را ضمه و او ند ثالث را مسکون ساختند و الف و حدان را حذف کردند و ضو شد
 بعده و او واقع شد بر طرف در اسم شکر با قبل او ضمه نبود آن و او را بیابا بدل کردند
 رضی شد و رضی جمع تکسیر از آن راضی است راضی اسم و حدان بود چون خواستند که اسم
 و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که را ضو بود حرف اول را ضمه و او ند ثالث را

تجدد در آخرش الف محذوره را آورده الف و ح د ان را حذف کردند و ر ض و او شد و ر ض و ان جمع
تکسیر از ان راض است راض اسم و ح د ان بود چون خواستند که اسم و ح د ان را جمع تکسیر کنند
و در گذشته بسوی اصلش که راضو بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را مسکون ساخته در
آخرش الف و نون فرید ثانی را آورده الف و ح د ان را حذف کردند و ر ض و ان شد و ر ض و ان جمع
تکسیر از ان راض است راض اسم و ح د ان بود چون خواستند که اسم و ح د ان را جمع تکسیر کنند
و در گذشته بسوی اصلش که راضو بود حرف اول را کسره دادند ثالث را فتحه بعد ثالث الف
جمع تکسیر را آورده الف و ح د ان را حذف کردند و ر ض و او شد و او واقع شد و فاعله
ما قبل او ضمیه بود آن و او را باید بدل کردند و ضایعی شده بود و یا واقع شد بر طریقت بعد از
الف زائده آن یا را بجزیره بدل کردند و ضایعی شد و ضی جمع تکسیر از ان راض است راض اسم
و ح د ان بود چون خواستند که اسم و ح د ان را جمع تکسیر کنند و در گذشته بسوی اصلش که
راضو بود حرف اول و ثالث را ضمه دادند بی ثالث و او مسکون را آورده الف و ح د ان را
حذف کردند و ر ض و او شد و او واقع شد و اسم شکلی بر طرف پیش از و ضمه نبود آن
و او را باید بدل کردند و ر ض و او شد و او و یا هم آمدند نخستین حرفه از ایشان ساکن
و او را باید بدل کردند و یا و یا او خام کردند و ر ض و او شد و او ضمه فاعله را کسره بدل کردند از جهت
شاسبت یا ر ض و او شد و ر ض و او ضمه را نیز کسره بدل کردند از جهت شاسبت یا بعد
ر ض و او شد و ر ض و او ضمه را نیز کسره بدل کردند از جهت شاسبت یا بعد
مصغر کنند و در گذشته بسوی اصلش که راضو بود حرف اول را ضمه دادند ثانی قابل حرکت بود
آنرا با و مفتوحه بدل کردند و سوم جایای تصنیف را آورده و ر ض و او ضمه فاعله را واقع شد
بر طرف ما قبل او ضمه نبود آن و او را باید بدل کردند و ر ض و او شد و او ضمه را نیز کسره بدل کردند

اما تخطی القای ساکنین شد میان یاء و نون یا را حذف کردند و یض شد راضیه راضیان
 راضیه است راضی راضی راضی جمع تکسیران راضیه است راضیه اسم و حدان
 چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که راضیه بود و در
 اول مفتوح است ثانی قابل حرکت بنود آن را بود و مفتوحه بدل کردند سوم جالفتح
 تکسیر در آورده و حدان را حذف کردند و راضیه شد بعد و ضمه بر یا تفصیل بود و انداختند
 القای ساکنین شد میان یاء و نون یا را حذف کردند و یض شد راضیه راضیان
 راضیه است راضیه اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند
 بسوی اصلش که راضیه بود و حرف اول را ضمه دادند ثالث را شد و ساخته تخرید دادند
 الف و ثا و حدان را حذف کردند و ضمه بر یاء واقع شد بر طوط با قبل او
 ضمه نه آن و او را بیاید بدل کردند و ثانی شد بعد و یا متحرک با قبل او مفتوح آن یا بافت
 بدل کردند القای ساکنین شد میان الف و نون الف را حذف کردند و ثانی شد
 راضیه تصحیران راضیه است راضیه اسم مکرر بود چون خواستند که اسم مکرر را مصغر کنند
 و کردند بسوی اصلش که راضیه بود و حرف اول را ضمه دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را بود
 مفتوحه بدل کردند سوم جایا و تصغیر در آورده و راضیه شد بعد و او واقع شد بعد از
 کسره آن و او را بیاید بدل کردند و یض شد مرضی مرضیان مرضیون مرضی مرضی
 مرضی و اصل مرضی بود و او را بیاید بدل کردند و اللباب مرضی شد بعد و او را
 بهم آید نخستین حرف از ایشان ساکن بود و او را بیاید کردند و یا و غام کردند مرضی شد
 بعد و ضمه بر یاء و کسره بدل کردند از جهت مناسبت یا مرضی شد مرضیان در اصل
 مرضی و او را بیاید بدل کردند و اللباب مرضیان شد بعد و او را بهم آمد نخستین

حرف از ایشان ساکن داورایا کردند و یا دریا ادغام کردند مریضیان شد بجهت ضمیر و داور
بکسر و بیل کردند برای مناسبت یا مریضیان شد بر بنقیاس است و برای مراضی جمع
ازان مریضی است مریضی اسم و صدان بود چون خواستند که اسم و صدان را جمع تکسیر کنند
و کردند سیوی اصلش که مرفو بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتح دادند و سوم
الف جمع تکسیر را آوردند حرفی که با جاد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مراضو شد بجهت
و او ساکن با قبل او کسور آن داورایا بیل کردند مراضو شد بجهت و او بی بود در کلمه ثالث چون
فصاع گشت با قبل او ضمه شد آن داورایا بیل کردند مراضی شد بجهت و حرف از یک جنس
بهم آمدند اول ساکن ثانی تحرک اول را در دوم ادغام کردند و نویسن آن حرف را بیل کردند برای منع حرف
مراضی شد مریضی تصغیر ازان مریضی است مریضی اسم بکسر بود چون خواستند که اسم بکسر را مصغر کنند و کردند سیوی
اصلش که مرفو بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جایا تصغیر را آوردند و کردند
نا بایای تصغیر بود آنرا کسره دادند مرفو شد بجهت و او ساکن با قبل او کسور آن داور
رایا بیل کردند مراضو شد بجهت و او ساکن با قبل او کسور آن داورایا بیل کردند مراضو شد
بجهت و او بی بود در کلمه ثالث چون فصاع گشت با قبل او ضمه نبود آن داورایا بیل کردند
مراضی شد بجهت و حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی تحرک اول را در دوم
ادغام کردند مراضی شد مراضی مریضیان مریضیات مراضی مراضیه مریضیه در اصل
مرفو بود و او رایا بیل کردند بطر و اللباب مراضو شد بجهت و او و یا بهم آمدند نخستین
حرف از ایشان ساکن بود و او رایا کردند و یا دریا ادغام کردند مراضی شد بجهت و ضمیر و
بکسر و بیل کردند از جهت مناسبت یا مراضیه شد مراضی جمع تکسیر ازان مراضیه است
مراضیه اسم و صدان بود چون خواستند که اسم و صدان را جمع تکسیر کنند و کردند سیوی

رابع گشت ماقبل اوضمه نبود آن و او را بیا بیدل کردن مرضیان شد. مراض جمع تکلیف از آن مرضی است
 مرضی اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند. و در کردن بسوی اصلش
 که مروض بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتحه دادند سوم جالف جمع تکسیر در آوردند حرف
 مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند و مروض شد بعد و او واقع شد فصاعداً ماقبل اوضمه بود
 آن و او را بیا بیدل کردن مرضی شد بعد و مضمه بر یا ثقیل بودند اختتاماً ساکنین شد
 میان یا و تنوین یا را حذف کردند مراض شد مراض تصغیر از آن مرضی است مرضی اسم که بر بود
 چون خواستند که اسم که بر را مروض کنند و در کردن بسوی اصلش که مروض بود حرف اول را فتحه دادند
 ثانی را فتحه سوم جایای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعدیای تصغیر بود آنرا کسره دادند و مروض شد
 بعد و او واقع شد فصاعداً ماقبل اوضمه نبود آن و او را بیا بیدل کردن مرضی شد بعد
 مضمه بر یا ثقیل بودند اختتاماً ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مراض
 و الا نه منه مرضی مراض مراض مرضی در اصل مروض بود و او بود در کلمه ثالث
 چون رابع گشت ماقبل اوضمه نبود آن و او را بیا بیدل کردن مرضی شد. بی یا تمحراً ماقبل
 او مفتوح آن یا را بالف بدل کردن اختتاماً ساکنین شد میان الف و تنوین الف را
 حذف کردند مراضی شد مرضیان در اصل مروضان بود و او بود در کلمه ثالث چون رابع
 گشت ماقبل اوضمه نبود آن و او را بیا بیدل کردن مرضیان شد مراض جمع تکلیف از آن مرضی است
 است مرضی اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند. و در کردن بسوی
 اصلش که مروض بود حرف اول ثانی را فتحه دادند سوم جالف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه
 مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند و مروض شد بعد و او واقع شد فصاعداً ماقبل
 اوضمه نبود آن و او را بیا بیدل کردن مرضی شد بعد و مضمه بر یا ثقیل بودند اختتاماً

ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مراض شد مراض تصغیر از ان مرضی است
مرضی اسم بک بود چون خواستند که اسم بک را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مراض بود
حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جایای تصغیر را آوردند حرفی که با ی یا
تصغیر بود آنرا کسره دادند مراضی شد بعد و او واقع شد فصاعداً قبل او ضمه نبود آن او را
یا بیدل کردند مراضی شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان
یا و تنوین یا را حذف کردند مراض شد مراضا ثانی مراضی مراضیه مراضه اصل
مراضه بود و او ی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن و او را یا
بدل کردند مراضیه شد بعد و یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مراضه شد
مراضا ثانی و اصل مراضا ثانی بود و او ی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او
ضمه نبود آن و او را یا بیدل کردند مراضیا ثانی شد و یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا
بالف بدل کردند مراضا ثانی شد مراضی جمع کثیر از مراضه است مراضه اسم و جان بود
چون خواستند که اسم و جان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مراضه بود حرف
اول و ثانی را فتحه دادند سوم جالف جمع تکسیر را آوردند حرفی که با ی یا رالف جمع تکسیر
آنرا کسره دادند مراضه شد و او واقع شد فصاعداً قبل او ضمه نبود آن و او
را یا بیدل کردند مراضیه شد و یا و او و جان را حذف کردند مراضی شد ضمه بر یا ثقیل
انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مراض شد مراضیه
تصغیر از ان مراضه است مراضه اسم بک بود چون خواستند که اسم بک را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که مراضه بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جایای
تصغیر را آوردند حرفی که با ی یا یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مراضیه شد و او

واقع شد فصاعداً قبل او ضمه نبود آن دو را بیا بدل کردن برضیه شد مر ضا و مر ضا و آن مر ضا
مر ضی مر ضا در اصل مر ضا بود و او واقع شد بر طرقت ماقبل او ضمه نبود آن دو را بیا
بدل کردن مر ضای شد بعد یا واقع شد بعد از الف زائده آن یا را بهمه بدل کردن بخانه
مر ضا و آن در اصل مر ضا و آن بود و او واقع شد فصاعداً قبل او ضمه نبود آن دو را بیا
بدل کردن مر ضایان شد بعد یا واقع شد بعد از الف زائده آن یا را
بهمه بدل کردن مر ضا و آن مر ضی جمع تکلیفان مر ضا و است مر ضا و اسم و حدان بود چون
خواستند که اسم و حدان را جمع تکلیف کنند در کردند بسوی اصلش که مر ضا بود حرف اول
و ثانی را فتح و او اند سوم جا الف جمع تکلیف در آوردند حرفی که با جاد الف جمع تکلیف بود آن را
کسر و او اند بعد الف ساکن ماقبل او کسور آن الف را بیا بدل کردن مر ضی بود بعد او و
در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن دو را بیا بدل کردن مر ضی شد بعد او و
حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود و اول را در و دوم او غام که
و تین تکین را برای منع صرف حذف کردن مر ضی شد مر ضی تصخیرانان مر ضا و است
مر ضا اسم بکبر بود چون خواستند که اسم بکبر را مصغر کنند در کردند بسوی اصلش که مر ضا بود
حرف اول را ضمه و او اند ثانی را فتح و سوم جایای تصخیر در آوردند حرفی که با جاد یا تصخیر بود
از کسر و او اند بعد الف ساکن ماقبل او کسور آن الف را بیا بدل کردن مر ضی شد بعد او و
و او بود در کلمه ثالث چون فصاعداً گشت ماقبل او ضمه نبود آن دو را بیا بدل کردن
مر ضی شد بعد او و حرف از یک جنس بهم آمدند اول از ایشان ساکن بود و اول را در و دوم
او غام کردن مر ضی شد افعل التفصیل منه ارضی ارضیان ارضوان ارضی ارضیان
ارضی و اصل ارضی بود و او بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود

آن داور ایما بدل کردن ارضی شد بعد یا متحرک یا قبل او مفتوح آن یا باالف بدل کردند
ارضی شد ارضیان در اصل ارضیون بود وادی بود و بکل و ثالث چون رابع گشت یا قبل
او ضم نبود آن داور ایما بدل کردند ارضیان شد ارضیون در اصل ارضیون بود وادی بود و
طرد ثالث چون رابع گشت یا قبل او ضم نبود آن داور ایما بدل کردند ارضیون شد بعد یا
متحرک یا قبل او مفتوح آن یا باالف بدل کردند ارضیون شد میان الف و داور
راضی کردن ارضیون شد ارضی جمع تکسیر از آن ارضی است ارضی اسم و دان بود چون خوا
که اسم و دان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که ارض بود حرف اول مفتوح بود ثانی
را نیز فتحه دادند و مع الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که با بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسر دادند
ارضوت شد بعد و او واقع شد بطرف یا قبل او ضم نبود آن داور ایما بدل کردند ارضی شد
بعد و ضم بر یا قبل بود انداختند و یا این حرفت کردند عوض او تنوین در آخرش در آوردند
ارضی شد ارضی تصغیر از ارضی است ارضی اسم بکر بود چون خواستند که اسم بکر را ضم کنند
و کردند بسوی اصلش که ارض بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه سوم جایای تصغیر دادند
حرفی که با بعد یا تصغیر بود آنرا کسر دادند ارضیوت شد بعد و او واقع شد بطرف پیش از
ضمه نبود آن داور ایما بدل کردند ارضیوت شد بعد و ضم بر یا قبل بود انداختند و یا این
حرفت کردند عوض او تنوین در آخرش در آوردند ارضیوت شد و المونث منه ریشه
رضیان رضیات رضی رضی در اصل رضوی بود و او را یا کردند طرد الباب
رضی شد رضیان در اصل رضویان بود و او را یا کردند طرد الباب رضیان شد
بعد و حرفت از یک جنس هم آید هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده یا قبل و او
بعد اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم او غام کردند رضیان شد رضیات در اصل

[illegible]

یَرْعِيَانِ يَرْعُونَ تَرْعِي تَرْعِيَانِ تَرْعِيَانِ تَرْعِيَانِ تَرْعِيَانِ تَرْعِيَانِ تَرْعِيَانِ
 اَرْعِي تَرْعِيَانِ مَانِهْ دَعَايِدَعُو تَا قَصْ يَابِي اَز بَابِ فَعْلٍ لَفْعِلٍ اَرْعِي جَرِيدِن وَ
 جَرَامِين وَ نَكَمِدَ اشْتَن رَعِي يَرْعِي رَعِيَانِ فَعُو رَايَ رَاْعِيَانِ رَاْعُوْنَ رَاْعَاوْ رَعَاوْ رَعِي
 رَعِيَانِ رَعَاوْ رَعِي رَعِيْلَعِ رَاْعِيَّةِ رَاْعِيَتَانِ رَاْعِيَاَتِ رَوَاعِ رَعِي رَوَاعِيَّةِ وَ رَعِي يَرْعِي
 رَعِيَا فَا ذَاكُ مَرْعِي مَرْعِيَانِ مَرْعِيُونِ مَرْعِيَّةِ مَرْعِيَتَانِ مَرْعِيَاَتِ مَرَايِ وَ مَرْتِي مَرْعِيَّةِ
 لَمْ يَرْعِ لَمْ يَرْعِ لَّا يَرْعِي لَّا يَرْعِي لَنْ يَرْعِي لَنْ يَرْعِي لَامْرَمَنْ اَرْعِ لَتَرْعِ لِيَرْعِ لِيَرْعِ
 وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَاتَرْعِ لَاتَرْعِ لَّا يَرْعِ لَّا يَرْعِ الْظَرْفُ مِنْهُ مَرْعِي مَرْعِيَانِ مَرَايَ مَرْعِي وَ اَلَا
 مَرْعِي مَرْعِيَانِ مَرَايَ مَرْعِيَا مَرَاةَ مَرَاَتَانِ مَرَايَ مَرْعِيَّةِ مَرَاةَ مَرَاةَانِ مَرَايَ مَرْعِي
 اَفْعَلِ التَّفْصِيلُ مِنْهُ اَرْعِي اَرْعِيَانِ اَرْعُوْنَ اَرَايَ اَرِيْلَعِ وَ الْمَوْنَتُ مِنْهُ رَعِيَّةِ رَعِيَانِ رَعِيَا
 رَعِي رَعِي رَعِي مَاضِي مَعْلُومٌ رَعِي رَعِيَا رَعُوْا رَعِيَتْ رَعِيَتَا رَعِيْنِ رَعِيَّتِ رَعِيَّتَا رَعِيَّتِمُ
 رَعِيَّتَا رَعِيَّتِنِ رَعِيَّتِ رَعِيْنَا مَاضِي مَجْهُولٌ رَعِي رَعِيَا رَعُوْا رَعِيَّتِ رَعِيَّتَا رَعِيْنِ رَعِيَّتِ
 رَعِيَّتَا رَعِيَّتِمُ رَعِيَّتِ رَعِيَّتَا رَعِيَّتِنِ رَعِيَّتِ رَعِيْنَا تَعْلِيلُ مَاضِي مَعْلُومٌ وَ مَجْهُولٌ مَانِهْ
 يَرْعِي شَيْءٌ مَضَارِعُ مَعْلُومٌ يَرْعِي يَرْعِيَانِ يَرْعُوْنَ تَرْعِي تَرْعِيَانِ يَرْعِيْنِ تَرْعِيَا
 تَرْعُوْنَ تَرْعِيْنِ تَرْعِيَانِ تَرْعِيْنِ اَرْعِي تَرْعِي مَضَارِعُ مَجْهُولٌ يَرْعِي يَرْعِيَانِ يَرْعُوْنَ
 تَرْعِي تَرْعِيَانِ يَرْعِيْنِ تَرْعِي تَرْعِيَانِ تَرْعُوْنَ تَرْعِيْنِ تَرْعِيَانِ تَرْعِيْنِ اَرْعِي
 تَرْعِي تَعْلِيلُ مَضَارِعُ مَعْلُومٌ وَ مَجْهُولٌ مَانِهْ شَيْءٌ شَيْءِي شَيْءِي شَيْءِ اَرْعِيَا
 اَرْعُوْا اَرْعِي اَرْعِيَا اَرْعِيْنِ لَهْفِيْفٌ مَفْرُوقٌ اَزْ بَابِ فَعْلٍ لَفْعِلٍ الْوَقِي
 وَ الْوَقَايَةُ نَكَمِدَ اشْتَن وَ قِي وَ قِيَا وَ قَايَةُ فَعُو وَ اَقِي وَ اَقِيَانِ وَ اَقُوْنَ وَ قَاةَ
 وَ قَارِ وَ قِي وَ قِيَا وَ قِيَانِ وَ قَاةَ وَ قِي وَ قِيَانِ وَ قَايَةُ وَ اَقِيَانِ وَ اَقِيَاَتِ

[illegible]

تفصیل بود نقل کرده باقیل و او نه بعد از سلب حرکت باقیل اتفاقا ساکنین شده میان یاد
و او یار اخذت کردند ثقیون شد ثقیون در اصل ثقیون بود و ضمیر بر یا ثقیل بود و نقل کرده
باقیل و او نه بعد از سلب حرکت باقیل اتفاقا ساکنین شده میان یاد و او یار اخذت کردند
ثقیون شد ثقیون در اصل ثقیون بود و ضمیر بر یا ثقیل بود و انما اتفاقا ساکنین شده
سیان هر دو یار اول را اخذت کردند ثقیون شد ثقیون ثقیون ثقیون ثقیون ثقیون ثقیون
بر اصل خود انداخته ثقیون در اصل ثقیون بود یا تحریک باقیل او مفتوح آن یار باالف
بدل کردند اتفاقا ساکنین شده میان الف و واد الف را اخذت کردند ثقیون شد
ثقیون با ثقیون ثقیون است ثقیون در اصل ثقیون بود یا تحریک باقیل او مفتوح
آن یار باالف بدل کردند اتفاقا ساکنین شده میان الف و واد الف را اخذت کردند
ثقیون شد باقی بر اصل خود انداخته ثقیون و اقی مانند اقم است و اقیان بر اصل خود است
و اقیون مانند اقیون است و قاعه جمع تکسیر از ان و اقی است و اقی اسم و حدان بود چون
خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و در دنیا بسوی اصلش که و اقی بود و معرفت
اول مفتوح بود ثالث را فحده دادند تا در آخرش در آمده الف و حدان را
خذف کردند و قیسه شد یا تحریک باقیل او مفتوح آن یار باالف بدل کردند و قاعه شد
بعده فحده و او را بضم بدل کردند تا بلبس نشو و بصلو و قاعه که مفرد اند و قاعه شد
و قاعه جمع تکسیر از ان و اقی است و اقی اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را
جمع تکسیر کنند و در دنیا بسوی اصلش که و اقی بود و معرفت اول یا فحده دادند ثالث
را فحده و ساخته فحده دادند بعد از مشد و الف جمع تکسیر را آورده الف و حدان را
خذف کردند و قاعه شد بعد یا واقع شد بر طرف بعد از الف زاده آن یار باهمزه

بدل کردند و تکرار شد و قی جمع تکسیر از آن و اق است و اق اسم و حدان بود چون خواستند که اسم
 و حدان را جمع نمایند و کردند بسوی اصلش که و اق بود حرف اول را ضمید و او نداشت
 را مشدود و فتنه فتنه و او نه و الف و حدان را حذف کردند و قی شد بی و یا مشترک یا قبل
 از و فتنه و آن یار با الف بدل کردند التماسا ساکنین شد میان الف و مومین الف را
 حذف کردند و قی شد و قی جمع تکسیر از آن و اق است و اق اسم و حدان بود چون خواستند
 که اسم و حدان را جمع نمایند و کردند بسوی اصلش که و اق بود حرف اول را ضمید و او نداشت
 فالت را مسکون ساخته الف و حدان را حذف کردند و قی شد و قیاء و قیاء مانده
 ضربه و تکرار است اما بسوی اصل رو میکنند و قی جمع تکسیر از آن و اق است و اق اسم
 و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع نمایند و کردند بسوی اصلش که و اق بود
 حرف اول را کسره و او نه و فتنه فتنه و حدان را جمع تکسیر از آورده الف و حدان را
 حذف کردند و قی شد بی و یا واقع شد بر طرفت بعد از الف زائد آن یار همزه بدل کرد
 و قیاء شد و قی جمع تکسیر از آن و اق است و اق اسم و حدان بود چون خواستند که اسم
 و حدان را جمع نمایند و کردند بسوی اصلش که و اق بود حرف اول و فتنه فتنه
 شد و او نه و فتنه فتنه و او مسکون در آورده الف و حدان را حذف کردند و قی شد
 بعد و او دیام آمدند نخستین از ایشان ساکن بود و او را یک کردند یا و یا او فاعل کرد
 و قی شد بعد فتنه ثانی را کسره بدل کردند از جهت مناسبت یا و قی شد و اق
 تصخیر از آن و اق است و اق اسم یک بود چون خواستند که اسم مکرر را مضمر کنند
 رو کردند بسوی اصلش که و اق بود حرف اول را ضمید و او نداشت فاعل حرکت بود و آنرا
 بود و مفتوح بدل کردند و جیاء و تعخیر در آورده و قی شد بعد و ضمیر یا تخیل بود

انداخته القاء ساکنین شد میان یاء تنوین یا را حذف کردند و وقتی شد بود و در اول
 در اول کلمه بهم آمدند و او اول را بهر بدل کردند و او یاء شد و اقیته و اقیته و اقیته
 او اقیه و اقیه و اقیه جمع تکسیر از ان و اقیه است و اقیه اسم و صدان بود چون خواستند
 که اسم و صدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آن را
 بود و مفتوحه بدل کردند سوم جالف جمع تکسیر در آید و تمام و صدان را بهر بدل کردند
 و اقیه شد بعد و ضممه بر یا ثقیل بود انداخته القاء ساکنین شد میان یاء تنوین
 یا را حذف کردند و اقیه شد بعد و او در اول کلمه بهم آمدند اول را بهر بدل
 کردند و اقیه شد و اقیه جمع تکسیر از ان و اقیه است و اقیه اسم و صدان بود چون خواستند
 که اسم و صدان را جمع تکسیر کنند حرف اول رافعه دادند ثالث را شد و ساقه فتوحه و او
 و الف و تمام و صدان را حذف کردند و اقیه شد بعد و یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا
 بالف بدل کردند القاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند و اقیه شد
 او اقیه که خیر از ان و اقیه است و اقیه اسم یکم بود چون خواستند که اسم یکم را جمع کنند
 حرف اول رافعه دادند ثانی قابل حرکت نه بود و او را بود و مفتوحه بدل کردند و بهم جایا
 تغییر در او و اقیه شد بعد و او در اول کلمه بهم آمدند اول را بهر بدل کردند
 او اقیه شد و اقیه موقیان موقیان موقیان موقیان در اصل موقیان بود و او بهم
 آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود و او را یکم کردند و یا در او غام کردند موقیان شد
 بعد و ضممه بر یا ثقیل گذاشتند و اقیه است یا موقیان شد برین قیاس است
 باقی ضممه یا موقیان جمع تکسیر از ان موقیان است موقیان اسم و صدان بود چون خواستند که اسم جمع را
 جمع تکسیر کنند و در گذشته بسوی اصلش که موقیان بود حرف اول مفتوح است ثانی را

نیز قیام و او در سوم جالفت جمع تکسیر در آمد و در حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود از کسر و او در اول
شد بعد و او ساکن با قبل او کسور آن و او را بیا بدل کردند موافقی شد بعد و در حرف
از یک جنس هم آمده نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم او غام کرد و در ثانی
شد و در ثانی تغییر از آن موافقی شد و هم بکسر بود چون خواستند که اسم بکسر را معنی کنند
و کرد و بسوی اصلش که موافقی بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جای او فتحه بود
حرفی که مابعد یای تغییر بود از کسر دادند و موافقی شد بعد و او ساکن با قبل او کسور
آن و او را بیا بدل کردند موافقی شد و در حرف از یک جنس هم آمده اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم او غام کردند و موافقی شد و موافقی موافقت موافقی موافقت
موافقی فتح که بسیاران موافقت است و قیام اسم و همان بود چون خواستند که اسم و همان را
جمع تکسیر کنند و کرد و بسوی اصلش که موافقی بود حرف اول مفتوح و سبب ثانی را نیز
فتحه دادند سوم جالفت جمع تکسیر در آمد و در حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود از کسر و او
موازیه شد بعد و او ساکن با قبل او کسور آن و او را بیا بدل کردند موافقی شد بعد و در
حرف از یک جنس هم آمده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم او غام کردند و موافقی شد
بعد و ثانی را ضمه کردند موافقی شد و تغییر از آن موافقی شد و هم بکسر بود چون
خواستند که اسم بکسر را معنی کنند و کرد و بسوی اصلش که موافقی بود حرف اول را
ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جای یای تغییر در آمد و در حرفی که مابعد یای تغییر بود از کسر و او
موازیه شد بعد و او ساکن با قبل او کسور آن و او را بیا بدل کردند موافقی شد بعد
و در حرف از یک جنس هم آمده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم او غام کردند و
موافقی شد و ثانی را فتحه و قیام قیام ثانی را از ثانی قیام ثانی قیام ثانی قیام ثانی قیام

بجای

بنا کردند تا که علامت استقال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف متحرک مانند امرمان باشد
 بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد در یک صیغه و سقوط
 نونات عرابیه شد و در چهار صیغه و سقوط بیج نشد در یک صیغه زیرا چه منی استاق قیالی آخره
 شد بطرف سینه موقی موقیان موق موقی قلیل موقی مانند موقی و تحلیل موق مانند موق
 موقی تصغیر از آن موقی است موقی اسم کبیر بود چون خواستند که اسم کبیر را مصغر کنند و کرد
 بسوی اصلش که موقی بود حرف اول را ضمیه دادند ثانی را فتحه سوم جایای تصغیر را و رد
 حرفی که مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند موقی شد بعد ضمیه برایش قلیل بود انداختند
 التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند موقی شد و الا له منه میقی
 میقیان موق موقی میقی در اصل موقی بود و او ساکن ماقبل او کسور آن و او را بسا
 بدل کردند میقی شد بعد یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقا ساکنین
 میان الف و تنوین الف را حذف کردند میقی شد میقیان در اصل موقیان بود و او ساکن
 ماقبل او کسور آن و او را بسا بدل کردند میقیان شد موق جمع تکسیر از آن میقی است میقی
 اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش
 که موقی بود حرف اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر را و ردند حرفی که مابعد
 جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند موقی شد بعد ضمیه برایش قلیل بود انداختند التقا ساکنین
 میان یا و تنوین یا را حذف کردند موقی شد موقی تصغیر از آن میقی است موقی اسم کبیر بود چون خواستند
 که اسم کبیر را مصغر کنند و کردند بسوی اصلش که موقی بود حرف اول را ضمیه دادند ثانی را
 فتحه سوم جایای تصغیر را و ردند حرفی که مابعد یا و تصغیر بود آنرا کسره دادند موقی شد بعد
 ضمیه برایش قلیل بود انداختند التقا ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند موقی شد

میثاقه میثاقان موافق موقوفه میثاقه در اصل موقوفه بود و او ساکن ماقبل او کسور آن
 و او را بیا بدل کرد و موقوفه شد بعد یا متحرک ماقبل او کسور آن یا را با الف بدل کردند
 میثاقه شد میثاقان در اصل موقوفه بود و او ساکن ماقبل او کسور آن و او را بیا بدل کردند
 میثاقان شد بعد یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند میثاقان شد موافق
 جمع تکسیر از آن میثاقه است میثاقه اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
 تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که موقوفه بود حرف اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا
 جمع تکسیر در آورند حرفی که با الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند و ثانی و وحدان را
 حذف کردند موافق شد بعد و ضممه بر یا ثقیل بود انداخته اند ساکنین شد میان یا
 و تثنین یا را حذف کردند موافق شد موقوفه تصغیر از آن میثاقه است میثاقه اسم کبر بود
 چون خواستند که اسم کبر را منصرف کنند و کردند بسوی اصلش که موقوفه بود حرف اول یا
 ضممه دادند ثانی را فتحه سوم جای او تصغیر در آورند حرفی که با الف یا تصغیر بود آنرا کسره دادند
 موقوفه شد میثاقه میثاقان موافق موقوفه میثاقه در اصل موقوفه بود و او ساکن ماقبل
 او کسور آن و او را بیا بدل کردند میثاقی شد بعد یا واقع شد بعد الف را شده آن را با الف
 بدل کردند میثاقه شد برین قیاس است میثاقان موافق جمع تکسیر از آن میثاقه است میثاقه
 اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش
 که موقوفه بود حرف اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آورند حرفی که با الف
 الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند و الف ساکن ماقبل او کسور آن الف را با حیا
 بدل کردند ثانی شد بعد و حرف از یک ضمیمه آمدند اول ساکن ثانی فتحه اول
 را جمع دوم او غام کردند موافق شد موقوفه تصغیر از آن میثاقه است میثاقه اسم کبر بود چون خواستند

که اسم کبریا معنیه کند و گردن بسوی اصلش که موقوفی بود حرفت اول را حذو داد و ثانی را فقه
سوم جایای تصغیر در آورده حرفی که با بعدیای تصغیر بود از کسره دادند بعد الف ساکن را قبل
او کمسور آن الف را بیا بدل کردند بر موقی شد بعد و حرفت از یک جنس بهم آمدند اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند موقی شد اصل التفضیل منه اوقی اوقیان اوقون
اوقی اوقین اوقون در اصل اوقون بود یا متحرک یا قبل او مفتوح آن یا با بابت بدل کردند
ساکنین شد میان الف و و الف را حذف کردند اوقون شد اوقی جمع کسیر از آن اوقی است
اوقی اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع نکسیر کنند و گردن بسوی اصلش
که اوقی بود حرفت اول مفتوح است ثانی را نیز فقه دادند سوم جا الف جمع نکسیر در آورده
حرفی که با بعد الف جمع نکسیر بود از کسره دادند اوقی شد ضمیه بر یا ثقیل بود انداختند و یا را
نیز حذف کردند و عوض اوقون در آخرش در آورده اوقی شد اوقی تصغیر از آن اوقی است
اوقی اسم کبریا بود چون خواستند که اسم کبریا معنیه کند و گردن بسوی اصلش که اوقی بود و
اول را ضمه دادند ثانی را فقه سوم جایای تصغیر در آورده حرفی که با بعدیای تصغیر بود آن را
کسره دادند اوقی شد ضمیه بر یا ثقیل بود انداختند و یا را نیز حذف کردند و عوض او
توین در آخرش در آورده اوقی شد و المونث منه و قیات و قیات و قی و قی
و قیان در اصل و قیان بود و حرفت از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول
را ثقیل کرده با قبل و او را بعد و اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند و قیان
شد و قیات در اصل و قیات بود و حرفت از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت
اول را ثقیل کرده با قبل و او را بعد و اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
و قیات شد و قی جمع کسیر از آن و قی است و اسم و حدان بود چون خواستند

یزجی یرمیان است الا مرند ایلو ایلویا ایلو و ایلوی ایلویا ایلو بین اسم فاعل طارو
 طارویان طاروون طارو و اصل طاروی بود و نمه بر یا ثقیل بود و انما ختمه التقاء
 ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند طارو و یان بر اصل خود است
 طاروون و اصل طاروون بود و نمه بر یا ثقیل بود و نقل کرده بما قبل و او نه بعد از
 سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و او یا را حذف کردند طاروون
 شد باقی بر اصل خود است طارو جمع تکسیر از ان طارو است طارو اسم و حدان بود چون
 خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند رو کردند بسوی اصلش که طاروی بود و حرف
 اول مفتوح است ثالث را فتحه دادند و در آخرش تا در آ و رو و نالفت و حدان را
 حذف کردند طارو یک شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با لفت بدل کردند
 طارو آه شد بعده فتحه طارو را بضمه بدل کردند تا مشبه نشود بصلوة و قنانه که منفرقه
 طارو آه شد طارو جمع تکسیر از ان طارو است طارو اسم و حدان بود چون خواستند که اسم
 و حدان را جمع تکسیر کنند رو کردند بسوی اصلش که طاروی بود و حرف اول را
 ضم دادند ثالث را مشد و ساخته فتحه دادند بعده حرف مشد و الف جمع تکسیر را و نالفت
 الف و حدان را حذف کردند طارو یک شد بعده یا واقع شد بعده از الف زائده
 آن یا را بضمه بدل کردند طارو آه شد طوی جمع تکسیر از ان طارو است طارو اسم
 و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند رو کردند بسوی اصلش
 که طاروی بود و حرف اول را بضمه دادند ثالث را مشد و ساخته فتحه دادند الف
 و حدان را حذف کردند طارو یک شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با لفت
 بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند طارو

طلی جمع تکبیر از آن طلا و سبت طلا و اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
 تکبیر کنند و گردند بسوی اصلش که طلا وئی بود حرف اول را ضمیه دادند و ثالث
 را سکون ساخته الف و وحدان را حذف کردند طلا وئی شد بعد و او و یا هم آمدند
 نخستین حرف از ایشان ساکن بود و او را نیا کردند و یا و دریا او غام کردند طلا وئی شد
 بعد و ضمیه طلا را کسره بدل کردند بحسب مناسبت یا طلی شد طلا و یا جمع تکبیر از آن
 طلا و سبت طلا و اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکبیر کنند
 و گردند بسوی اصلش که طلا وئی بود حرف اول را ضمیه دادند و ثالث را فتحه و
 آخرش الف ممدوده در آورده الف و وحدان را حذف کردند طلا وئی شد و یا طلیان
 جمع تکبیر از آن طلا و سبت طلا و اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
 جمع تکبیر کنند و گردند بسوی اصلش که طلا وئی بود حرف اول را ضمیه دادند و
 ثالث را سکون ساخته و با آخرش الف و نون در آورده الف و وحدان را
 حذف کردند و یا طلیان شد بعد و او و یا هم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن
 و او را یا کردند و یا و دریا او غام کردند و یا طلیان شد بعد و ضمیه طلا را کسره بدل کردند
 از جهت مناسبت یا طلیان شد طلا و یا جمع تکبیر از آن طلا و سبت طلا و اسم وحدان بود
 چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکبیر کنند و گردند بسوی اصلش که طلا وئی بود
 حرف اول را کسره دادند و ثالث را فتحه بعد حرف ثالث الف جمع تکبیر در آورده
 الف و وحدان را حذف کردند و یا طلیان شد بعد و یا واقع شد بطرف بعد الف زامده
 آن یا را همزه بدل کردند طلا وئی شد طلیان جمع تکبیر از آن طلا و سبت طلا و اسم وحدان بود
 چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکبیر کنند و گردند بسوی اصلش که طلا وئی بود

تجلی او مفتوح آن یار با الف بدل گردید القاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف
را حذف کردند مگر تنوینی شد مگر تنوینی تصغیر از آن طاء و ثیم است طاء و ثیم اسم بکبر بود چون خواستند که
اسم بکبر را تصغیر کنند حرف اول را همه دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا با او مفتوح بدل کردند
سوم جایا و تصغیر در آوردند مگر تنوینی شد بعد از او و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود
و او را یا کردند و یا دریا او غام کردند مگر تنوینی شد بعد از ثانی را حذف کردند مگر تنوینی شد
مگر تنوینی شد مگر تنوینی شد مگر تنوینی شد مگر تنوینی شد مگر تنوینی شد مگر تنوینی شد
ساکن بود و او را یا کردند و یا دریا او غام کردند مگر تنوینی شد بعد از ثیم و او را بکسر بدل کردند
از جهت مناسبت یا مگر تنوینی شد برین قیاس است باقی مگر تنوینی شد جمع تکسیر از آن مگر تنوینی شد
مگر تنوینی شد و همان بود چون خواستند که اسم و همان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش
که مگر تنوینی بود و حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتح دادند سوم با الف جمع تکسیر در آوردند
حرفی که با بعد الف جمع تکسیر بود آنرا اکسره دادند مگر تنوینی شد بعد از او ساکن با قبل او
بکسور آن و او را یا بدل کردند مگر تنوینی شد بعد از او حرف ادیک جنس بهم آمدند اول ساکن
ثانی تحرک اول را در دوم او غام کردند مگر تنوینی شد و تنوین ممکن را حذف کردند برای
منع حرف مگر تنوینی شد مگر تنوینی تصغیر از آن مگر تنوینی است مگر تنوینی اسم بکبر بود چون خواستند که
اسم بکبر را تصغیر کنند و کردند بسوی اصلش که مگر تنوینی بود حرف اول را همه دادند ثانی
را فتح سوم جایا و تصغیر در آوردند حرفی که با بعد یا و تصغیر بود آنرا اکسره دادند مگر تنوینی شد
بعد از او ساکن با قبل او بکسور آن و او را یا بدل کردند مگر تنوینی شد بعد از او حرف
از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی تحرک اول را در دوم او غام کردند مگر تنوینی شد
بعد از او و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود و او را یا کردند و یا دریا او غام کردند

مَطَوِّیْ شَد بَعْدَهُ هَر دَوِیَا رَ اَخِر اَحْذَفْ کَرْدَنْدَ مَطَوِّیْ شَد مَطَوِّیْ تَیَانِ مَطَوِّیَاتِ مَطَاوِیْ مَطَوِّیَّة
 مَطَاوِیْ جَمْعِ تَکْسِیرِ اِزَانِ مَطَوِّیَّة سِت مَطَوِّیَّة اِسْم و هِجْدَان بُوَد چُون خَوَاسْتَنْد کِه اِسْم و هِجْدَان رَا
 جَمْعِ تَکْسِیر کُنَنْد رُو کَرْدَنْد لِیَسُوِی اَصْلَش کِه مَطَوِّیَّة بُوَد حَرْفِ اَوَّلِ مَفْتُوح سِت ثَانِی رَا نِز فَتْحَه
 دَاوَنْد سُوْم جَا اَلْف جَمْعِ تَکْسِیر دَر آوَرْدَنْد حَرْفِی کِه مَابِدِ اَلْف جَمْعِ تَکْسِیر بُوَد اَنزَا کِسْرَه دَاوَنْد مَطَاوِیْ
 شَد بَعْدَهُ دَاوَسَاکِن مَاقِبِلِ اَو کِسُورِ اَن دَاوَرَا بِیَا بَدَل کَرْدَنْد مَطَاوِیَّة شَد بَعْدَهُ دَو حَرْفِ
 اِز یکِ جَنسِ بَهِم آمَدَنْد اَوَّلِ سَاکِنِ ثَانِی تَحْرُکِ اَوَّلِ رَا دَر دُوْم اَوْغَام کَرْدَنْد مَطَاوِیَّة شَد
 بَعْدَهُ دَاوَسَاکِن رَا اَحْذَفْ کَرْدَنْد مَطَاوِیْ شَد مَطَوِّیَّة تَصْغِیرِ اِزَانِ مَطَوِّیَّة سِت مَطَوِّیَّة اِسْم
 کِسْرَه بُوَد چُون خَوَاسْتَنْد کِه اِسْم کِبَرَا مَعْنَف کُنَنْد رُو کَرْدَنْد لِیَسُوِی اَصْلَش کِه مَطَوِّیَّة بُوَد حَرْفِ
 اَوَّلِ رَا نِز دَاوَنْد ثَانِی رَا نِز فَتْحَه سُوْم جَا یَا یِی تَصْغِیر دَر آوَرْدَنْد حَرْفِی کِه مَابِدِ یَا یِی تَصْغِیر بُوَد
 اَنزَا کِسْرَه دَاوَنْد مَطَوِّیَّة شَد بَعْدَهُ دَاوَسَاکِن مَاقِبِلِ اَو کِسُورِ اَن دَاوَرَا بِیَا بَدَل کَرْدَنْد
 مَطَوِّیَّة شَد بَعْدَهُ دَو حَرْفِ اِز یکِ جَنسِ بَهِم آمَدَنْد اَوَّلِ سَاکِنِ ثَانِی تَحْرُکِ اَوَّلِ رَا دَر
 دُوْم اَوْغَام کَرْدَنْد مَطَوِّیَّة شَد بَعْدَهُ دَاوَرَا بِیَا بَدَل کَرْدَنْد خُسْتِیْن حَرْفِ اِز اِیْثَانِ کَرْدَنْد
 دَاوَرَا کَرْدَنْد دَوِیَا دَر یَا اَوْغَام کَرْدَنْد مَطَوِّیَّة شَد بَعْدَهُ هَر دَوِیَا اَحْسَر اَحْذَفْ کَرْدَنْد
 مَطَوِّیَّة شَد اَلْظَرْفِ مَنَه مَطَوِّیْ مَطَوِّیَاکِن مَطَاوِیْ مَطَوِّیْ دَر اَصْلِ مَطَوِّیْ بُوَد
 یَا تَحْرُکِ مَاقِبِلِ اَو مَفْتُوح اَن یَا رَا اَلْف بَدَل کَرْدَنْد اَلْظَهَائِ سَاکِنِیْن شَد مِیَا ن
 اَلْف وَ تَنَوِیْن اَلْف رَا اَحْذَفْ کَرْدَنْد مَطَوِّیْ شَد مَطَوِّیَاکِن بَرَا صِلِ خُو دِ سِت مَطَاوِ
 جَمْعِ تَکْسِیرِ اِزَانِ مَطَوِّیْ سِت مَطَوِّیْ اِسْم و هِجْدَان بُوَد چُون خَوَاسْتَنْد کِه اِسْم و هِجْدَان
 رَا جَمْعِ تَکْسِیر کُنَنْد رُو کَرْدَنْد لِیَسُوِی اَصْلَش کِه مَطَوِّیْ بُوَد حَرْفِ اَوَّلِ مَفْتُوح سِت ثَانِی رَا
 نِز فَتْحَه دَاوَنْد سُوْم جَا اَلْف جَمْعِ تَکْسِیر دَر آوَرْدَنْد حَرْفِی کِه مَابِدِ اَلْف جَمْعِ تَکْسِیر بُوَد اَن رَا

کسر و داند مطلقاً و بی شده بعد ضمیه بر یا ثقیل بود انداخته التقای ساکنین شد میان
 یا و تنوین یا را حذف کردند مطلقاً و شد مطلقاً تصغیر از آن مطلقاً است مطلقاً اسم کبر بود
 چون خواستند که اسم کبر را منصرف کنند و کردند بسوی اصلش که مطلقاً بود و حرف اول
 را فقه و داند ثانی را فقه سوم جایای تصغیر در آوردند حرفی که با بعدیای تصغیر بود آنرا
 کسر و داند مطلقاً و شد بعد و او و یا هم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود
 و او را یا کردند و یا دریا او غام کردند مطلقاً شد بعد و یا ثالث را حذف کردند
 مطلقاً شد و الا آن سه مطلقاً مطلقاً مطلقاً مطلقاً مطلقاً مطلقاً مطلقاً مطلقاً
 مطلقاً مطلقاً او مفتوح آن یا را بالفت بدل کردند التقای ساکنین شد میان
 الفت و تنوین الفت را حذف کردند مطلقاً شد مطلقاً بر اصل خود است مطلقاً
 جمع کسیر از آن مطلقاً است مطلقاً اسم و همان بود چون خواستند که اسم
 و همان را جمع کسیر کنند و کردند بسوی اصلش که مطلقاً بود و حرف اول و ثانی
 را فقه و داند سوم با الفت جمع کسیر در آوردند حرفی که با بعد الفت جمع کسیر بود آنرا
 کسر و داند مطلقاً و شد بعد ضمیه بر یا ثقیل بود انداخته التقای ساکنین
 میان یا و تنوین یا را حذف کردند مطلقاً و شد مطلقاً تصغیر از آن مطلقاً است مطلقاً
 اسم کبر بود چون خواستند که اسم کبر را منصرف کنند و کردند بسوی اصلش که مطلقاً
 بود و حرف اول را فقه و داند ثانی را فقه سوم جایای تصغیر در آوردند حرفی که
 با بعدیای تصغیر بود آنرا کسر و داند مطلقاً و شد بعد و او و یا هم آمدند
 نخستین حرف از ایشان ساکن بود و او را یا کردند و یا دریا او غام کردند
 مطلقاً شد بعد و یا ثالث را حذف کردند مطلقاً شد مطلقاً مطلقاً مطلقاً مطلقاً

مَطْلُوه در اصل مَطْلُوه بود یا متحرک یا قبل او مفتوح آن یا با الف بدل کردن مَطْلُوه
 ش برین قیاس است مَطْلُوه آن مَطْلُوه جمع تکسیر از آن مَطْلُوه است مَطْلُوه اسم
 و عدان بود چون خواستند که اسم و عدان را جمع تکسیر کنند زد کردن بسوی اصلش که
 مَطْلُوه بود حرف اول و ثانی را فتحه دادند سوم با الف جمع تکسیر را آوردند حرفی که با الف
 الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَطْلُوه شد بعد از آن و عدان را حذف کردند مَطْلُوه شد
 ضمیر بر الف قبل بود انداختند القای ساکنین شد میان یا و تنوین یا این حرف که در مَطْلُوه
 مَطْلُوه تصغیر از آن مَطْلُوه است مَطْلُوه اسم بکبر بود چون خواستند که اسم بکبر را معصوم کنند
 زد کردن بسوی اصلش که مَطْلُوه بود حرف اول را فتنه دادند و ثانی را فتحه سوم جایای تصغیر
 را آوردند حرفی که با الف یا تصغیر بود آنرا کسره دادند مَطْلُوه شد بعد از آن و یا هم آورند
 نخستین حرف از ایشان ساکن بود و او را یا کردند و یا در یا او نام کردند مَطْلُوه شد بعد
 یا ثالث را حذف کردند مَطْلُوه شد مَطْلُوه مَطْلُوه آن مَطْلُوه مَطْلُوه مَطْلُوه در اصل
 مَطْلُوه بود یا واقعش این الف نامه آن یا بهمزود بدل کردند مَطْلُوه است برین قیاس است
 مَطْلُوه آن مَطْلُوه جمع تکسیر از آن مَطْلُوه است مَطْلُوه اسم و عدان بود چون خواستند که
 اسم و عدان را جمع تکسیر کنند زد کردن بسوی اصلش که مَطْلُوه بود حرف اول و ثانی را
 فتحه دادند سوم با الف جمع تکسیر را آوردند حرفی که با الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند
 بعد از الف ساکن یا قبل او کسره آن الف را با یا بدل کردند مَطْلُوه شد بعد از آن و
 اندکی پس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را و دوم او غام کردند مَطْلُوه شد
 مَطْلُوه تصغیر از آن مَطْلُوه است مَطْلُوه اسم بکبر بود خواستند که اسم بکبر را معصوم کنند
 زد کردن بسوی اصلش که مَطْلُوه بود حرف اول را فتنه دادند و ثانی را فتحه سوم

جایا تصغیر در آورند حرفی که مابعد یا تصغیر بود آن را کسره دادند بجه الف ساکن
 ماقبل او کسور آن الف را بیابند که درند مطبوعی شد بجه دو حرف از یک جنس
 بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم او غام کردند مطبوعی شد بجه دو
 و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود و او را یک کردند و یا دریا او غام کردند
 مطبوعی شد بجه هر دو یا آخر را حذف کردند مطبوعی شد افضل التفضیل منه اطوئے
 اَطْوَانِ اَطْوُونِ اَطَاوِ اَطْوِی اَطْوِی مَانِی سِت اَطْوَانِ بِرِاصِل
 خود سِت تَعْلِیل اَطْوُونِ مَانِ اَطْوُونِ تَعْلِیل اَطَاوِ مَانِ اَرَامِ سِت اَطِ
 تصغیر از آن اَطْوِی سِت اَطْوِی اسم کبر بود چون خواستند که اسم کبر را مضمّن کنند
 رو کردند بسوی اصلش که اَطْوِی بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جایا
 تصغیر در آورند حرفی که مابعد یا تصغیر بود آن را کسره دادند اَطْوِی شد بجه
 ضمه بر یا تَعْلِیل بود انداختند و یا را نیز حذف کردند و عوض او تنوین آخرش
 در آورند اَطْوِی شد و نزد بعضی او غام میکنند و اَطِ میخوانند و المونث منه
 اَطِیَّانِ اَطِیَّاتِ اَطِیَّیَّ اَطِیَّیَّیَّ اَطِیَّیَّیَّیَّ در اصل اَطِیَّیَّ بود و او و یا بهم آمدند نخستین
 حرف از ایشان ساکن بود و او را یک کردند و یا دریا او غام کردند مطبوعی شد بجه
 ضمه را کسره بدل کردند از جهت مناسبت یا اَطِیَّیَّیَّیَّ در اصل اَطِیَّیَّ بود
 و او و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود و او را یک کردند و یا دریا او غام
 کردند اَطِیَّیَّیَّیَّ شد بجه ضمه ط را کسره بدل کردند از جهت مناسبت یا اَطِیَّیَّیَّیَّ
 بجه یا ثالث را حذف کردند اَطِیَّیَّیَّیَّ شد و بعضی یا ثالث را حذف نمیکنند
 اَطِیَّیَّیَّیَّیَّ میخوانند و برین قیاس سِت اَطِیَّیَّیَّیَّیَّ جمع تکسیر از آن اَطِیَّیَّیَّیَّیَّ

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که یا با التقاء ساکنین افتاد و چنانچه در چنین محلی در اصل چنین بود کسر و بر یا ثقیل بود
 نقل کرده باقیل و او اند التقاء ساکنین شد میان یا و همزه یا را حذف کردند چنانچه
 و ترار شد که گوئی همزه ساکن باقیل او کسور آن همزه را بیا بدل کردند چنانچه شد بخیار
 و در اصل بخیار بود یا تخرک باقیل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده باقیل او اند
 بعده یا در اصل تخرک بود اکنون باقیل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند
 چنانچه شد بین قیاس است و ربانی گردید چنانکه در اصل بخیار و
 بخیار بود یا تخرک باقیل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده باقیل او اند
 بعده یا در اصل تخرک بود اکنون باقیل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند
 التقاء ساکنین شد میان الف و همزه الف را حذف کردند چنانچه شد
 و ترار شد که گوئی همزه ساکن باقیل او مفتوح آن همزه را با الف بدل کردند چنانکه
 و چنان شد چاه و در اصل چاه و بی بود بتقدیم الیاء علی العزقه یا واقع شد بعد از الف
 زانده و در اصل بسلامت نمانده است آن یا را همزه بدل کردند چنانچه شد
 و همزه در یک کلمه بهم آمدند یکی از ایشان کسور بود ثانی را بیا بدل کردند چنانچه شد
 ضمیه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف
 کردند چاه شد و این مذهب سیوییه است اما بر مذهب امام خلیل قلب مکانی
 نموده یا را بجای همزه بردند و همزه بجای یاء تخر زاعن اجتماع الاعرابین
 جای شد بعده اعطال قاض کردند چاه شد چاه و یاء در اصل جایان بود
 یا واقع شد بعده الف اسم فاعل و در اصل بسلامت نمانده است آن یا را
 همزه بدل کردند چاه و آن شد بعده و همزه در یک کلمه بهم آمدند یکی از ایشان

مکسور بود ثانی را بیابدل کردند جایان شد یا قلب مکافه کردند جاؤن در اصل
جایون بود یا واقع شد بعد الف اسم فاعل و راصل بسلاست نمانده است
آن یا را بهمزه بدل کردند جاؤن شد بعد ه دو همزه در یک کلمه هم آمدند یکی از
ایشان مکسور ثانی را بیابدل کردند جاؤن شد بعد ه منته بر یا تفصیل بود شکسته
ما قبل و او را بعد از سلب حرکت ما قبل التماس کنین شد میان یا و او
یا را حذف کردند جاؤن شد تفصیل دوم جاؤن و راصل جایون بود و قلب
مکافی کرده همزه را بجای یا آوردند و یا را بجای همزه جایون شد بعد ه منته
بر یا تفصیل بود نقل کرده ما قبل و او را بعد از سلب حرکت ما قبل التماس کنین
میان یا و او یا را حذف کردند جاؤن شد جاؤه جمع تکمیل از ان جاوست
جا و اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکمیل کنند و کردند
اصلش که جای بود حرف اول مفتوح است ثالث را نیز فتحه و او را در آخرش
تام را آورده الف و وحدان را حذف کردند جایا شد بعد یا متحرک ما قبل او
مفتوح آن یا را با الف بدل کردند جاؤه شد جایا و جمع تکمیل از ان جاوست
جا و اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکمیل کنند و کردند
مبوی اصلش که جایا بود حرف اول را ضم و او را ثالث را مشد و ساخته
نموده و او را بعد مشد و الف جمع تکمیل را آوردند و الف و وحدان را حذف کردند
جایا و ثانی جمع تکمیل از ان جاوست جا و اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکمیل کنند و کردند مبوی اصلش که جایا بود حرف اول را
ضمه و او را ثالث را مشد و ساخته نمودند و او را الف و وحدان را حذف کردند

یا شیء حی جمع تکسیر از ان جائز است جائز اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را
جمع تکسیر کنند رو کردند بسوی اصلش که جائز بود حرف اول را ضم و او نه ثالث را
مسکون ساخته الف و حدان را حذف کردند حی و شد بعد ضمیم را بکسره بدل کردند
از جهت مناسبت یا حی و شد حیاً و جمع تکسیر از ان جائز است جائز اسم و حدان بود چون
خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند رو کردند بسوی اصلش که جائز بود حرف
اول را ضم و او نه ثالث را فتح و او نه و در آخر الف و حدان را ضم و او نه و الف و حدان را
حذف کردند حیاً و شد بعد ضمیم را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا حیاً را
ساکن کردند از جهت تخفیف حیاً و شد حیاً و جمع تکسیر از ان جائز است جائز اسم
و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند رو کردند بسوی اصلش
که جائز بود حرف اول را ضم و او نه ثالث را مسکون ساخته در آخر الف و حدان را
مزیدتان در آورده الف و حدان را حذف کردند حیاً و شد بعد ضمیم را
را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا حیاً و شد حیاً و جمع تکسیر از ان جائز
است جائز اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند
رو کردند بسوی اصلش که جائز بود حرف اول را کسره و او نه ثالث را فتح
بعد ثالث الف جمع تکسیر در آورده الف و حدان را حذف کردند حیاً و شد حیاً و
جمع تکسیر از ان جائز است جائز اسم و حدان بود چون خواستند که اسم
و حدان را جمع تکسیر کنند رو کردند بسوی اصلش که جائز بود حرف اول
و ثالث را ضم و او نه ثالث را مسکون در آورده الف و حدان را حذف
کردند حیاً و شد حیاً و جمع تکسیر از ان جائز است جائز اسم و حدان بود چون خواستند که

اسم کبریا مصغر کنند و گردند بسوی اصلش که جائز بود حرف اول را ضمیر آوردند
ثانی قابل حرکت نبود و او را بواو مفتوح بدل کردند سوم جایزه تصغیر را آوردند
چونچه شد بعد از دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند چونچه شد جائزیه جایزیه جایزیه جایزیه جایزیه
جائزیه در اصل جائزیه بود و واقع شد بعد از الف اسم فاعل و در اصل بیست
خانه است آن یار همزه بدل کردند جائزیه شد بعد از دو همزه در یک کلمه بهم آمدند
یکی از ایشان کسور ثانی را بیا بدل کردند جائزیه شد و تعلیل دوم جائزیه در اصل
جائزیه بود و قلب مکانی کرده همزه را بجای ی آوردند و یار بجای ی همزه جائزیه
برین قیاس است در باقی نیز جوازا جمع تکبیر از آن جائزیه است جائزیه اسم و همان بود
چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکبیر کنند و گردند بسوی اصلش که جائزیه بود
حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود و آنرا بواو مفتوح بدل کردند
سوم جالف جمع تکبیر و آوردند و ثانی و حدان را حذف کردند چونچه شد
بعد از واقع شد بعد الف فواعل و ما قبل الف نیز حرف علت است آن یار
همزه بدل کردند و آنجا شد بعد از دو همزه در یک کلمه بهم آمدند یکی از ایشان کسور
بود ثانی را بیا بدل کردند و آنجا شد بعد از همزه کسور واقع شد میان الف
و ی آن همزه را بیا و مفتوح بدل کردند چونچه شد بعد از یا متحرک ما قبل او مفتوح
آن یار بالف بدل کردند و آنجا شد تعلیل دوم جوازا جمع تکبیر از آن جائزیه است
جائزیه اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکبیر کنند و گردند
بسوی اصلش که جائزیه بود حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آن را

یوا و مفتوحه بدل کردند سوم جالف جمع تکسیر را آورده تا و وحدان را حذف کردند و جوا
 شد بجه قلب بکافی کرده همزه را با یا بر دند و یا با جوا همزه جوائی شد بجه همزه کسره
 واقع شد میان الف و یا آن همزه را با یا و مفتوحه بدل کردند جوائی شد بجه یا و متحرک
 ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند جوائی شد جی جمع تکسیر از آن جائیست
 جائیست اسم بعد آن بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسو
 اصلش که جائیست بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را مثب و ساخته فتوح الف و
 تا و وحدان را حذف کردند جی شد جی تصغیر از آن جائیست است جائیست اسم
 مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند و کردند بسوی اصاش که جائیست بود حرف
 اول را ضمه دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را با و او مفتوحه بدل کردند سوم جایا و
 تصغیر را آوردند جی شد بجه دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن
 ثانی متحرک اول را در دوم او عام کردند جی شد و ترارسد که گوئی همزه مفتوح
 ما قبل او کسور آن همزه را با یا بدل کردند جی شد بجه یا ثالث را حذف کردند
 جی شد بجه کسره یا را بفتح بدل کردند برای مناسبت تا و تانیث جی شد بجه
 تخمین مجنون مجای مجی در اصل مجی و بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده
 ما قبل او اندالتقاء ساکنین شد میان یا و او و نزد بعضی اول افتاد لان ثانی
 علامه و علامه لاتحی و تحو شد بجه مننه جم را کسره بدل کردند تا دلالت کند
 بر حذف یا و او ساکن ما قبل او کسور آن و او را با یا بدل کردند جی شد بجه
 مفصل نزد بعضی ثانی افتاد لان ثانی زامده و الزامه اتح بالحق مجی شد بجه
 مننه جم را کسره بدل کردند از جهت مناسبت یا جی شد بجه بر وزن متفعل و برین قیاس

در باقی نجائی جمع تکسیر از آن نجی است مخفی اسم معدان بود چون خواستند که اسم و حروف
جمع تکسیر کنند روگرد لبسوی اصلش که مخفی بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز
فتحه دادند سوم با الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که با بعد الف جمع تکسیر بود آن را
کسره دادند مجایو شد بعده و او ساکن با قبل او کسور آن و او را بیابدل کردند مجایو شد
و نیز بعضی هزه و اثبت شد بیابده زامده آن هزه را بیابدل کردند مجایو شد بعده
دو حرف از یک جنس هم آمدند اول را در دوم ادغام کردند مجایو شد بیابده از آن
نجی است مخفی اسم کبر بود چون خواستند که اسم کبر را مصغر کنند روگرد لبسوی اصلش که
مخفی بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جایا و تصغیر در آوردند حرفی که
مابقی یا و تصغیر بود آن را کسره دادند مخفیو شد بعده و او ساکن با قبل او کسور آن و او
را بیابدل کردند مجایو شد بعده دو حرف از یک جنس هم آمدند نخستین حرف از ایشان
ساکن اول را در دوم ادغام کردند مجایو شد بعده یا و ثانی را حذف کردند مجایو شد
نجی است مخفی ثانی نجی است مخفی جمع تکسیر از آن نجی است مخفی اسم
و معدان بود چون خواستند که اسم و معدان را جمع تکسیر کنند روگرد لبسوی
اصلش که مخفی بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتحه دادند سوم با
الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابقی الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند
مجایو شد بعده و او ساکن با قبل او کسور آن و او را بیابدل کردند مجایو شد
و ثانی و معدان را حذف کردند مجایو شد بیابده از آن نجی است مخفی اسم
اسم کبر بود چون خواستند که اسم کبر را مصغر کنند روگرد لبسوی اصلش
که مخفی بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جایا و تصغیر در آوردند

حرفی که باید برای تغییر بود آنرا کسره دادند و تخطیوه شد بعد و او ساکن ماقبل او کسور
آن و او را بیابدل کردند و تخطیوه شد بعد و حروف از یک جنس بهم آمدند نخستین
حرف از ایشان ساکن اول را در دوم او غنم کردند و تخطیوه شد بعد یا ثالث
را حذف کردند و تخطیوه شد و ترار شد که گوییم همزه مفتوح ماقبل او کسور آن همزه
را بیابدل کردند و تخطیوه شد بعد یا ثالث را حذف کردند و تخطیوه شد بعد کسره یا را
بفتح بدل کردند برای مناسبت تا و تانیث تخطیوه شد لم یجی در اصل یجی بود چون
لم جازمه در اول فعل مضارع و را با آخرش را جزم کرد و علامت جزئی سقوط حرکت
التقاء ساکنین شد میان یا و همزه یا را حذف کردند لم یجی شد و ترار شد که گوییم
همزه ساکن ماقبل او کسور آن همزه را بیابدل کردند لم یجی شد برین قیاس است
در صیغه های واحد معلوم و مجهول و در یحیی و یحیی الامر مندی جیاً حیو جیو
جیاً یحیی جی را از یحیی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند
ما بعد حذف تهم که ماند امر همان باشد بسکون آخرش را وقت کردند علامت
وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان یا و همزه یا را حذف کردند
رحی شد و ترار شد که گوییم همزه ساکن ماقبل او کسور آن همزه را بیابدل کردند رحی شد
تخلیل دوم فی در اصل رحی بود و آخرش را یحیی تا که علامت استقبال بود آنرا سا
حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند یحیی کلمه عین کلمه و کسور بود همزه
وصل کسره را اولش در آورده امر همان باشد بسکون آخرش را وقت کردند
علامت وقفی سقوط حرکت شد رحی گردید بعد کسره بریاً یحیی بود نقل کرده
ما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و همزه یا را حذف کردند رحی شد بعد

بحر کتب جمیع از همزه وصل استغنا حاصل شد همزه را حذف کردند چنانچه در تراز سکه
 گوئی همزه ساکن با قبل او کسور آن همزه را بیابا بدل کردند چنانچه علی بن ابی القیاس
 در باقی نیز تعلیل بر همین دو وجه است و در صیغه های اسم بلام و نون و تراز رسد
 که گوئی تا آخر الطرف منه یحییٰ یحییان مجایا یحییٰ یحیی و اصل یحیی بود کسره
 بر یا تعلیل بود نقل کرده با قبل داوند یحیی شد برین قیاس یحییان مجایا جمع
 تکسیر از آن یحیی است یحیی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
 جمع تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که یحیی بود حرف اول مفتوح است
 ثانی را نیز فتحه داوند سوم جالفت جمع تکسیر در آورند مجایا شد بجه قلب مکانی
 کردند همزه را بجای یابد وند و یا را بجای یابد همزه مجایا شد بجه همزه کسره
 واقع شد بیان الف و یا آن همزه را بیای مفتوحه بدل کردند مجایا شد
 بجه یا متحرک با قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند مجایا شد یحیی تصغیر
 از آن یحیی است یحیی اسم بکبر بود چون خواستند که اسم بکبر را مصغر کنند و کردند
 بسوی اصلش که یحیی بود حرف اول را ضمه داوند ثانی را فتحه سوم جایا
 تصغیر در آورند یحیی شد بجه و حرف از یک جنس بهم آمدند یحییان
 از ایشان ساکن اول را در دوم او غام کردند یحیی شد و الاله منه منه یحیی
 یحییان مجایا یحیی مجایا جمع تکسیر از آن یحیی است یحیی اسم وحدان بود چون
 خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتحه داوند
 سوم جالفت جمع تکسیر در آورند حرفی که با جالفت جمع تکسیر بود آن را کسره داوند
 ثانی شد و قلب مکانی کرده همزه را بجای یابد وند و یا را بجای یابد همزه

تجایی شد بجه همزه مکسور واقع شد میان الف و یا آن همزه را بیا در مفتوحه بدل کردند تجایی شد
بعده یا تهم که ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند تجایی شد بمجسمی تصغیر از آن مجسمی
تجایی اسم کبر بود چون خواستند که اسم کبر را منصرف کنند حرف اول را ضمه دادند ثانی را
فتح سوم جایا را تصغیر در آوردند حرفی که با بعد یا را تصغیر بود آنرا کسره دادند تجایی شد بجه
دو حرف از یک جنس بهم آیند اول ساکن ثانی تهم که اول را آورد دوم او غام کردند
تجایی شد مجسمی تجاییان مجایا مجسمی مجایا جمع تکسیر از آن مجسمی است مجسمی اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا
الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که با بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند تجایی شد
قلب مکانی کرده همزه بجای یا بردند و یا را بجای همزه تجایی شد بجه همزه مکسوره
واقع شد میان الف و یا آن همزه را بیا در مفتوحه بدل کردند تجایی شد بجه یا تهم که
ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند تجایی شد بعد تا وحدان را حذف
کردند تجاییا کردند مجسمی تصغیر از آن مجسمی است مجسمی اسم کبر بود چون خواستند که
اسم کبر را منصرف کنند حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتح سوم جایا را تصغیر در آوردند
حرفی که با بعد یا را تصغیر بود آنرا کسره دادند مجسمی شد بجه دو حرف از یک جنس
بهم آیند اولین حرف از ایشان ساکن اول را آورد دوم او غام کردند مجسمی شد
تجاییا تجایا آن تجایی مجسمی مجایا جمع تکسیر از آن مجسمی است تجاییا اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند
سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که با بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند
بجه الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند تجایی شد بجه همزه

واقع شد بعد یاء زائده آن همزه را بیابیدل کردند مجازی شد بعد دو حرف از یک
جنس هم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مجازی شد مجازی
تصغیر از آن آجیا است آجیا اسم بکبر بود چون خواستند که اسم بکبر را مصغر کنند
حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جایا و تصغیر در آوردند حرفی که با بعد یا تصغیر بود
آن را کسره دادند بعد الف ساکن را قبل او کسور آن الف را بیابیدل کردند مجازی شد
بعد دو حرف از یک جنس هم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را
در دوم ادغام کردند مجازی شد بعد همزه واقع شد بعد یاء زائده آن همزه را بیابید
بدل کردند دو حرف از یک جنس هم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کردند مجازی شد افعـل التفضیل منه آجیا آجیان آجیون آجیا آجی آجیا جمع
تکسیر از آن آجیا است آجیا اسم و حادان بود چون خواستند که اسم و حادان را جمع
تکسیر کنند حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتحه دادند سوم جالف جمع تکسیر
در آوردند حرفی که با بعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند آجائی شد بعد
قلب مکانی کرده همزه را بجای یابردند و یار بجای همزه آجائی شد بعد همزه
کسور واقع شد میان الف و آن همزه را بیابید مفتوحه بدل کردند آجائی شد
بعد یا متحرک را قبل او مفتوح آن یار با الف بدل کردند آجیا شد آجی تصغیر
از آن آجیا است آجیا اسم بکبر بود چون خواستند که اسم بکبر را مصغر کنند
حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جایا و تصغیر در آوردند حرفی که با بعد
یا تصغیر بود آن را کسره دادند آجی شد بعد دو حرف از یک جنس هم آمدند
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند آجی شد و المکوث منه

خمی بیان چیاست خمی خمی و اصل خمی بود ضمیمه یکسره بدل کردند از جهت
 مناسبت یا خمی ش برین قیاس است باقی چیاست تکسیر از ان خمی است خمی اسم
 و صان بود چون خواستند که اسم و صان را جمع تکسیر کنند رو کرد به بسوی اصلش
 که خمی بود حرف اول مضموم است ثانی را فقه داوه الف و صان را خذن کردند
 چیا شد خمی تصغیر از ان خمی است خمی اسم یکسره بود چون خواستند که اسم یکسره را
 مصغر کنند رو کردند بسوی اصلش که خمی بود حرف اول مضموم است ثانی را
 فقه داوند سوم چیا تصغیر در آوردند چیه شد ترا س که گوی همزه مفتوحه
 او یای ساکنه زانده آن همزه را بیابدل کردند خمی شد بعده دو حرف از یک
 جنس هم آیدند اول ساکن ثانی متحرک اول را دو دوم او غام کردند چیه شد
 مهور الف و ناقص یا فی از باب فعل لقعل الاثیان آدن تعلیل این باب
 مانند خمی یثیت اثیا و اثیا ثموات اثیان آتون اماه اثیا اثی
 اثیا اثیان اثا اثی اویث اثیه اثیان اثیات اویث اثی اویثیه
 و اثی یوقی اثیا و اثیا تا فاک ماتی ماتیان ماتیون ماتییه ماتیان ماتیات
 ماتی ماتی ماتییه لم یات لم یوت لایاتی لایو قی کن یاتی کن یوقی الاثیه
 اثیت لوت لیات لیوت و النبی عنه لآات لآوت لآیات لآیوت
 انظر منه ماتی ماتیان مات مایت و الآله منه یقی میثان مات مایتیه
 متاه متان مات مایتیه متا متان ماتی ماتی افعل التفخیل منه اثی اثیا
 آتون اوات اویث و المونث منه اثی اثیان اثیات اثی اثی ماضی
 معلوم اثی اثیا آتوا مانند خمی ربیا رموا ماضی مجهول اثی اثیا آتوا مانند

مَادُّو بود و حرفت از یک جنس بهم آمدند. هر دو متحرک اول را ساکن کرده و در دوم
 او غام کردند مَادُّو شد برین طریق باقی است مَادُّو جمع تکسیر از ان مَادُّو است مَادُّو است
 و حدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رو کردند بسوی اصلش
 که مَادُّو بود و حرف اول مفتوح است ثالث را نیز فتحه دادند و در آخرش مَادُّو آوردند
 الف وحدان را حذف کردند مَادُّو شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند
 هر دو متحرک اول را ساکن کرده و در دوم او غام کردند مَادُّو شد مَادُّو جمع تکسیر
 از ان مَادُّو است مَادُّو اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
 رو کردند بسوی اصلش که مَادُّو بود و حرف اول را ضمه دادند ثالث را مشدود ساختند
 فتحه بر ثالث الف جمع تکسیر در آورده الف وحدان را حذف کردند مَادُّو شد
 مَادُّو جمع تکسیر از ان مَادُّو است مَادُّو اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
 جمع تکسیر کنند رو کردند بسوی اصلش که مَادُّو بود و حرف اول را ضمه دادند ثالث
 را مشدود ساختند و الف وحدان را حذف کردند مَادُّو شد مَادُّو جمع تکسیر از ان مَادُّو است
 مَادُّو اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رو کردند بسوی
 اصلش که مَادُّو بود و حرف اول را ضمه دادند ثالث را مسکون ساختند الف
 وحدان را حذف کردند مَادُّو شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول
 ساکن ثانی متحرک اول را در دوم او غام کردند مَادُّو شد مَادُّو جمع تکسیر از ان
 مَادُّو است مَادُّو اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
 رو کردند بسوی اصلش که مَادُّو بود و حرف اول را ضمه دادند ثالث را فتحه
 و در آخرش الف مدوده در آورده الف وحدان را حذف کردند مَادُّو شد

بعد دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم
گروند و آتش بدان جمع تکبیر از آن مأدیه است مأدیه اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع کنند روگردن بسوی اصلش که مأدیه بود حرف اول
ضمه دادند ثالث را سکون ساخته در آخرش الف دون فزید ثانی در آورده
الف وحدان را حذف کردند و باقی شد بعد دو حرف از یک جنس بهم آمدند
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم او غام کردند بدان شد بدو دان
فرائض قریب است اما بسوی اصلش رو میکنند مؤید تصغیر از آن مأدیه است
مأدیه اسم بکر بود چون خواستند که اسم بکر را مصغر کنند روگردن بسوی اصلش
که مأدیه بود حرف اول را ضمه دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا باز و مفتوحه
بدل کردند سوم جایای تصغیر در آوردند مؤید دشت بعد دو حرف از یک جنس
بهم آمده اول را ساکن کرده در دوم او غام کردند مؤید دشت مأدیه مأدیان
ماذات مواد مؤیده مؤاوج تکبیر از آن مأدیه است مأدیه اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکبیر کنند روگردن بسوی اصلش که مأدیه
بود حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آن را باز و مفتوحه بدل کردند
سوم با الف جمع تکبیر در آوردند و ثانی را حذف کردند مؤاد دشت بعد
دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده
در دوم او غام کردند مؤاد دشت دانه ضربت است اما بسوی اصل رو میکنند
مؤیده تصغیر از آن مأدیه است اسم بکر بود چون خواستند که اسم بکر را
مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را باز و مفتوحه

بدل کردند سوم جایای تصغیر را آوردند نمید شد الفظ منه محمدان ^{مما} محمد مد در اصل
 محمد بود و دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده با قبل دادند
 بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را آورد دوم ادغام کردند محدث برین قیاس است
 محمدان ^{مما} جمع تکسیر از ان محمد است ^{مما} اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
 جمع تکسیر کنند رو کردند بسوی اصلش که محمد بود و حرف اول مفتوح است و ثانی را نیز
 فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر را آوردند حرفی که با بعد الف جمع تکسیر بود آن را
 کسره دادند ^{مما} و شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را
 ساکن کرده در دوم ادغام کردند ^{مما} و شد ^{مما} تصغیر از ان محمد است ^{مما} اسم کبر بود چون
 خواستند که اسم کبر را مصغر کنند رو کردند بسوی اصلش که محمد بود و حرف اول را
 ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جایای تصغیر را آوردند حرفی که با بعد یا و تصغیر بود آن را
 کسره دادند ^{مما} و شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را
 ساکن کرده در دوم ادغام کردند ^{مما} و شد ^{مما} و الا ^{مما} منه محمدان ^{مما} محمد مد در
 اصل محمد بود و دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را
 نقل کرده با قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را آورد دوم ادغام کردند
 محمد شد برین قیاس است محمدان ^{مما} جمع تکسیر از ان محمد است ^{مما} اسم وحدان بود چون
 خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رو کردند بسوی اصلش که محمد بود و حرف
 اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر را آوردند حرفی که با بعد الف جمع
 تکسیر بود آن را کسره دادند ^{مما} و شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو
 متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند ^{مما} و شد ^{مما} تصغیر از ان محمد است

محمد اسم بکبر بود چون خواستند که اسم بکبر را مصغر کنند رو کردند بسوی اصلش که محمد بود و بود
حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتح سوم جایا و تصغیر در آوردند حرفی که مابعد جایا
تصغیر بود آن را کسره دادند نمیدادند بعد از دو حرف از یک جنس بهم آیدند هر دو
متحرک اول را ساکن کرده در دوم او غام کردند نمیدادند وجه دوم نمیداد تصغیر از آن
خواستند محمد اسم بکبر بود چون خواستند که اسم بکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند
ثانی را فتح سوم جایا و تصغیر در آوردند نمیدادند بعد از دو حرف از یک جنس بهم آیدند هر دو
در اصل جمله بود و دو حرف از یک جنس بهم آیدند هر دو متحرک حرکت اول را
تقل کرده بماقبل دادند بعد از اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم او غام کردند
نمیدادند برین قیاس باقی نماد جمع تکسیر از آن جمله است محمد اسم و حدان بود چون
خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند رو کردند بسوی اصلش که محمد بود و بود و حرف
اول و ثانی را فتح دادند سوم جالف جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف جمع
تکسیر بود آن را کسره دادند و ثانی و حدان را حذف کردند نماد و گشت بعد از دو حرف
از یک جنس جمع شدند اول را ساکن کرده در دوم او غام کردند نماد و گشت نمیدادند
تصغیر از آن جمله است محمد اسم بکبر بود چون خواستند که اسم بکبر را مصغر کنند
رو کردند بسوی اصلش که محمد بود و حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتح سوم جایا
تصغیر در آوردند حرفی که مابعد جایا و تصغیر بود آن را کسره دادند نمیدادند بعد از
دو حرف از یک جنس بهم آیدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم او غام کردند
نمیدادند وجه دوم نمیداد تصغیر از آن جمله است محمد اسم بکبر بود چون خواستند
که اسم بکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتح سوم جایا و تصغیر در آوردند

امید شد بر همین قیاس است و تصغیر ظرف و اگر بعد از آن آخر بر اصل خود است
 افضل التفضیل منه آمدند آن آمدون اما و امید آمد و اصل آمد و بود و و حرف از
 یک جنس بهم آمدند هر دو و متحرک حرکت اول را نقل کرد و با قبل و او اندجده اول
 ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند آمد شد بر همین دو وجه است باقی
 اما و جمع تکسیر از آن است اما اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع
 تکسیر کنند و کردند بسوی اصلش که آمد و بود و حرف اول مفتوح است ثانی را فتحه دادند
 سوم جالف جمع تکسیر در آورند حرفی که با بعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند
 اما و شد جده و و حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده
 در دوم ادغام کردند اما شد اما تصغیر از آن است اما اسم که بود چون خواستند
 که اسم بکبر را مضمر کنند و کردند بسوی اصلش که آمد و بود و حرف اول را ضمه دادند ثانی
 را فحه سوم جایاء تصغیر در آورند حرفی که با بیاء تصغیر بود آن را کسره دادند
 امید شد جده و و حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده
 در دوم ادغام کردند اما شد و وجه دوم امید تصغیر از آن است اما اسم بکبر بود
 چون خواستند که اسم بکبر را مضمر کنند حرف اول را ضمه دادند ثانی را فحه سوم جایاء
 تصغیر در آورند اما شد و المونث منه ثانی ثانیان ثانیات ثانیاتی ثانی
 در اصل ثانی بود و و حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را
 در دوم ادغام کردند ثانی شد برین قیاس است باقی جمع تکسیر از آن است
 ثانی اسم و حدان بود چون خواستند که اسم و حدان را جمع تکسیر کنند و کردند بسوی
 اصلش که آمد و بود و حرف اول مضوم است ثانی را فحه و جده الف و حدان را فحه و جده

از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده با قبل و اندوخته اول
ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند میسر شد برین قیاس است در
باقی صیغها مضارع مجهول میسر بران میسر و ن تا آخر و میسر و اصل میسر بود
و در حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده با قبل و اندوخته
میه اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند میسر شد الامر منه برابر برابر
برای بران مثال واوی از باب افعال الا یأویهم کردن او عهد یوعد
را یأویهم و او عهد یوعد و ایا ذاک موعده لم یوعد لم یوعد لا یوعد لا یوعد
لن یوعد لن یوعد الامر منه او عهد یوعد یوعد و المعنی عنه لا یوعد لا یوعد
لا یوعد لا یوعد انظر منه موعده موعده ان موعده ان ماضی معلوم او عهد او عهد
او عهد و النج ماضی مجهول او عهد او عهد و اما آخر مضارع معلوم یوعد یوعد ان
یوعد و ن تا آخر مضارع مجهول یوعد یوعد ان یوعد و ن تا آخر الامر منه او عهد
او عهد او عهد و او عهدی او عهد او عهدن سوای مصدر دیگر تمام بر اصل خود اند
مثال یائی از باب افعال الا یأیسر تو یسر ان الیسر تو یسر الیسر او یسر
او یسر تو یسر ایا ذاک موعده لم یوعد لم یوعد لا یوعد لا یوعد لن یوعد لن یوعد
لن یوعد الامر منه الیسر تو یسر یوعد و المعنی عنه لا تو یسر لا تو یسر لا تو یسر لا تو یسر
انظر منه موعده موعده ان موعده ان ماضی معلوم الیسر الیسر و اما آخر مضارع
مجهول او یسر او یسر و اما آخر او یسر و اصل الیسر یوعد یا ساکن با قبل و اندوخته
ان یا را با و بدل کردند او یسر شد برین قیاس است تا آخر مضارع معلوم یوعد
یوعد و ن تا آخر یوعد و اصل الیسر یوعد یا ساکن با قبل و اندوخته ان

یا را با و بدل کردند و نیز شد برین قیاس است در باقی مضارع مجهول و یوسر و یوسران و یوسرون
 تا آخر و یوسر و اصل یوسر بود از تخفیل مضارع مجهول و اسم فاعل و اسم مفعول برین وجه
 که تخفیل ماضی است الامر منه الیسر الیسر و تا آخر بر اصل خود است اوجوف و اوی
 از باب افعال الاقامه بر یاد داشتن اقامه یقیم اقامه یقیم و اقیم یقیم اقامه یقیم
 مقام یقیم لم یقیم لم یقیم لم یقیم لم یقیم لم یقیم لم یقیم لم یقیم لم یقیم لم یقیم
 لا یقیم لا یقیم لا یقیم لا یقیم لا یقیم لا یقیم لا یقیم لا یقیم لا یقیم لا یقیم
 اقاما اقاموا آخره اقام در اصل اقوم بود و او تحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت
 و او را نقل کرده ما قبل داوند و او در اصل شمرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت
 آن و او را با الف بدل کردند اقام شد یقیمین است تا اقامتا اقمین در اصل اقومین بود و او
 شمرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده ما قبل داوند و او در اصل شمرک
 بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن و او را با الف بدل کردند اتقوا ساکنین شد
 میان الف و میم الف را حذف کردند اقمین شد برین قیاس تا آخر ماضی مجهول اقیم
 اقیموا تا آخر اقیم در اصل اقوم بود کسره بر و او ثقیل بود نقل کرده ما قبل داوند
 بعد و او ساکن ما قبل او کسور آن و او را با یا بدل کردند اقیم شد برین قیاس تا
 اقیمتا اقمین در اصل اقومین بود کسره بر و او ثقیل بود نقل کرده ما قبل داوند بعد
 و او ساکن ما قبل او کسور آن و او را با یا بدل کردند اتقوا ساکنین شد میان یا و
 میم یا را حذف کردند اقمین شد برین وجه است تا آخر مضارع معلوم یقیم یقیمان
 یقیمون تا آخر تخفیل یقیم مانند تخفیل اقیم است برین قیاس باقی سواهی جمع نشو
 غایبات و مخاطبات تخفیل اقمین و یقیمین مانند تخفیل اقمین ماضی مجهول است مضارع مجهول

یقام یقامان یقامون تا آخر تحلیل مانند اقام ماضی معلوم است سوا سی جمع ثنوت غائبات
 و مخاطبات تحلیل یقین و یقین مانند تحلیل اقم ماضی معلوم است اسم فاعل معین یقامان
 یقامون یقیمه یقیمان یقیمات یقیم در اصل مقوم بود و او متحرک ماقبل او حرف
 صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده بما قبل و او ند بعد و او ساکن ماقبل او مکسور
 آن و او را بیایدل کردند یقیم شد برین وجه است تا آخر اسم مفعول مقام مقامان
 مقامون مقامه مقامشان مقامات تحلیل اسم مفعول نکره و مثنی مانند تحلیل
 اقام ماضی معلوم است الامر منه اقم ایقام اقموا الخ اقم را از یقیم نکره و ند تا که علامت
 استقبال بود آن را حذف کردند و ند با بعد حذف ساکن مانند نیزه قطعی محذوف را
 یاز آورند امر همان باشد لبکون آخر آخرش را وقت کردند علامت و وقتی سقوط
 حرکت شد اتفاقا ساکنین شد میان یا و میم یا را حذف کردند اقم شد و در
 مثبته و جمع نون ساقط میشود و مصدر اقامه در اصل اقواما بود و او متحرک ماقبل
 او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده بما قبل و او ند و او در اصل متحرک بود
 اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن و او را بالف بدل کردند اتفاقا ساکنین شد
 میان هر دو الف الف را حذف کردند و عوض او تا در آخرش در آورند اتفاقا شد
 و حروف یائی از باب افعال الاطارة برانیدن اطار یطیر اطارة فمویطیر
 یطیر یطار اطارة فذاک مطار لم یطیر لم یطیر لا یطیر لا یطار لن یطیر لن یطار
 الامر منه یطیر یطیر یطیر و النبی عنه لا یطیر لا یطیر لا یطیر لا یطیر انظر منه
 یطار مطاران مطارات ماضی معلوم اطار اطارا اطاروا الخ اطار در اصل
 یطیر بود یا متحرک ماقبل حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل و او ند

یابد اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یار با الف بدل گردند اطّار ش قیاس
 برین سه تا اطّار تا اطّار آن در اصل اطّار آن بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت
 یار انقل کرده ماقبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن
 یار با الف بدل گردند اتفاقا ساکنین شد میان الف و را و الف را حذف کردند
 اطّار آن شد برین قیاس تا آخر ماضی مجهول اطّار اطّار و آن آخر اطّار در اصل اطّار بود یا متحرک
 ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یار انقل کرده ماقبل دادند یا متحرک شد برین وجه است
 تا اطّار تا اطّار آن در اصل اطّار آن بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یار
 نقل کرده ماقبل دادند اتفاقا ساکنین شد میان یا و را یا را حذف کردند اطّار آن
 تا آخر برین پنج است مضارع معلوم یطّیر یطّیر آن یطّیر و آن تا آخر یطّیر در اصل یطّیر بود کسر
 بر یا ثقیل بود نقل کرده ماقبل دادند یطّیر شد برین قیاس در باقی سوای جمع مونث
 غائبات و مخاطبات یطّرن در اصل یطّرن بود کسر بر یا ثقیل بود نقل کرده ماقبل او
 اتفاقا ساکنین شد میان یا و را یا را حذف کردند یطّرن شد برین وجه است یطّرن
 مضارع مجهول یطّار یطّار آن یطّار و آن تا آخر تعلیل یطّار مانند اطّار ماضی معلوم است
 برین قیاس در باقی سوای جمع مونث غائبات و مخاطبات تعلیل یطّرن و یطّرن
 مانند تعلیل اطّار آن ماضی معلوم است مصدر اطّار و در اصل اطّار بود یا متحرک ماقبل
 او حرف صحیح ساکن حرکت یار انقل کرده ماقبل دادند یا در اصل متحرک بود
 اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یار با الف بدل گردند اتفاقا ساکنین شد
 میان هر دو الف اول را حذف کردند و عوض او تا و تا آخرش در آورند
 اطّار شد اسم فاعل مَیْطِر مَیْطِر آن مَیْطِر و آن مَیْطِر مَیْطِر آن مَیْطِر در اصل

چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند ارضیا شد ارضوا در اصل ارضوا بود
 و او ای بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند ارضیا شد
 بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند اتفاقا ساکنین شد میان الف
 و و الف را حذف کردند ارضوا شد ارضت در اصل ارضوت بود و او ای بود در کلمه
 ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند ارضیت شد بعده
 یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند اتفاقا ساکنین شد میان الف
 و ثا الف را حذف کردند ارضیت شد ارضتا در اصل ارضوتا بود و او ای بود در کلمه
 ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند ارضیتا شد بعده
 یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند اتفاقا ساکنین شد میان الف و ثا
 الف حقیقه ساکن و ثا حکما ساکن الف را حذف کردند ارضیتا شد ارضیتا در اصل
 ارضوتون بود و او ای بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن و او
 بیا بدل کردند ارضیتون شد برین قیاس است تا آخر ماضی مجهول ارضی ارضیا ارضوا
 ارضیت ارضیتا ارضیتون ارضیت ارضیتا ارضیتون ارضیت ارضیتا ارضیتون
 ارضیت ارضیتا ارضی در اصل ارضوا بود و او ای بود در کلمه ثالث چون رابع گشت
 ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند ارضی شد برین وجه است ارضیتا ارضوا
 در اصل ارضوا بود و او ای بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن
 و او را بیا بدل کردند ارضوا شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده ماقبل و او ای بود
 سلب حرکت ماقبل اتفاقا ساکنین شد میان یا و و او یا را حذف کردند ارضوا شد
 ارضیت در اصل ارضوت بود ارضیتا در اصل ارضوتا بود ارضیتون در اصل ارضوتون بود

تا آخر تعلیل تمامی مانند تعلیل ارضی است تعلیل دوم ارضی در اصل ارض بود و واقع شد
 بعد از کسره آن و او را بیا بدل کردند ارضی شد برین قیاس است باقی مضارع معلوم
 یرضی یرضیان یرضون یرضی یرضیان یرضین یرضی یرضیان یرضون یرضین
 یرضیان یرضین ارضی یرضی و اصل یرضو بود و او می بود در کلمه ثالث چون
 رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند یرضی شد ضمه بر یا ثقیل بود
 انداخته یرضی شد یرضیان در اصل یرضون بود و او می بود در کلمه ثالث چون
 رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند یرضیان شد یرضون در
 اصل یرضون بود و او می بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن
 و او را بیا بدل کردند یرضون شد ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده با قبل و او را بیا بدل
 حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و او را حذف کردند یرضون شد یرضی
 مانند یرضی است یرضیان مانند یرضیان است یرضین در اصل یرضون بود و او
 ساکن ماقبل او کسره آن و او را بیا بدل کردند یرضین شد یرضین و بعده مونث
 مخاطبه در اصل یرضون بود و او می بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او
 ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند یرضین شد بعده کسره بر یا ثقیل بود انداخته
 التقاء ساکنین شد میان هو و یا و او را حذف کردند یرضین شد تعلیل دوم
 یرضی در اصل یرضو بود و او واقع شد بعد از کسره آن و او را بیا بدل کردند
 یرضی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداخته یرضی گردید برین قیاس است باقی
 مضارع مجهول یرضی یرضیان یرضون یرضی یرضیان یرضین یرضی یرضیان یرضون یرضین
 یرضیان یرضون یرضین یرضیان یرضین ارضی یرضی یرضی در اصل

یرضو بود و او ای بود در کلمه ثالث چون این گشت ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردن
 یرضی شد بعد یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند یرضی شد برین قیاس
 در باقی مصدر از ضا و در اصل از ضیا بود و واقع شد بعد الف تا شده آن یا را بضمه
 بدل کردند از ضا تا اسم فاعل مرضی مرضیان مرضون مرضیه مرضیتان مرضیات
 مرضی در اصل مرضو بود و او واقع شد بعد از کسره آن و او را بیا بدل کردند مرضی شد
 بعد ضمه بر یا ثقیل بودند اختصار التقای ساکنین شد میان یا و تونین یا را حذف
 کردند مرضی شد مرضیان در اصل مرضون بود و او واقع شد بعد از کسره آن و او را بیا
 بدل کردند مرضیان شد برین قیاس است تا آخر اسم مفعول مرضی مرضیان مرضون
 مرضاة مرضاتان مرضیات مرضی در اصل مرضو بود و او ای بود در کلمه ثالث
 چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند مرضی شد بعد یا متحرک
 ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تونین
 الف را حذف کردند مرضی شد مرضیان در اصل مرضون بود و او ای بود در
 کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند مرضیان شد
 مرضین در اصل مرضون بود و او ای بود در کلمه ثالث چون رابع گشت
 ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند مرضون شد بعد یا متحرک ماقبل او
 مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و او
 الف را حذف کردند مرضون شد مرضاة در اصل مرضوة بود و او ای بود
 در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن و او را بیا بدل کردند و یا را
 با الف بطریقی که در مرضاة شد برین قیاس مرضاتان مرضیة در اصل مرضاة بود

یا واقع شد بعد از آنکه آن را یا بنده بدل کردند و جاری شد بعد و او ساکن باقی ماند
مکسور آن و او را بجا بدل کردند و جاری شد اسم فاعل موجی موجیان موجون موجیه
موجیان موجیات موجی واصل موجی بود ضمیه بر یا نقیض بود آمده احتیال
ساکنین شد میان یا و متون یا را حذف کردند موجی شد اسم مفعول موجی
موجیان موجون موجیه موجیان موجیات موجی واصل موجیه بود
یا تمیز که باقی او مفتوح آن را یا بافت بدل کردند موجیه شد برین قیاس
موجیان الامر منه اوج اوجیا اوجی اوجیا اوجین اوج را از توجی بنا کردند
بنام که علامت استقبال بود آن را حذف کردند با بد حذف ساکن ماند مزه
قطعی محذوفه را باز آوردند امر میان باشد بسکون آخر افش را وقت کردند
علامت وقفی سقوط حرف علت شد و در باقی سقوط نون میشود مگر نون
جمع مونث که بر حال مینماید لقیض مقرون از باب افعال الایهوار
انتساب کردن و انداختن و اشاره کردن ایوی نیوی ایوا نیو و ایوی
نیوی ایوا فیک نیوی لم ییو لم ییو لا نیوی لا نیوی لن نیوی لن نیوی
الامر منه ایو نیو نیو نیو و الی عنی لا نیو لا نیو لا نیو لا نیو نظر من نیوی
مویان مویات ماضی معلوم ایوی ایویا ایو و اما آخر ماضی مجهول ایوی
ایویا ایو و اما آخر مضارع معلوم نیوی نیویان نیو و تا آخر مضارع مجهول
نیوی نیویان نیو و تا آخر اسم فاعل ماضی مویان مویون مویات مویان
مویات اسم مفعول موی مویان مویون مویات مویان مویات الامر
ایو ایویا ایو ایوی ایویا ایو نیو نیو نیو ایو نیو نیو نیو ایو نیو نیو نیو

فجب بود و حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده باقی اول را
 و اول را در دوم ادغام کردند فجب شد همان پنج باقی الامر منه احب احب احبا
 ارجوا ارجی احبا احب احب را از تحت بنا کردند و کردند بسوی اصلش که فجب بود
 تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند و بعد حذف ساکن ماند هزه قطعی
 محذوفه را باز آوردند امر بیان باشد بسکون آخر آفرش را وقت کردند علامت
 وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو با با اول که ساکن شده بود
 برای ادغام و بازنانی که ساکن شد برای علامت وقفی بعضی بازنانی را حرکت
 فتح دادند لان الفتحه اخف الحركات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
 ادغام کردند احب شد و بعضی بازنانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا
 حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند فجب اندند
 و بعضی تبرک ادغام احب خوانند و در تشبیه و جمع نون ساقط شد مضمور الفاء
 صحیح از باب افعال الایمان گردیدن و ایمن شدن و ایمن و ایمن
 گفتن امن یؤمن ایمانا فهو مؤمن و اؤمن یؤمن ایمانا فذاک مؤمن لم یؤمن لم یؤمن
 لا یؤمن لا یؤمن لمن یؤمن لمن یؤمن الامر منه آمین لیس مؤمن و الکنی عنه
 لا تؤمن لا تؤمن لا یؤمن لا یؤمن الطرف منه مؤمن مؤمنان مؤمنات ماضی
 معلوم آمن آمنوا اما آخر ماضی مجهول آمن آمنوا اما آخر مضارع معلوم
 یؤمن یؤمنان یؤمنون اما آخر مضارع مجهول یؤمن یؤمنان یؤمنون اما آخر اسم فاعل
 مؤمن مؤمنان مؤمنون مؤمنه مؤمنات مؤمنات اسم مفعول مؤمن
 مؤمنان مؤمنون مؤمنه مؤمنات مؤمنات الامر منه آمین آمن آمنوا

وَصِيَا وَصَوَاتَا آخِر مَضَارِعِ مَوْصِيٍّ يَوْصِيَانِ تَا آخِر مَضَارِعِ مَجْهُولٍ يَوْصِيٍّ يَوْصِيَانِ
 تَا آخِرِ اسْمِ فَاعِلٍ مَوْصِيٍّ مَوْصِيَانِ مَوْصِيُونٍ مَوْصِيْتُهُ مَوْصِيْتَانِ مَوْصِيَاتُ اسْمِ مَفْعُولٍ
 مَوْصِيٍّ مَوْصِيَانِ تَا آخِرِ تَعْلِيلِ اَيْنِ بَابِ مَانَدِ ثَنِي ثَنِي سِتِ لَصِيْفِ مَقْرُونٍ
 اَزِ بَابِ تَفْعِيلِ التَّطْوِيَةِ تَوْرِدِيْنِ طَوِيٍّ لَطَوِيٍّ تَطْوِيْتُهُ فَوْطُوٍّ وَطَوِيٍّ لَطَوِيْسُهُ
 تَطْوِيْتُهُ فَذَاكَ مَطَوِيٍّ لَمْ يَطْوِ لَمْ يَطْوِ لَا يَطْوِي لَا يَطْوِي لَنْ يَطْوِيَ لَنْ يَطْوِيَ لَا اَمْرُهُ
 طَوِيٍّ لَطَوِيٍّ لَطَوِيٍّ وَالتَّعْنِي عَنْهُ لَا تَطْوِ لَا تَطْوِ لَا يَطْوِ لَا يَطْوِ اَنْظُرْ مِنْهُ مَطَوِيٍّ مَطَوِيَانِ
 مَطَوِيَاتُ بَرَقِيَّاسِ ثَنِي ثَنِي دَرَجِ تَعْلِيلِ وَتَصْرِيفِ تَا قِصَصِ يَابِي اَزِ بَابِ
 مَفْعَالِ اَلْمَرَاتِ بَاكِدِ كِيَرِ اَنْدَاخْتَنِ رَايِي رَايِي مَرَامَةٌ فَوْ مَرَامِي وَرَوْحِي رَايِي
 مَرَامَةٌ فَذَاكَ مَرَامِي لَمْ يَرَامْ لَمْ يَرَامْ لَا يَرَامِي لَا يَرَامِي لَنْ يَرَامِيَ لَنْ يَرَامِيَ لَا اَمْرُهُ
 رَامٌ تَرَامٌ يَرَامُ كِيَرَامٌ وَالتَّعْنِي عَنْهُ لَا تَرَامْ لَا تَرَامْ لَا يَرَامُ لَا يَرَامُ اَنْظُرْ مِنْهُ مَرَامِي
 مَرَامِيَانِ مَرَامَاتُ مَاضِيٍّ مَعْلُومٍ رَايِي رَايِيَا مَوَاتَا آخِرِ مَاضِيٍّ مَجْهُولٍ رَوْحِي رَوْحِيَا
 رَوْحُو مَوَاتَا آخِرِ رَوْحُو اَصْلِ رَوْحِيُو اَبُو وَضَمِّهِ بَرِيَا ثَقِيلُ اَبُو وَنَقْلِ كَرْدِهَ بِمَا قَبْلُ اَوْدُ
 بَعْدَ سَلْبِ حَرَكَتِ مَا قَبْلُ التَّقَاءِ سَاكِنِيْنِ شَدِّ مِيَانِ يَا وَاوِيَا اَحْذَفْ كَرْدَنُ
 رَوْحُو اَشْدُ مَضَارِعِ مَعْلُومٍ رَايِي رَايِيَا مِيَانِ يَرَامُوْنِ تَا آخِرِ رَايِي وَاصِلِ رَايِي
 اَبُو وَضَمِّهِ بَرِيَا ثَقِيلُ اَبُو اَنْدَاخْتَنِ رَايِي شَدِّ بَرِيْنِ قِيَّاسِ وَكِيَرِ يَرَامُوْنِ وَاصِلِ
 يَرَامِيُوْنِ اَبُو وَضَمِّهِ بَرِيَا ثَقِيلُ اَبُو وَنَقْلِ كَرْدِهَ بِمَا قَبْلُ اَوْدُ بَعْدَ اَزِ سَلْبِ حَرَكَتِ
 مَا قَبْلُ التَّقَاءِ سَاكِنِيْنِ شَدِّ مِيَانِ يَا وَاوِيَا اَحْذَفْ كَرْدَنُ يَرَامُوْنِ شَدِّ بَرِيْنِ قِيَّاسِ
 تَرَامُوْنِ تَرَامِيْنِ وَاحِدَه مَوْنَتِ مُحَاطِبَهٍ دَرِ اَصْلِ تَرَامِيْتِيْنِ اَبُو وَكُسْرِهِ بَرِيَا ثَقِيلُ اَبُو
 اَنْدَاخْتَنِ كُسْرَهَ يَانَقْلِ كَرْدِهَ بِمَا قَبْلُ اَوْدُ بَعْدَ سَلْبِ حَرَكَتِ مَا قَبْلُ التَّقَاءِ سَاكِنِيْنِ شَدِّ

میان هر دو یاء اول را حذف کردند تا این شد مضارع مجبول *یرائی یرامیان*
یرامون تا آخر مصدر *مراماة* در اصل *مرامیة* بود یا *تمحرک* ما قبل او مفتوح آن یاء را
 بالفت بدل کردند *مراماة* شد اسم فاعل *مرام یرامیان یرامون* *مرامیة* *مرامیان*
مرامیات *مرام* در اصل *مرائی* بود صفت بر یا ثقیل بود انداختند النفا ساکنین
 میان یاد و تنوین یاء را حذف کردند *مرام* شد اسم مفعول *مرائی یرامیان یرامون*
مراماة *مرامان* *مرامیات* *مراماة* در اصل *مرامیة* بود یا *تمحرک* ما قبل او مفتوح
 آن یاء را بالفت بدل کردند *مراماة* شد برین قیاس است و دیگر الامر منه *یرام* *یرامیان*
یرامون *یرامیا* را چنین *یرام* را از *یرائی* بنا کردند تا که علامت استقبال بود
 آن را حذف کردند و بالبد حذف تمحرک ماند امر جان باشد لبکون آخر آفرش را
 وقف کردند علامت سقوط حروف علت شد *یرام* گردید و در شیه و جمع فون
 ساقط میشود لقیف مفروق از باب مفاعلة للمواسات فرد گذشت
 کردن *و اسی یو اسی مواساة فهو مواس و و و یی یو اسی مواساة فذاک مواسی*
لم یواس لم یواس لا یواسی لا یواسی لن یواسی لن یواسی الامر منه و اس لن یواس
لیواس لیواس والنهی عنه لا یواس لا یواس لا یواس لا یواس انظر منه
مواسی مواسیان مواسیات تعلیلات این باب مانند تعلیلات رائی یرائی است
 مضاعفت از باب مفاعلة الحایة بالکید و دستی داشتن حاجت
حاجة فهو محاب و محاب محابة فذاک محاب لم محاب لم محاب لم محاب لم محاب
لا محاب لا محاب لن محاب لن محاب الامر منه حات حاتب حاتب لن حاتب لن حاتب
لیحاب لیحاب لیحاب والنهی عنه لا محاب لا محاب لا محاب لا محاب

لا یجایب لا یجایب لا یجایب الطرف منه محایب محایب محایب محایب و او می
 از باب افتعال لا یجایب می قبول کردن اثبت اثبت اثبت اثبت و اثبت
 اثبت اثبت اثبت لا یجایب لا یجایب لا یجایب لا یجایب لا یجایب لا یجایب
 الامر منه اثبت اثبت اثبت و الثقی عنه لا یجایب لا یجایب لا یجایب
 لا یجایب الطرف منه اثبت اثبت اثبت باقی معلوم اثبت اثبت اثبت و اما
 آخر اثبت و اصل او اثبت بود و او واقع شد بجای فاعله در باب افتعال آن
 و او را بتابدل کردن اثبت شد بعد از دو تا هم آمدن اول ساکن ثانی متحرک
 اول را در دوم او غام کردند اثبت شد و اصل او اثبت بود و او واقع شد
 بجای فاعله در باب افتعال آن و او را بتابدل کردن اثبت شد بعد از دو تا هم آمدن
 اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم او غام کردند اثبت شد تا آخر مضارع معلوم
 اثبت اثبت اثبت تا آخر اثبت و اصل او اثبت بود و او واقع شد بجای فاعله
 در باب افتعال آن و او را بتابدل کردن اثبت شد بعد از دو تا و یک کلمه هم آمدن
 اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم او غام کردند اثبت شد مضارع معلوم
 اثبت اثبت اثبت تا آخر فاعل این مانند معلوم است الامر منه اثبت اثبت
 اثبت و اثبت اثبت اثبت با آن اثبت با آن که علامت استقبال بود
 آن را حذف کردند و بعد حذف ساکن مانند بهره وصل کسوره در اولش در آوردند
 امر مان باث بسکون آخر آخرش را وقت کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد
 اثبت گردید و در باقی فاعل ساقط میشود و بعد دوم درین باب آنست که او را
 بیا نیز بدل میکنند اثبت یا اثبت یا اثبت یا اثبت یا اثبت یا اثبت یا اثبت یا اثبت

[illegible]

مفتوح آن و اورا بالفت بدل کردند اِجْتَاب شد برین وجه است اِجْتَابُ ثَمَّ اِجْتَبْنِ و در اصل اِجْتَوْن بود و او متحرک ماقبل او مفتوح آن و اورا بالفت بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و یاء الف را حذف کردند اِجْتَبْن شد برین قیاس آخر یاضی مجهول اِجْتَبْ اِجْتَبُوا تا آخر اِجْتَبْ و اصل اِجْتَوْب بود که بر و او ثقیل بود ثقل کرده ماقبل و او نه بر سلب حرکت ماقبل بعیده و او ساکن ماقبل او کمزور آن و اورا بیا بدل کردند اِجْتَبْ شد برین قیاس اِجْتَبْ اِجْتَبْن و اصل اِجْتَوْن بود که بر و او ثقیل بود ثقل کرده ماقبل و او نه بر و او سلب حرکت ماقبل بعیده و او ساکن ماقبل او کمزور آن و اورا بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یاء و یاء را حذف کردند اِجْتَبْن شد برین قیاس است تا آخر مضارع معلوم اِجْتَبْ اِجْتَبَانِ اِجْتَبَانِ تا آخر اِجْتَبْ و اصل اِجْتَوْب بود و او متحرک ماقبل او مفتوح آن و اورا بالفت بدل کردند اِجْتَبْ شد برین قیاس است باقی اِجْتَبْن و اصل اِجْتَوْن بود و او متحرک ماقبل او مفتوح آن و اورا بالفت بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و یاء الف را حذف کردند اِجْتَبْن شد برین قیاس است مضارع مجهول اِجْتَبْ اِجْتَبَانِ اِجْتَبَانِ تا آخر اِجْتَبْ و اصل اِجْتَوْب بود و او متحرک ماقبل او مفتوح آن و اورا بالفت بدل کردند اِجْتَبْ شد برین قیاس است و باقی اِجْتَبْن و اصل اِجْتَوْن بود و او متحرک ماقبل او مفتوح آن و اورا بالفت بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و یاء الف را حذف کردند اِجْتَبْن شد برین قیاس است اِجْتَبْن معبره اِجْتَبَا و اصل اِجْتَوْب بود و او متحرک قبل او کمزور

آن و او را با بدل کردند اجتناب باشد اسم فاعل مجتنب مجتبان مجتبان مجتبان
 مجتبات مجتبات در اصل مجتوب بود و او متحرک با قبل او مفتوح آن و او را با لغت بدل
 کردند مجتبات شد برین منوال است تا آخر اسم مفعول مجتبات المج مجتبات در اصل مجتوب بود
 و او متحرک با قبل او مفتوح آن و او را با لغت بدل کردند مجتبات شد برین قیاس
 باقی الامر منه اجتناب اجتناب اجتناب اجتناب اجتناب اجتناب اجتناب اجتناب اجتناب اجتناب
 اما که علامات استقبال بود آن را حذف کردند بی حذف ساکن ماند مزه وصل
 یکسر و اولش در آوردند امر جان باشد یکسون آخرش را وقت گرفته علامت
 وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند
 اجتناب شد و در باقی نون ساقط شد التقاء ساکنین نمیشود اجوف یائی از باب
 افعال الاختیار برگزیدن و خوازش دل کار کردن اختار اختار اختار اختار
 و آخره اختار و اختار اندک مختار لم یختار لم یختار لم یختار لم یختار لم یختار
 الامر منه آخره یختار یختار و انهی عنه لا یختار لا یختار لا یختار لا یختار لا یختار
 مختار مختار مختار مختار این باب بقیاس اجاب یجاب است در حق تعلیل و
 تصرف اما فرق بین است که اجاب یجاب و اویت و این باب یائی است اختار
 در اصل یختار بود یا متحرک با قبل او مفتوح آن یا را با لغت بدل کردند اختار شد یختار
 و در اصل یختار بود یا متحرک با قبل او مفتوح آن یا را با لغت بدل کردند یختار شد یختار
 یختار در اصل یختار بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده با قبل و او ندی سلب حرکت
 با قبل یختار شد یختار در اصل یختار بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده با قبل دادند
 بر سلب حرکت با قبل التقاء ساکنین شد میان یا و او یا را حذف کردند یختار شد

الامر منه آخر افتخار افتخار و افتخاری افتخار آخر افتخار از افتخار دیگر کردند تا که علامت
 استقبال بود آن را حذف کردند یا بعد حذف ساکن ماند همزه وصل کسره و اولش و او
 امر مان باشد لیکن آخرش را وقت کردند علامت وقتی سقوط حرکت شد التماس
 ساکنین شد میان الف و راء الف حذف کردند آخر شد ناقص یائی از
 باب افعال الاجتناب برگزیده شدن اجتنبی اجتنبا و هو مخفی و اجتنبی
 مخفی اجتنبا و فذ که مخفی لم یحب لم یحب لا یحب لا یحب لن یحب لن یحب
 الامر منه اجتنب یحب یحب و التماسی عنه لا یحب لا یحب لا یحب
 لا یحب النظر منه مخفی مخفیان مخفیات اجتنبی در اصل اجتنبی بود یا متحرک
 یا قبل او مفتوح آن یاء را با الف بدل کردند اجتنبی شد اجتنبا در اصل اجتنبا بود
 یا متحرک یا قبل او مفتوح آن یاء را با الف بدل کردند التماس ساکنین شد میان الف
 و واء الف را حذف کردند اجتنبا شد همچنین است اجتنب اجتنبا مضی مجهول
 اجتنبی اجنبیا اجنبوا تا آخر اجنبوا در اصل اجنبوا بود ضمیه بر یا ثقیل بود نقل کرد
 یا قبل او و اند بعد سلب حرکت یا قبل التماس ساکنین شد میان یا و واء یا را
 حذف کردند اجنبوا شد مضارع معلوم مخفی مخفیان مخبیون تا آخر مضارع
 مجهول مخفی مخفیان مخبیون تا آخر اسم فاعل مخفی مخفیان مخبیون مخفی
 مخبیان مخبیات مخبی در اصل مخبی بود ضمیه بر یا ثقیل بود انداختند التماس
 ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مخبی شد مخبیون در اصل مخبیون
 ضمیه بر یا ثقیل بود انداختند التماس ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند
 مخبی شد مخبیون در اصل مخبیون بود ضمیه بر یا ثقیل بود نقل کرده یا قبل او و اند

از باب استفعال الاستقامه راست شدن و راست استادان استقامت مستقیم
فهم استقامت مستقیم استقامت مستقیم استقامت مستقیم استقامت مستقیم
لکن استقامت الامر منه استقامت مستقیم استقامت مستقیم استقامت مستقیم
لاستقامت الطول منه استقامت مستقیم استقامت مستقیم استقامت مستقیم
استقامت موا تا آخر استقامت و اصل استقامت بود و او متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت
و او را نقل کرده با قبل و او را و او در اصل متحرک بود اکنون با قبل او مفتوح گشت
آن و او را با الف بدل کردند استقامت شد تا استقامت تا همین استقامت در اصل
استقامت بود و او متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل و او را
و او در اصل متحرک بود اکنون با قبل او مفتوح گشت آن و او را با الف بدل کردند
التقاء ساکنین نشد میان الف و هم الف را حذف کردند استقامت شد برین قیاس
تا آخر فاضی مجهول استقامت و اصل استقامت بود و او متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن
حرکت و او را نقل کرده با قبل و او را بیده و او ساکن با قبل او کسور آن و او را
بیا بدل کردند استقامت شد برین قیاس استقامت تا آخر مضارع استقامت مستقیم
و او متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کرده با قبل و او را بیده
و او ساکن با قبل او کسور آن و او را بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یاء و هم
یا را حذف کردند استقامت شد برین قیاس تا آخر مضارع استقامت مستقیم
تا آخر استقامت و اصل استقامت بود و او متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت و او را
نقل کرده با قبل و او را بیده و او ساکن با قبل او کسور آن و او را بیا بدل کردند
برین قیاس است در بابی که در استقامت و استقامت التقاء ساکنین بشود میان یاء و هم

مضارع مجهول استیجیان تا آخر اسم فاعل استیجی مستحیان تا آخر اسم مفعول مستیج
 مستحیان تا آخر الامر منه استیجیب استیجیا استیجوا انا آخر استیجیب را از استیجی بنا کردند
 تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند تا بعد حذف ساکن ماند همزه وصل کسبه در
 اولش در آوردند امیران باشد بکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی متحرک
 حرف علت شد استیجیب گردید و بیاتی متحرک آن شد صدر را استیجیا در اصل
 استیجیا بود و یاق شد بطرف بعد از الف زائده آن یار همزه بدل کردند استیجیا شد
 لغت مقرون از باب استفعال الاستیجا و شرم کردن استیجی استیجیا
 مستیجی و استیجی استیجیا و ذاک استیجی لم استیجی لم استیجی لم استیجی لم استیجی
 لم استیجی الامر منه استیجی استیجی استیجی و التثنی عنه استیجی استیجی
 استیجی استیجی از طرف منه استیجی استیجیان استیجیات ماضی معلوم استیجی استیجیا استیجوا
 استیجیت استیجیا استیجین استیجیت استیجیا استیجیم استیجیت استیجیا استیجین استیجیت
 استیجیا ماضی مجهول استیجی استیجیا استیجوا انا آخر مضارع معلوم استیجی استیجیان استیجوا
 تا آخر مضارع مجهول استیجی استیجیان استیجوا تا آخر اسم فاعل استیجی مستحیان استیجوا
 تا آخر استیجی در اصل استیجی بود و منه بر یا ثقیل بود انداختند التثاق ساکنین شد میان
 یا و تنوین یار حذف کردند استیجی شد اسم مفعول استیجیان استیجوا استیجیه
 استیجیان استیجیات استیجی در اصل استیجی بود یا متحرک یا قبل او مفتوح آن
 یار یا با الف بدل کردند التثاق ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند
 استیجی شد الامر منه استیجی استیجیا استیجوا استیجیه استیجیان استیجیه را از
 استیجی بنا کردند تا که علامت استقبال بود و آن را حذف کردند تا بعد حذف

ساکن ماند بهره وصل کبر در اولش در آورند امر همان باشد لیکن آخرش را وقف کردند
 علامت و قفای سقوط حرف علت شد استی گردید و در باقی سقوط لون میشود مصدر استیجاب
 در اصل استیجاب بود و یا واقع شد بر طرف بعد از الف نه آمده آن یار بهره بدل کردند بجا
 شد و نه جائز است که گویند استیجاب استیجاب و استیجاب استیجاب و استیجاب استیجاب
 که استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب
 و استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب
 معلوم است استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب استیجاب
 ماقبل او مفتوح آن یار با الف بدل کردند استیجاب شد بهره یا متحرک ماقبل او حرف
 صحیح ساکن حرکت یار انقل کرده با قبل داوند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او
 منقوح گشت آن یار با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف اول
 حذف کردند استیجاب استیجاب در اصل استیجاب بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن
 حرکت یار انقل کرده با قبل داوند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبلش منقوح گشت
 آن یار با الف بدل کردند بهره الف را حذف کردند لاجل التقاء استیجاب استیجاب
 در اصل استیجاب بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یار با الف بدل کردند التقاء ساکنین
 میان الف و دال الف را حذف کردند استیجاب استیجاب بهره یا متحرک ماقبل او حرف صحیح
 ساکن حرکت یار انقل کرده با قبل داوند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبلش منقوح
 گشت آن یار با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و دال الف را
 حذف کردند استیجاب استیجاب برین قیاس است استیجاب استیجاب در اصل متحرک بود
 یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یار انقل کرده با قبل داوند یا در اصل متحرک بود

اکنون با قبل و مفتوح گشت آن یار با الف بدل کردند التماساکنین شد میان الف
 و یا الف را حذف کردند استخیمین شد برین قیاس ست تا آخر مضامین مجهول استخیمین
 استخیمین تا آخر استخیمین و اصل استخیمین بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده با قبل و او ندیده
 یا را حذف کردند از جهت خفت استخیمین شد استخیمین در اصل استخیمین بود کسره بر یا
 ثقیل بود نقل کرده با قبل و او ندیده یا را حذف کردند لاجل الخفة استخیمین شد استخیمین
 در اصل استخیمین بود صمه بر یا ثقیل دانسته نقل کرده با قبل و او ندیده یا را حذف کردند
 با قبل التماساکنین شد میان یا و او یا را حذف کردند استخیمین شد بعد یا را حذف کردند
 با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده با قبل و او ندیده التماساکنین شد
 میان یا و او یا را حذف کردند استخیمین شد استخیمین در اصل استخیمین بود کسره بر یا
 ثقیل بود نقل کرده با قبل و او ندیده یا را حذف کردند از جهت خفت استخیمین شد
 برین قیاس ست استخیمین استخیمین در اصل استخیمین بود کسره بر یا ثقیل بود
 نقل کرده با قبل و او ندیده التماساکنین شد میان هر دو یا یا اول را حذف کردند
 استخیمین شد برین قیاس ست تا آخر مضامین معلوم استخیمین استخیمین تا
 آخر استخیمین در اصل استخیمین بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده با قبل و او ندیده
 ساکنین شد میان هر دو یا یا اول را حذف کردند استخیمین شد استخیمین در اصل
 استخیمین بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده با قبل و او ندیده یا را حذف کردند
 لاجل الخفة استخیمین شد استخیمین در اصل استخیمین بود صمه بر یا ثقیل بود نقل کرده
 با قبل و او ندیده یا را حذف کردند با قبل التماساکنین شد میان یا و او یا را
 حذف کردند استخیمین شد بعد یا را حذف کردند با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کردند

بما قبل داند التقاء ساکنین شد میان یاء و و یا حذف کردند شیخون شد تسخیم در
 اصل تسخیم بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل داند التقاء ساکنین شد میان هر دو
 یا یا و اول را حذف کردند تسخیم شد مضارع مجهول تسخیم تسخیمان تسخون تا آخری
 در اصل تسخیم بود یا متحرک یا قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند تسخیم شد بعد یا
 متحرک یا قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا یا نقل کرده بما قبل داند مفتوح آن یا را با
 بدل کردند تسخیم بعد یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را با الف
 بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف کردند تسخیم شد
 تسخیمان در اصل تسخیمان بود یا متحرک یا قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده
 بما قبل داند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل
 کردند بعد الف را حذف کردند از جهت خفت تسخیمان تسخون در اصل تسخیمون
 بود یا متحرک یا قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان
 الف و و و الف را حذف کردند تسخیمون شد بعد یا متحرک یا قبل او حرف صحیح
 ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل داند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح
 گشت آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و و و الف را
 حذف کردند تسخون شد تسخیم در اصل تسخیم بود یا متحرک یا قبل او حرف
 صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل داند التقاء ساکنین شد میان هر دو
 یا یا و اول را حذف کردند تسخیم شد تسخیم واحد مؤنث مخاطبه در اصل
 تسخیم بود یا متحرک یا قبل او حرف مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء
 ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند تسخیم شد بعد یا متحرک یا قبل او

حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده با قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون با قبل او
 مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو یا را اول
 حذف کردند نتیجتاً شد مصدر استخاء و در اصل استخیا یا بود یا واقع شد بر طرف
 بعد از الف زائده آن یا را بهمه بدل کردند استخیا و شد بعده یا متحرک با قبل او حرف
 صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده با قبل دادند بعده یا در اصل متحرک بود اکنون با قبلش
 مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف
 الف اول را حذف کردند استخاء شد اسم فاعل استخیا مستخون مستخینه استخیا
 مستخیات مستخ و در اصل مستخ بود ضمیه بر یا الثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد
 میان یا و تنوین یا را حذف کردند مستخ شد بعده یا متحرک با قبل او حرف صحیح
 ساکن حرکت یا را نقل کرده با قبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین
 یا را حذف کردند مستخ شد مستخیا در اصل مستخیا یا بود کسره بر یا الثقیل بود
 نقل کرده با قبل دادند بعده یا را حذف کردند برای خفت مستخیا شد
 مستخون در اصل مستخون بود ضمیه بر یا الثقیل بود نقل کرده با قبل دادند بعد
 حرکت با قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند مستخون شد
 بعده یا متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده با قبل دادند التقاء
 ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند مستخون شد مستخیه در اصل مستخیه بود
 یا متحرک با قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده با قبل دادند و یا را حذف کردند
 از جهت خفت مستخیه شد مستخیا در اصل مستخیا یا بود قلیل این مانند مستخیه
 مستخیات برین قیاس است که در اصل مستخیات بود اسم مفعول مستخ مستخیا مستخون

جامع تعلیلات

۱۷۴

مستحاة مستحیات آن مستحیات می و اصل مستحی بود یا متحرک یا قبل او مفتوح آن یا را با لغت
بدل کردند اتفاقا ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مستحیات را بعد
یا متحرک یا قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده با قبل دادند یا در اصل متحرک بود
الکون یا قبل او مفتوح گشت آن یا را با لغت بدل کردند اتفاقا ساکنین شد میان
الف و تنوین الف را حذف کردند مستحیات را در اصل مستحیات بود یا متحرک
یا قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده با قبل دادند بعد یا را حذف کردند
لاجل التحفة مستحیات آن شد مستحون در اصل مستحون بود یا متحرک یا قبل او مفتوح آن یا را
با لغت بدل کردند اتفاقا ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند مستحون
بعد یا متحرک یا قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده با قبل دادند یا در اصل متحرک بود
الکون یا قبل او مفتوح گشت آن یا را با لغت بدل کردند اتفاقا ساکنین شد میان الف
و واو الف را حذف کردند مستحون شد مستحاة در اصل مستحی بود یا متحرک یا قبل او
مفتوح آن یا را با لغت بدل کردند مستحیة شد بعد یا متحرک یا قبل او حرف صحیح ساکن
حرکت یا را نقل کرده با قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون یا قبل او مفتوح گشت
آن یا را با لغت بدل کردند اتفاقا ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف
کردند مستحاة شد مستحیات آن در اصل مستحیات بود الف مستحیات در اصل مستحیات بود
یا متحرک یا قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده با قبل دادند یا در اصل متحرک بود
الکون یا قبل او مفتوح گشت آن یا را با لغت بدل کردند و الف را حذف کردند لاجل التحفة
مستحیات شد الامر فنه استحیات استحیات استحیات استحیات استحیات استحیات استحیات استحیات
علامت استقبال بود آن را حذف کردند باقی حذف ساکن ماند بهره وصل کسبه

اولش در آوردن امر جان باش بسکون آخر آفرین را وقت گرفته خلاصت و قبی مقبول و عزت
 علت شد شمع گردید و در تثنیه و در جمع مقبول و انون شد مضاعفت از این استفعال
 الاستیاب قائم و حاصل شدن استت استت استت استت استت استت استت
 استت استت با فدا که استت استت استت استت استت استت استت استت
 الاستیاب کن استت کن استت الامر منه استت استت استت استت استت
 استت استت و التبی عنه استت استت استت استت استت استت استت
 استت استت استت استت استت استت استت استت استت استت استت
 استت ماضی معلوم استت استت استت استت استت استت استت استت
 و حرف از یک جنس بهم آیند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل و او
 بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم او تمام کردند استت استت استت
 و بیاتی ماضی مجهول استت استت استت استت استت استت استت استت
 مضارع معلوم استت استت استت استت استت استت استت استت
 حرف از یک جنس بهم آیند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل و او
 بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم او تمام کردند استت استت استت
 است و در مضارع مجهول ناقص استت استت استت استت استت استت استت
 استت استت استت استت استت استت استت استت استت استت استت
 استت الامر منه استت استت استت استت استت استت استت استت
 استت استت ماضی معلوم استت استت استت استت استت استت استت استت
 تا آخر مضارع معلوم استت استت استت استت استت استت استت استت

[illegible]

آن را حذف کردند و بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخرش را وقت کردند
علامت وقفی سقوط حرف علت شد تصاب شد و در بقی سقوط نون میشود مصاب
از باب تضاعف الـ تصاب یکبار بود و شش نجاب تصاب تصابا فهو متحاب و تحوب تصاب
تجابا فذلک متحاب لم تحباب لم تحباب لم تحباب لا تحباب لا تحباب لن تحباب
لن تحباب الامر منه تحباب تحباب لـ تحباب لـ تحباب لـ تحباب لـ تحباب
الظرف منه تحباب متحابان تحبابات تحباب در اصل تحاب بود و حرف از یک جنس
هم آید هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم او غام کردند تحاب شد برین قیاس
ست و در بقی ماضی مجهول تحوب تحوبا نحو الـ تحوب در اصل تحوب بود و حرف
از یک جنس هم آید هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم او غام کردند تحوب شد
برین قیاس ست و در بقی مضارع معلوم تحباب تحبابان تحبابون الـ تحباب در اصل
تحباب بود و حرف از یک جنس هم آید هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم
او غام کردند تحباب شد برین قیاس ست در تمام باب مضارع مجهول تحباب تحبابان
تحبابون تا آخر تحباب در اصل تحباب بود و حرف از یک جنس هم آید الـ اسم
فاعل تحباب متحابان الـ متحاب در اصل متحاب بود و حرف از یک جنس هم آید
الـ اسم مفعول متحاب الـ تحلیل بر قیاس اسم فاعل الامر منه تحباب تحبابا متحابوا
تحابی تحبابا تحبابین تحاب را از تحاب بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف
کردند بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقت کردند علامت
وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو بابا اول که ساکن شده بود
برای او غام و بار ثانی که ساکن شده بود برای علامت وقفی بعضی بار ثانی را فتحه دادند

میظهر بود و طاقع شد بجای فاعله در باب تفاعل تاراطا کردند و طاق و طاق و غام کردند و تفاعل
برین قیاس است در باقی مضارع معلوم و مجهول و اسم فاعل و اسم مفعول در همه
بیک قیاس است مصدر اظهر و اصل تظهر بود و طاقع شد بجای فاعله در باب
تفاعل تاراطا کردند و طاق و طاق و غام کردند و همزه وصل بکسر برای تغذیه ابتدای بسکون
در اولش در آورند و تظهر شد لامر منه اظهر اظهر تا آخر اظهر از تظهر بنا کردند تا که
علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابقی حذف ساکن و همزه وصل بکسر
در اولش در آورند امر میان باشد بسکون آخر آخرش را وقت کردند علامت
وقفی سقوط حرکت شد اظهر شد همزه وصل در اول ماضی و مصدر و امر می آید
و در باقی نمی آید در تمامی این بابها اذ ارک و اصل شد ارک بود و ال واقع شد
بجای فاعله در باب تفاعل تار و ال کردند و ال را در و ال او غام کردند و همزه
وصل بسوره برای تغذیه ابتدای بسکون در اولش در آورند اذ ارک شد بقیقیاس
است تا آخر ماضی مجهول او و ارک و اصل شد و ارک بود و ال واقع شد بجای فاعله
در باب تفاعل تار و ال کردند و ال را در و ال او غام کردند و همزه وصل بسوره
برای تغذیه ابتدای بسکون در اولش در آورند اذ و ارک شد تا آخر مضارع معلوم
یاد ارک و اصل شد اذ ارک بود و ال واقع شد بجای فاعله در باب تفاعل تار و ال
ال کردند و ال را در و ال او غام کردند و ارک شد برین قیاس است در باقی معلوم
و مجهول و اسم فاعل و اسم مفعول لامر منه اذ ارک را اذ ارک بنا کردند تا که علامت
استقبال بود آنرا حذف کردند مابقی حذف ساکن مانده همزه وصل بسوره در
اول او در آورند امر میان باشد بسکون آخر آخرش را وقت کردند علامت وقفی

سقوط حرکت شد و اگر گشت در باقی سقوط نون شد مصدر او را گدا و اصل نندار گدا بود و دل
 واقع شد بجای فاکلمه در باب تفاعل تارا و ال کردند و ال را در و ال او غام کردند و نیزه
 وصل کسوره برای تغذرا ابتدا بسکون در اولش در آوردند و او را گدا شد تعلیل باقی
 ابواب مانند تعلیل این دو باب است که نوشته شد یعنی بابهای تفاعل را بر تفاعل قبلیها
 تفاعل را بر تفاعل قیاس باید کرد باب افتعال خصم خصما تا آخر خصم در اصل
 اختصاص بود و صا و واقع شد بجای عین کلمه در باب افتعال تارا صا و کردند اختصاص شد به
 دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده با قبل دادند
 بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم او غام کردند اختصاص شد به دو حرف که
 استخفا از نیزه وصل حاصل شد نیزه را حذف کردند خصم خصما تا آخر خصم در اصل
 صا و واقع شد بجای عین کلمه در باب افتعال تارا صا و کردند اختصاص شد به
 دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده با قبل دادند
 اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم او غام کردند اختصاص شد به دو حرف که
 باقی باب دیگر خصم خصما تا آخر خصم در اصل اختصاص بود و صا و واقع شد
 بجای عین کلمه در باب افتعال تارا صا و کردند اختصاص شد به دو حرف از یک
 جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را انداختند التقاء ساکنین شد میان
 و صا و خارا کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسره صا و اول ساکن ثانی
 متحرک اول را در دوم او غام کردند اختصاص شد به دو حرف که استخفا از نیزه وصل
 حاصل گشت نیزه را حذف کردند خصم خصما تا آخر خصم در اصل اختصاص بود و صا و
 شد بجای عین کلمه در باب افتعال تارا صا و کردند اختصاص شد به دو حرف از یک

<p>شرح کافہ محشی بابت ترجمہ و حوالہ - شرح کافہ فارسی - منقولہ مولوی محمد ابراہیم - شرح ملا جامی محشی - مطبوعہ قیوم - شرح کافہ کی ہر صفحہ ملا عبد الرحمن جامی مع سوال تقریر حاصل و حصول از مولوی خادم احمد - ایضاً - جلی قلم مطبوعہ جدیدہ اچھ کاغذ عمدہ مع تقریر حاصل و حصول -</p>	<p>شرح شافیہ - فارسی زبان از ملا محمد سعید عامل المتن - رضی شرح شافیہ - مصنف محمد بن احسن استر آبادی - مجموعہ جوہر منظوم و رسالہ اوراق العرف مسائل صرف کے نظم بن تصنیف شعی دولتدار</p>
<p>ایضاً - جلی قلم - رضی شرح کافہ - مصنف محمد بن احسن استر آبادی مطبوعہ مطبعہ نڈا کلان و جلد میں - ۱ - جلد اول - تا بحث مجرورات ہر ۲ - جلد ثانی - بحث مبنیات سے تا بحث حرف ختم کتاب -</p>	<p>کھ</p>
<p>حاشیہ شرح جامی - مصنف ملا محمد جمال - ایضاً - حاشیہ ملا عبد الرحمن اسفرائینی - لب الاعراب - مصنف مولوی عبید اللہ - تسہیل الکافہ - شرح کافہ مصنف مولوی عبد الحق خیر آبادی -</p>	<p>مجموعہ نو میر شامل چند کتب ذیل محشی - ۱ - نو میر - از میر سید شریف علامہ یگانہ زمانہ ۲ - ماتہ عامل - ۳ - جمل - ۴ - خلاصہ ۵ - تتمہ - ۶ - عمدۃ المرام - ضحیر ری محشی - مصنف امام ابو الحسن علی حمید الدین - شرح مائتہ عامل - محشی درسی کتاب ہر - ہدایۃ النور محشی - مع رسالہ بین الافادہ فی کشف الاضافہ رسالہ از مولوی عبد اللہ صاحب بکراچی - کافہ محشی - خط استعین مصنف ابن حاجب علامہ در باب نو ثبات سماعیہ مع تصدیقہ از مصنف علامہ و نیز دو رسالہ تحقیق نو ثبات سماعیہ میں ایک مصنف ابن کمال کا اور دوسرا مولوی عبد الرحیم کا -</p>
<p>حاشیہ عبد الغفور - مصنف مولوی عبد الغفور مع تکرار از مولوی عبد الحکیم شرح ملا جامی کا تا حاشیہ ہر دو جلد میں حاشیہ عبد الغفور ہندسہ ۵۲ پر ختم ہوا اور تکرار ہندسہ ۱۶۴ پر</p>	<p>ایضاً کافہ محشی - بخط شعی لعل و مع رسائل</p>

اصل اصول نحو۔ مصنفہ مولوی محمد حسن شاہ بنام محمد احمد و سابق کا پورہ۔
جامع التوفیق۔ فارسی شرح مینو و معتبر کا فیکہ کی ہر مصنفہ مولوی عبدالغنی صاحب دین
جلد اول۔ مقدمہ کتاب سے
تا بحث اول و اثبوتین طبعی۔
جلد دوم۔ بحث منہیات سے
تا بحث تلامذہ۔
جلد سوم۔ بنیات سے اور منہیات
تاسلہ مکمل۔
جلد چہارم۔ بیان میں عوامل مغوی
تا آخر کتاب ہو۔

منطق

مجموعہ منطق۔ نا و مجموعہ حسین جہد کتب
شاہن بین۔
۱۔ رسالہ صغریٰ۔ ۲۔ رسالہ کبریٰ۔
۳۔ ایسا غجبی۔ ۴۔ مختصر المنیران
۵۔ بنیران المنطق۔ ۶۔ تہذیب
۷۔ حرۃ المنطق۔ ۸۔ تعلیف الاشیا
۹۔ تعلیقات تعلیف الاشیا
۱۰۔ ملخص دیع المنیران۔ ۱۱۔ رسالہ تعلیقات
۱۲۔ رسالہ جواہر رضیہ۔
شرح تہذیب۔ عزلی مین مصنفہ مولانا

سعد اللہ والدین آفتاب زانی بحراشی مولوی
عبدالغنی مع شرح ضابطہ از مولوی عبدالعلیم
مولانا منقہ سدا لہ و مولانا ابوالفتح و مولانا
شیخ الاسلام۔
ایضاً۔ فارسی مع شرح فارسی کباب کتاب
از مولوی محمد اسلم حامل المنقہ بخشی۔
بدیع المنیران۔ مصنفہ مولوی عبدالغنی
بن اہمداد عثمانی۔
قال اقول۔ شرح ایسا غجبی کی ہر
مصنفہ انیرالدین الہری ہو۔
قطبی منطق۔ مصنفہ ملا قطب الدین
درسی کتاب۔
میتہ قطبی۔ از میر سید شیر نفا علامہ۔
رسالہ ایضاحات۔ سنی بہت مختص
یہ حاشیہ قطبی کا ہو۔
حاشیہ محمد الیکم۔ بر قطبی و بر قطبی از ملا
عبدالعلیم۔
شرح مسلم۔ ملا بین المسمی بر آۃ الروح۔
در مباحثہ تصورات و دیگر رسالہ تصدیقات
شرح مسلم ملا بین مصنفہ مولانا محمد بین۔
شرح مسلم۔ قاضی مبارک مع نہیات شرح مسلم
قاضی مبارک مصنفہ قاضی محمد مبارک

